پاسخ به برخی از شبهات فاطمیه

آیا در صحیح بخاری، حدیثی درباره حرمت آزار و اذیت فاطمه زهرا سلام اللّه علیها وجود دارد؟

آیا حدیث «فاطمه بضعه منی» با سند صحیح در کتب شیعه آمده است؟

چرا با وجود حضرت علی (علیه السلام)، فاطمه زهرا (سلام اللّه علیها) پشت در رفت؟

اعتراف نظّام معتزلی به شهادت حضرت محسن و آتش زدن خانه فاطمه (سلام اللّه علیها)

بررسی روایت تاریخ طبری و تهدید عمر به آتش زدن خانه فاطمه

بررسی روایت بلاذری و تهدید عمر به آتش زدن خانه فاطمه (سلام اللّه علیها)

بررسی روایت ابن أبی شیبه و تهدید عمر به آتش زدن خانه فاطمه (سلام اللّه علیها)

آیا فاطمه (سلام اللّه علیها) از شیخین راضی شد؟

آیا ابوبکر بر پیکر حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) نماز خوانده است؟

آیا خانه‌های مدینه دَرِ چوبی داشت؟

چرا امیر المؤمنین (علیه السلام) از همسرش دفاع نکرد؟

فهرست

عنوان ..... صفحه

آیا در صحیح بخاری، حدیثی درباره حرمت آزار و اذیت فاطمه زهرا سلام الله علیها وجود دارد؟ ۳

آیا حدیث «فاطمه بضعه منی» با سند صحیح در کتب شیعه آمده است؟ ۴

چرا با وجود حضرت علی (علیه السلام)، فاطمه زهرا (سلام الله علیها) پشت در رفت؟ ۲۸

اعتراف نظّام معتزلی به شهادت حضرت محسن و آتش زدن خانه فاطمه (سلام الله علیها) ۳۳

بررسی روایت تاریخ طبری و تهدید عمر به آتش زدن خانه فاطمه ۴۱

بررسی روایت بلاذری و تهدید عمر به آتش زدن خانه فاطمه (سلام الله علیها) ۵۴

بررسی روایت ابن أبی شیبه و تهدید عمر به آتش زدن خانه فاطمه (سلام الله علیها) ۶۱

آیا فاطمه (سلام الله علیها) از شیخین راضی شد؟ ۷۴

آیا ابوبکر بر پیکر حضرت زهرا (سلام الله علیها) نماز خوانده است؟ ۷۸

آیا خانه‌های مدینه دَرِ چوبی داشت؟ ۱۰۱

چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) از همسرش دفاع نکرد؟ ۱۰۷

افق
مؤسسه مصاف
MASAF INSTITUTE

آیا در صحیح بخاری، حدیثی درباره حرمت آزار و اذیت فاطمه زهرا سلام الله علیها وجود دارد؟

روایت اول:

حدثنا أبو الوليد حدثنا ابن عيينه عن عمر و ابن دينار عن ابن أبى مليكه عن المِسْوَر بن مَخْرَمَه أنّ رسول اللّه صلى اللّه عليه وسلم قال: «فاطمه بَضْعَه منّى فمن أغضبها أغضبنى».

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: فاطمه پاره تن من است؛ کسی که او را به خشم در آورد مرا به خشم آورده است.

صحیح البخاری ۲۱۰/۴، (ص ۷۱۰، ح ۳۷۱۴)، کتاب فضائل الصحابه، ب ۱۲ ـــ باب مَنَاقِبُ قَرَابَه رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم . و۲۱۹/۴، (ص ۷۱۷، ح ۳۷۶۷) کتاب فضائل الصحابه، ب ۲۹ ـ باب مَنَاقِبُ فَاطِمَه عَلَيهَا السَّلاَمُ .

عَنِ ابْنِ أَبِى مُلَيكه، عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَه، قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يقُولُ وَهْوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: «إِنَّ بَنِى هِشَامِ بْنِ الْمُغِيرَه اسْتَأْذَنُوا فِى أَنْ ينْكحُوا ابْنَتَهُمْ عَلِى بْنَ أَبِى طَالِب فَلاَ آذَنُ، ثُمَّ لاَ آذَنُ، ثُمَّ لاَ آذَنُ، إِلاَّ أَنْ يرِيدَ ابْنُ أَبِى طَالِب أَنْ يطَلِّقَ ابْنَتِى وَينْكحَ ابْنَتَهُمْ، فَإِنَّمَا هِى بَضْعَه مِنِّى، يرِيبُنِى مَا أَرَابَهَا وَيؤْذِينِى مَا آذَاهَا».

مسور می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که روی منبر فرمود: فرزند هشام بن مغیره اجازه خواستند که دختر شان به ازدواج علی بن ابی طالب در آورند من اجازه ندادم، مگر این که علی دخترم را طلاق دهند و دختر آنها را بگیرد؛ زیرا فاطمه پاره تن من است، مرا اندوهگین می‌کند آنچه او را اندوهگین سازد و اذیت می‌کند مرا آنچه که او را اذیت کند.

صحیح البخاری ج ۶، ص ۱۵۸، ح ۵۲۳۰، کتاب النکاح، ب ۱۰۹ ـ باب ذَبِّ الرَّجُلِ عَنِ ابْنَتِهِ، فِى الْغَيرَه وَالإِنْصَافِ.

صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱، ح ۶۲۰۱، کتاب فضائل الصحابه رضی الله تعالی عنهم، ب ۱۵ ـباب فَضَائِلِ فَاطِمَه بِنْتِ النَّبِى عَلَيهَا الصَّلاَه وَالسَّلاَمُ .

روایت دوم:

«فَغَضِبَتْ فَاطِمَه بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَهَجَرَتْ أَبَا بَكر، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوُفِّيتْ».

پس فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله بر ابوبکر خشم گرفت و با ابوبکر قطع رابطه کرد تا این که وفات یافت.

صحیح البخاری: ۴۲/۴، ح ۳۰۹۳، کتاب فرض الخمس، ب ۱ ـ باب فَرْضِ الْخُمُسِ .

و نیز در روایت دیگری بخاری نقل می‌کند :

فَوَجَدَتْ فَاطِمَه عَلَى أَبِى بَكر فِى ذَلِک – قَالَ – فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوُفِّيتْ .

پس فاطمه بر ابوبکر غضب کرد و با او سخن نگفت تا این که وفات یافت.

صحیح البخاری: ۸۲/۵، (ص ۸۰۲ ح ۴۲۴۰) کتاب المغازی، ب ۳۸ ـ باب غَزْوَه خَيبَرَ.

صحیح مسلم: ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۴۴۷۱، کتاب الجهاد والسیر (المغازی)، ب ۱۶ ـــ باب قَوْلِ النَّبِى صلى الله عليه وسلم، ج لاَ نُورَثُ مَا تَرَكنَا فَهُوَ صَدَقَه.

و در روایت سوم می‌نویسد :

فَهَجَرَتْهُ فَاطِمَه، فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى مَاتَتْ .

فاطمه با ابوبکر قطع رابطه کرد و سخن نگفت تا این که از دنیا رفت.

صحیح البخاری، ج ۸، ص ۳، ح ۶۷۲۶، کتاب الفرائض، ب ۳ ـ باب قَوْلِ النَّبِى صلى الله عليه وسلم لاَ نُورَثُ مَا تَرَكنَا صَدَقَه.

آیا حدیث «فاطمه بضعه منی» با سند صحیح در کتب شیعه آمده است؟

پاسخ اجمالی

طبق یک بررسی کلی که در منابع شیعه انجام شد، این روایت در منابع روایی شیعه، سند صحیح دارد.

علاوه بر آن، این روایت از طرق متعدد نقل شده که با در نظر داشت اسناد متعدد آن، روایت متواتر است؛ که در این صورت نیاز به بررسی سند هم ندارد.

نکات توضیحی درباره این روایت

قبل از بررسی اصل روایت و ارائه اسناد آن، لازم است ابتدا به چند نکته‌ای که در توضیح روایت ما را کمک می‌کند، اشاره نماییم:

نکته اول: شأن صدور این روایت از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

بررسی طرق متعدد و اسناد این روایت نشان می‌دهد که این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله (فاطمه بضعه منی) درباره دخترش فاطمه زهرا سلام الله علیها به مناسبت‌های مختلفی بیان شده است.

۱. از مجاهد نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در یکی از روزها، که گویا هدفش تنها معرفی حضرت زهرا سلام الله علیها بود، از خانه خارج شد در حالی دست فاطمه زهرا سلام الله علیها در دستش بود. در حضور مردم فرمود:

هر کسی که فاطمه را می‌شناسد که می‌شناسد و هر کسی او را نمی‌شناسد، بداند او فاطمه دختر پیامبر و پاره تن من قلب من در میان بدن من است:

من عرف هذه فقد عرفها، ومن لم یعرفها هی فاطمه بنت محمد، وهی بضعه منی، وهی قلبی الذی بین جنبی...

۲. یکی از مناسبت‌های صدور روایت این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در جمع اصحاب سؤال مطرح کردند که در چه حالی زن به خداوند نزدیک‌تر است و یا طبق عبارت دیگر روایت، چه چیزی برای زن بهتر است.؟

اصحاب نتوانستند پاسخ دهند، امیرمؤمنان علیه السلام به خانه آمد و این سؤال را با فاطمه زهرا سلام الله علیها در میان گذاشت. ایشان فرمود: بهترین چیز برای زن این است که نه او مرد نامحرم را ببیند و نه مرد نا محرم او را.

وقتی علی علیه السلام پاسخ حضرت زهرا را به رسول خدا عرضه داشت، آن حضرت این جمله را درباره فاطمه فرمودند.

۳. دشمنان امیرمؤمنان علیه السلام شایعه کردند که آن حضرت از دختر ابوجهل خواستگاری کرده است. این خبر به فاطمه زهرا سلام الله علیها رسید و در نهایت رسول خدا نیز از جریان آگاه شد. آن حضرت روی منبر قرار گرفت و درباره فاطمه این جمله را بیان کرد. به عقیده علمای اهل سنت، مخاطب رسول خدا صلی الله علیه وآله حضرت علی علیه السلام بوده است که با خواستگاری‌اش مقدمه این فرمایش را فراهم کرده بود.

اما امام صادق علیه السلام در یک روایت مفصل که در منابع شیعه آمده، اصل داستان خواستگاری از دختر ابوجهل را ساختگی و جعلی و تهمت از سوی دشمنانش می‌داند؛ اما این که رسول خدا چنین سخنی را در حضور جاعلان این قضیه بیان کرده است حقیقت دارد؛ یعنی در حقیقت حضرت به جاعلان داستان گوشزد می‌کند که شما دیگر با ساختن این افسانه ها فاطمه را نیازارید.

۴. روز مرد نابینایی با اجازه حضرت زهرا وارد خانه‌اش شد، فاطمه زهرا سلام الله علیها خودش را پوشانید، رسول خدا فرمود: او نابیناست چرا خود را پوشاندی؟ فرمود: اگر او مرا نمی‌بیند من او را می‌بینیم. در این جا بود که رسول خدا درباره فاطمه فرمود:

أشهد أنک بضعه منی.

۵. به نقل ابن عباس روزی در حضور اصحاب، امیرمؤمنان، فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام وارد شدند. هنگام ورود هر کدام آنها، چشمان رسول خدا اشکبار می‌شد. اصحاب از دلیل گریه حضرت سؤال نمودند. حضرت مصیبت‌هایی را که بر هر یکی از آنها وارد می‌شد، شرح دادند و درباره فاطمه زهرا سلام الله علیها هم فرمودند:

وَأَمَّا ابْنَتِی فَاطِمَه فَإِنَّهَا سَیدَه نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَالْآخِرِینَ وَهِی بَضْعَه مِنِّی...

۶. به روایت ابن عباس، رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از بازگشت از حجه الوداع در مسجد درباره اهلبیتش به اصحاب سفارش کرد و درباره فاطمه فرمود:

فَإِنَّ فَاطِمَه بَضْعَه مِنِّی وَ وَلَدَیهَا عَضُدَای وَ أَنَا وَ بَعْلُهَا کالضَّوْءِ.

۷. در روایت دیگر ابوذر غفاری می‌گوید: در مریضی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وفات یافت، به دستور آن حضرت، فاطمه را به حضورش آوردم. پیامبر به ایشان خبر داد که تو نخستین فرد از اهل بیت من هستید که به من ملحق خواهی شد و از مصیبت‌هایی که بر ایشان وارد می‌شود آگاهی داد، آنگاه حضرت رو به من کرد و فرمود:

یا أَبَا ذَرٍّ إِنَّهَا بَضْعَه مِنِّی فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی.

۸. در منابع اهل سنت شأن صدور دیگری نیز نقل شده و آن این که در جریانی که ابولبابه خودش را در پایه مسجد بسته بود و قسم خورده بود که اگر رسول خدا او را باز نکند، در همین حال باقی خواهد ماند. فاطمه زهرا آمد تا او را باز کند اما وی نخواست. رسول خدا درباره فاطمه فرمود: انما فاطمه بضعه منی.

متن روایت این است:

قال ابن دحیه فی (مرج البحرین): سئل العالم الکبیر ابوبکر بن داود بن علی رحمه الله تعالی: من أفضل خدیجه أم فاطمه رضی الله عنهما؟ فقال: (ان فاطمه بضعه منی) ولا أعدل ببضعه رسول الله صلی الله علیه وسلم أحدا.

وقال السهیلی: وهذا استقراء حسن ویشهد بصحه هذا الاستقراء أن أبا لبابه حین ربط نفسه، وحلف أن لا یحله الا رسول الله صلی الله علیه وسلم فجاءت فاطمه لتحله فأبی لاجل قسمه، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: (انما فاطمه بضعه منی).

ابن دحیه در مرج البحرین آورده است که از عالم بزرگ ابوبکر بن داود بن علی سؤال شد که آیا خدیجه افضل است یا فاطمه؟ وی گفت: رسول خدا فرموده: فاطمه پاره تن من است و عدل پاره تن رسول خدا هیچ کسی نیست.

سهیلی گفته است: این استقراء نیکو است و شاهد صحت این استقراء داستان ابولبابه است که خودش را در پایه مسجد بسته بود و قسم یاد کرده بود که تا رسول خدا باز نکند، خودش را باز نکند. فاطمه آمد تا او را باز کند؛ ولی وی قبول نکرد به خاطر قسمی‌که یاد کرده بود. رسول خدا فرمود: همانا فاطمه پاره تن من است.

الصالحی الشامی، محمد بن یوسف (متوفای۹۴۲هـ)، سبل الهدی والرشاد فی سیره خیر العباد، ج۱۰، ص۳۲۸، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۴هـ

این روایت در کتاب‌های دیگر نیز آمده است:

المقریزی، تقی الدین أحمد بن علی بن عبد القادر بن محمد (متوفای۸۴۵ هـ)،إمتاع الأسماع بما للنبی صلی الله علیه وسلم من الأحوال والأموال والحفده والمتاع، ج۱۰، ص۲۷۴، تحقیق وتعلیق محمد عبد الحمید النمیسی، ناشر: منشورات محمد علی بیضون دار الکتب العلمیه ـ بیروت، الطبعه الأولی، ۱۴۲۰ ه ـ ۱۹۹۹م .

الحلبی، علی بن برهان الدین (متوفای۱۰۴۴هـ)، السیره الحلبیه فی سیره الأمین المأمون، ج۲، ص۶۷۴، نا شر: دار المعرفه – بیروت – ۱۴۰۰.

الدمشقی الباعونی الشافعی، شمس الدین أبی البرکات محمد بن أحمد، (متوفای۸۷۱هـ)، جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، ج۱، ص۱۵۲، تحقیق: الشیخ محمد باقر المحمودی، ناش : مجمع إحیاء الثقافه الإسلامیه – قم – ایران، چاپ: الأولی۱۴۱۵

نکته دوم: معنای «بضعه» چیست؟

جمله «فاطمه بضعه منی»، معنای بلند و عمیقی را بیان می‌کند و نشان می‌دهد که حضرت زهرا در نزد آن حضرت از جایگاه خاص و ویژه‌ای برخوردار است.

فیومی‌در «مصباح المنیر» در معنای واژه «بضعه» می‌نویسد:

البَضعَه: القِطْعَه من اللحْمِ و الجمعُ (بَضْعٌ و بَضَعَاتٌ و بِضَعٌ و بِضَاعٌ) ..

«بضعه» تکه از گوشت است و جمع آن (بَضْعٌ و بَضَعَاتٌ و بِضَعٌ و بِضَاعٌ) می‌آید.

الفیومی، أحمد بن محمد بن علی المقری (متوفای۷۷۰هـ ـ)، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ص: ۵۱، محل نشر: بیروت، دار النشر: المکتبه العلمیه، بی تا.

ابن منظور یکی دیگر از لغت شناسان معنای واژه «بضعه» را با قرائت‌های مختلف آن بیان کرده است:

بضع: بَضَعَ اللحمَ یبْضَعُه بَضْعاً و بَضَّعه تَبْضِیعاً: قطعه، والبَضْعه: القِطعه منه؛ تقول: أعطیته بَضعه من اللحم إذا أعطیته قِطعه مجتمعه، هذه بالفتح،.. و فی الحدیث: فاطِمه بَضْعه منِّی ، من ذلک، وقد تکسر، أی إنها جُزء منی کما أن القِطْعه من اللحم،

« بَضَعَ اللحمَ»؛ یعنی گو شت را قطعه کرد. «بَضْعه» به معنای تکه از گو شت ا ست. وقتی می‌گویی: تکه از گو شت را به او دادم، این جمله زمانی درست است که تکه به هم پیوسته را به او داده باشید. این معنای «بضعه» با فتح باء است و در روایت رسول خدا «فاطِمه بَضْعه منِّی» از همین معنا است.

گاهی این واژه با کسر «با» می‌آید. معنایش این است که فاطمه جزء از من است؛ چنانچه تکه از گوشت جزئی از آن گوشت است.

الأفریقی الم صری، جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور (متوفای۷۱۱هـ)، ل سان العرب، ج ۸، ص ۱۳، نا شر: دار صادر – بیروت، الطبعه: الأولی.

ابن اثیر روایت را این گونه معنی کرده است:

وفی الحدیث فاطمه بضعه منی البضعه بالفتح: القطعه من اللحم وقد تکسر أی أنها جزء منی کما أن القطعه من اللحم جزء من اللحم .

در روایت «فاطمه بضعه منی» بضعه به فتح باء، به معنای قطعه از گوشت است گاهی با کسر باء هم می‌آید معنایش این است که فاطمه جزء از بدن من است؛ چنانچه یک قطعه از گوشت جزء از آن گوشت است.

ابن أثیر الجزری، ابوالسعادات المبارک بن محمد (متوفای۶۰۶هـ)، النهایه فی غریب الحدیث والأثر، ج۱، ص۱۳۳، تحقیق: طاهر أحمد الزاوی – محمود محمد الطناحی، ناشر: المکتبه العلمیه – بیروت – ۱۳۹۹هـ – ۱۹۷۹م.

بنابراین، واژه «بضعه» با فتح با و کسر آن، به معنای پاره از بدن و جزء از بدن است. وقتی رسول خدا می‌فرماید: «فاطمه بضعه منی» معنایش این است که فاطمه پاره تن من و جزئی از بدن من است.

از این جهت می‌بینیم که رسول خدا در ادامه این جمله فرموده است: هر که او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است.

و یا می‌فرماید: هر او را به خشم آورد مرا به خشم آورده و هر که مرا به خشم آورد خدا را به خشم آورده است و یا در تعبیرات دیگر آمده است: رضای فاطمه رضای من و رضای من رضای خداوند است.

با دقت در این معنا، روشن می‌شود آنهایی که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله با گرفتن حق فاطمه و اذیت و آزار، کتک زدن، آتش زدن خانه و سقط فرزندش آن حضرت را اذیت کردند، مورد خشم خداوند و پیامبرش قرار گرفته است و در حقیقت خدا و پیامبر را اذیت کردند.

پاسخ تفصیلی: طرق و اسناد روایات

این روایت در منابع شیعه با اسناد متعدد از رسول خدا صلی الله علیه وآله از طریق ائمه طاهرین علیهم السلام و جمعی از صحابه نقل شده است. در این قسمت به طرق و اسناد آن اشاره می‌کنیم:

روایت اول: از امام صادق (علیه السلام) با سند معتبر (فاطمه بضعه منی، فمن آذاها فقد آذانی)

در روایت امام صادق علیه السلام که با سند معتبر نقل شده، نیز ماجرای حضور ابوبکر و عمر را در نزد فاطمه زهرا آمده است که ایشان با استناد به این روایت در مقابل آنها احتجاج کرد و از صحت روایت از آنها اعتراف گرفت.

ابو جعفر محمد بن جریر طبری یکی از علمای شیعه، با سند معتبر روایت را این گونه آورده است:

۴۳ – حدثنی أبو الحسین عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ مُوسَی التَّلَّعُکْبَرِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ أَحْمَدَ الْبَرْقِی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قُبِضَتْ فَاطِمَه علیها السلام فِی جُمَادَی الْآخِرَه یوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثٍ خَلَوْنَ مِنْهُ سَنَه إِحْدَی عَشْرَه مِنَ الْهِجْرَه وَ کانَ سَبَبُ وَفَاتِهَا أَنَّ قُنْفُذاً مَوْلَی عُمَرَ لَکزَهَا بِنَعْلِ السَّیفِ بِأَمْرِهِ فَأَسْقَطَتْ مُحَسِّناً وَ مَرِضَتْ مِنْ ذَلِک مَرَضاً شَدِیداً وَ لَمْ تَدَعْ أَحَداً مِمَّنْ آذَاهَا یدْخُلُ عَلَیهَا وَ کانَ الرَّجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِی صلی الله علیه وآله سَأَلَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنْ یشْفَعَ لَهُمَا إِلَیهَا فَسَأَلَهَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَلَمَّا دَخَلَا عَلَیهَا قَالا لَهَا کیفَ أَنْتِ یا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَتْ بِخَیرٍ بِحَمْدِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَتْ لَهُمَا مَا سَمِعْتُمَا النَّبِی یقُولُ فَاطِمَه بَضْعَه مِنِّی فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی وَ مَنْ آذَانِی فَقَدْ آذَی اللَّهَ قَالا: بَلَی. قَالَتْ: فَوَ اللَّهِ لَقَدْ آذَیتُمَانِی قَالَ فَخَرَجَا مِنْ عِنْدِهَا علیه السلام وَ هِی سَاخِطَه عَلَیهِمَا.

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت فاطمه علیها السّلام روز سه شنبه، سوم ماه جمادی الثانی سال یازدهم هجری از دنیا رحلت نمود. علّت وفات آن حضرت همان ضربه‌ای بود که قنفذ غلام عمر به امر او وارد کرده بود.

حضرت زهرا به علت آن ضربه محسن را سقط نمود و بدین جهت به شدّت بیمار شد و اجازه نداد احدی از آن افرادی که وی را اذیت کرده بودند نزد او وارد شوند.

آن دو نفر که از اصحاب پیامبر خدا بودند (ابوبکر و عمر) از حضرت علی علیه السّلام تقاضا نمودند نزد فاطمه برای ایشان شفاعت نماید. حضرت امیر برای آنان اجازه گرفت و به حضور آن حضرت رفتند و گفتند: ای دختر پیغمبر! حال شما چطور است؟

فرمود: خدای را شکر، خوبم. آنگاه به ایشان فرمود: آیا نشنیدید که پیامبر خدا می‌فرمود: فاطمه پاره‌ای از تن من است، کسی که او را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خداوند را اذیت کرده؟ گفتند: شنیده‌ایم. فرمود: به خداوند سوگند که شما مرا اذیت کرده‌اید. آنان از نزد فاطمه خارج شدند در حالی که آن بانو همچنان بر آنان خشمناک بود.

الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر بن رستم (متوفای قرن پنجم)، دلائل الامامه، ص۱۳۵، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامیه – مؤسسه البعثه، ناشر: مرکز الطباعه والنشر فی مؤسسه البعثه، قم، چاپ: الأولی۱۴۱۳

نظر علمای شیعه در صحت سند روایت:

این روایت از نظر علمای شیعه معتبر است و برخی از بزرگان به صحت و اعتبار آن تصریح کرده‌اند. مرحوم شیخ عباس قمی می‌نویسد:

وروی محمد بن جریر الطبری الإمامی بسند معتبر عن أبی بصیر ، عن أبی عبد الله علیه السلام قال : قبضت فاطمه علیها السلام فی جمادی الآخره یوم الثلاثاء لثلث خلون منه سنه إحدی عشره من الهجره ، وکان سبب وفاتها أن قنفذ مولی عمر لکزها بنعل السیف أمره فأسقطت محسنا ...

محمد بن جریر طبری امامی با سند معتبر از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است...

القمی، الشیخ عباس(متوفای۱۳۵۹هـ)، بیت الأحزان، ص۱۸۹، ناشر: دار الحکمه – قم – إیران، چاپخانه: أمیر، سال چاپ: ۱۴۱۲

سید هاشم هاشمی‌نیز بر معتبر بودن سند روایت تصریح کرده و می‌نویسد:

ویؤیده أیضا ما فی البحار ج ۴۳ ، باب ۷ ، رقم ۱۱ عن دلائل الإمامه للطبری بسند معتبر عن الصادق علیه السلام : (وکان سبب وفاتها ان قنفذا مولاه لکزها بنعل السیف بأمره فأسقطت محسنا).

آنچه که در بحار .... از کتاب دلائل الامامه طبری با سند معتبر از امام صادق علیه السلام نقل شده، این را تأیید می‌کند. ...

حوار مع فضل الله حول الزهراء (سلام الله علیها)، السید هاشم الهاشمی، ص ۳۱۰ ، طبق برنامه مکتبه اهل البیت.

سید جعفر مرتضی عاملی بعد از نقل این روایت به صحت سند روایت تصریح کرده و می‌نویسد:

وسند الروایه صحیح .

العاملی، السید جعفر مرتضی (معاصر)، مأساه الزهراء علیها السلام شبهات وردود، ج۲، ص ۶۶، ناشر: دار السیره بیروت – لبنان، الطبعه: الثانیه، ۱۴۱۸هـ ـ ۱۹۹۷م.

مرحوم آیت الله خوئی نیز به معتبر بودن سند اقرار کرده است:

عن دلائل الإمامه للطبری بسند معتبر عن الصادق (علیه السلام) . . . وکان سبب وفاتها أن قنفذا مولی الرجل لکزها بنعل السیف بأمره فأسقطت محسنا.

صراط النجاه – المیرزا جواد التبریزی ، ج ۳ ، ص۴۴۱، طبق برنامه مکتبه اهل البیت

نکات مهم این روایت:

این روایت که از نظر سند معتبر است، چند مطلب مهم را اثبات می‌کند:

مطلب اول: هجوم اصحاب سقیفه بر خانه حضرت زهرا سلام الله علیها و کتک زدن آن حضرت توسط قنفذ غلام عمر بن خطاب:

وَ کانَ سَبَبُ وَفَاتِهَا أَنَّ قُنْفُذاً مَوْلَی عُمَرَ لَکزَهَا بِنَعْلِ السَّیفِ بِأَمْرِهِ

مطلب دوم: قنفذ برای زدن فاطمه زهرا مستقیما از فرزند خطاب دستور گرفته است و کسی که دستور داده است نیز سبب اصلی و قاتل حضرت محسوب می‌شود:

وَ کانَ سَبَبُ وَفَاتِهَا أَنَّ قُنْفُذاً مَوْلَی عُمَرَ لَکزَهَا بِنَعْلِ السَّیفِ بِأَمْرِهِ.

مطلب سوم: سقط شدن حضرت محسن در ماجرای هجوم:

فَأَسْقَطَتْ مُحَسِّناً

مطلب چهارم: شدت بیماری حضرت زهرا بعد از این ماجرا:

وَ مَرِضَتْ مِنْ ذَلِک مَرَضاً شَدِیداً.

مطلب پنجم: خشم حضرت زهرا بر ابوبکر و عمر تا آخر عمر به خاطر آزار و اذیت کردن آن حضرت:

فَخَرَجَا مِنْ عِنْدِهَا علیه السلام وَ هِی سَاخِطَه عَلَیهِمَا.

مطلب ششم: با این که آن دو می‌دانستند فاطمه پاره تن پیامبر است و اذیت کردن او همانند اذیت کردن پیامبر است، فاطمه را با غصب حقوق، هجوم بر خانه و کتک زدنش اذیت کردند:

وَ کانَ الرَّجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِی صلی الله علیه وآله سَأَلَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنْ یَشْفَعَ لَهُمَا إِلَیهَا ... ثُمَّ قَالَتْ لَهُمَا مَا سَمِعْتُمَا النَّبِی یقُولُ فَاطِمَه بَضْعَه مِنِّی فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی وَ مَنْ آذَانِی فَقَدْ آذَی اللَّهَ قَالا: بَلَی. قَالَتْ: فَوَ اللَّهِ لَقَدْ آذَیتُمَانِی ...

روایت دوم: امام علی (علیه السلام) از رسول خدا (إنها بضعه منی)

رسول خدا صلی الله علیه وآله مسابقه‌ای در میان اصحاب در این موضوع برگزار کرده بود که برای زنان در امر حفظ حجاب و دوری از نامحرمان چه کاری بهتر است انجام دهند؟ اصحاب از پاسخ دادن عاجز شدند، امیرمؤمنان این سؤال را با فاطمه زهرا سلام الله علیها در میان گذاشت، بعد از آن پاسخ فاطمه را به محضر رسول خدا ابلاغ کرد. آنگاه پیام‌آور رحمت با بیان جمله «إنها بضعه منی» فاطمه را ستود و مقام علمی‌آن حضرت را بر همگان روشن ساخت.

قاضی نعمان مغربی روایت را این گونه آورده است:

(۷۹۳) وعن علی (علیه السلام) أنه قال : قال لنا رسول الله (صلی الله علیه وآله) : أی شئ خیر للمرأه ؟ فلم یجبه أحد منا ، فذکرت ذلک لفاطمه (علیه السلام) فقالت : ما من شئ خیر للمرأه من أن لا تری رجلا ولا یراها ، فذکرت ذلک لرسول الله (صلی الله علیه وآله) فقال : صدقت ، إنها بضعه منی .

علی علیه السلام فرمود: برای ما رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: چی چیزی برای زن بهتر است؟ هیچ یکی از اصحاب پاسخ ندادند. من این سؤال را برای فاطمه یاد آوردی کردم، گفت: هیچ چیزی بهتر برای زن از این نیست که مردی را نبیند

و هیچ مردی هم او را نبیند. علی علیه السلام می‌گوید: این سخن فاطمه را به رسول خدا گفتم. حضرت فرمود: راست گفته است، فاطمه پاره تن من است.

المغربی، القاضی النعمان (متوفای ۳۶۳هـ)، دعائم الإسلام، ج۲، ص۲۱۵، تحقیق : آصف بن علی أصغر فیضی، ناشر : دار المعارف – القاهره، سال چاپ : ۱۳۸۳ – ۱۹۶۳ م

محمد بن سلیمان کوفی روایت را با این سند و مفصل تر این گونه نقل کرده است:

۶۸۰ – [حدثنا] أبو أحمد قال : حدثنا غیر واحد عن أبی غسان مالک بن إسماعیل منهم علی بن عبد الواحد العسکری قال : حدثنا قیس بن الربیع قال : حدثنا عبد الله بن عمران [عن علی بن زید] بن جدعان عن سعید بن المسیب : عن علی (علیه السلام) قال : قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم : أی شئ خیر للمرأه ؟ فلم یجبه أحد قال : فرجعت فذکرت ذلک لفاطمه قالت : فما أجابه إنسان ؟ قلت: لا . قالت : لیس شئ خیرا للمرأه [من] أن لا یراها الرجل ولا تراه. قال : [فرجعت إلی النبی] فأخبرته بما قالت فاطمه [ف] قال : فاطمه بضعه منی أو مضغه منی.

مناقب الامام أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب، الکوفی القاضی، محمد بن سلیمان (متوفای قرن سوم)، ج ۲، ص ۲۱۱، تحقیق: محمد باقر المحمودی محل نشر: قم، ناشر: مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، الطبعه الأولی ۱۴۱۲

مرحوم شیخ حر عاملی روایت را از مرحوم طبرسی این گونه آورده است:

(۲۵۵۱۰) ۳ الحسن الطبرسی فی (مکارم الأخلاق) عن النبی صلی الله علیه وآله ان فاطمه قالت له فی حدیث: خیر للنساء أن لا یرین الرجال، ولا یراهن الرجال، فقال صلی الله علیه وآله فاطمه منی.

الحر العاملی، محمد بن الحسن (متوفای۱۱۰۴هـ)، تفصیل وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه، ج۱۴، ص۱۷۲، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، الطبعه: الثانیه، ۱۴۱۴هـ

روایت سوم: امام باقر علیه السلام (ان فاطمه بضعه)

همان داستان سؤال رسول خدا صلی الله علیه وآله و پاسخ حضرت زهرا سلام الله علیها از طریق امام باقر علیه السلام نقل شده و قطب راوندی با این عبارت آورده است:

قال جعفر بن محمد ، عن أبیه (علیهما السلام) : إِنَّ فَاطِمَه بنت رسول الله (صلی الله علیه وآله) دَخَلَ عَلَیهَا عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ بِه کآبَه شَدِیدَه فَقَالَتْ فَاطِمَه یا عَلِی مَا هَذِه الْکآبَه فَقَالَ عَلِی علیه السلام سَأَلَنَا رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه وآله عَنِ الْمَرْأَه مَا هِی قُلْنَا عَوْرَه فَقَالَ فَمَتَی تَکونُ أَدْنَی مِنْ رَبِّهَا فَلَمْ نَدْرِ فَقَالَتْ فَاطِمَه لِعَلِی علیه السلام ارْجِعْ إِلَیهِ فَأَعْلِمْهُ أَنَّ أَدْنَی مَا تَکونُ مِنْ رَبِّهَا أَنْ تَلْزَمَ قَعْرَ بَیتِهَا فَانْطَلَقَ فَأَخْبَرَ رَسُولَ اللَّهِ بِمَا قَالَتْ فَاطِمَه فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ فَاطِمَه بَضْعَه مِنِّی.

یک روز علی علیه السّلام در حالی که سخت غمناک بود، در خانه نزد فاطمه علیها السّلام وارد شد. فاطمه علیها السّلام پرسید: ای علی علیه السّلام! غم و اندوه تو از چیست؟

علی علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از ما سؤال کرد: زن چیست؟ گفتیم: عورت و عنصری است که نباید در معرض دید دیگران قرار گیرد. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال کرد: در چه حالی زن به خدا نزدیکتر است؟

علی علیه السّلام گفت: برای این سؤال، کسی نتوانست جواب درستی بدهد، اما فاطمه علیها السّلام گفت: ای علی علیه السّلام نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برگرد و اعلام کن: وقتی زن به خدا نزدیکتر می‌باشد، که در خانه به سر ببرد.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وقتی این پاسخ را شنید فرمود: به راستی فاطمه، علیها السّلام پاره تن من است.

الراوندی، فضل الله (متوفای۵۷۱هـــ)، النوادر، ص۱۱۹، تحقیق: سعید رضا علی عسکری، ناشر: مؤسسه دار الحدیث الثقافیه – قم، چاپخانه: دار الحدیث، طبق مکتبه اهل البیت

روایت چهارم: از حضرت زهرا (سلام الله علیها) (فاطمه بضعه منی، فمن آذاها فقد آذانی)

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله حاکمان ناحق زمان چه زود وصیت‌های آن حضرت را درباره اهل بیتش فراموش کردند و به خانه دخترش فاطمه زهرا سلام الله علیها هجوم بردند و درب خانه‌ای را که حتی جبرئیل بدون اجازه وارد نمی‌شد، به آتش کشیدند و از همه مهمتر پهلوی صدیقه طاهره سلام الله علیها را شکستند.

در اثر همین حادثه‌های هجوم بود که حضرت زهرا در بستر بیماری افتاد، اما ابوبکر و عمر وقتی دیدند فاطمه از آنها ناراحت شده، دست به دامن علی شدند تا اجازه ملاقات با فاطمه را از نزد آن حضرت بگیرد.

از آنجایی که حضرت زهرا سلام الله علیها مطیع امر و فرمان امام زمانش، امیرمؤمنان علیه السلام بود اجازه دادند که آن دو به خانه حضرت بیایند.

در این ملاقات حضرت زهرا به همین روایتی که رسول خدا ایشان را پاره تن خود قلمداد کرده، احتجاج کردند و آنها نیز اعتراف کردند که این سخن را از رسول خدا شنیده‌اند. متن ماجرا به روایت سلیم بن قیس هلالی یکی از اصحاب با وفای امیرمؤمنان علیه السلام این است:

قالت : نشدتکما بالله هل سمعتما رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: (فاطمه بضعه منی، فمن آذاها فقد آذانی)؟ قالا: نعم. فرفعت یدها إلی السماء فقالت: (اللهم إنهما قد آذیانی، فأنا أشکوهما إلیک وإلی رسولک. لا والله لا أرضی عنکما أبدا حتی ألقی أبی رسول الله وأخبره بما صنعتما، فیکون هو الحاکم فیکما).

فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدید که می‌فرمود: فاطمه پاره تن من است، هر که او را اذیت کند مرا اذیت کرده است.؟ آنها گفتند: بلی ما شنیدیم. فاطمه دستش را به سوی آسمان بالا برد و فرمود: خدایا آنها مرا اذیت کردند، من به سوی تو و رسولت شکایت می‌کنم، نه، به خدا سوگند از ما دو تا همیشه راضی نیستم تا این که پدرم را ملاقات نمایم و به آنچه در حق من کردید، خبر بدهم، آن حضرت حاکم در میان شما است.

الهلالی، سلیم بن قیس (متوفای۸۰هـــ)، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص ۳۹۲، ناشر: انتشارات هادی ـــ قم ، الطبعه الأولی، ۱۴۰۵هـ

روایت پنجم: از امام صادق (علیه السلام) إِنَّ فَاطِمَه بَضْعَه مِنِّی فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی وَمَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّنِی

در این روایت امام صادق علیه السلام از ماجرای ساختگی خواستگاری دختر ابوجهل توسط امیرمؤمنان علیه السلام پرده برداشته که در صحیح بخاری هم داستانش آمده است.

ماجرا این بوده ا ست که امیرمؤمنان از دختر ابو جهل (د شمن ر سول خدا)، خوا ستگاری کرد وقتی ح ضرت زهرا این خبر را شنید محزون شد و نزد ر سول خدا شکایت کرد. پیام آور الهی بر منبر رفت در نکوهش حضرت علی فرمود: فاطمه پاره تن من است هر که او را اذیت کند مرا اذیت کرده است.

راوی از امام صادق علیه السلام سؤال نمود که آیا این ماجرا صحت دارد؟

امام صادق علیه ال سلام فرمود: دهن مردم را نمی شود ب ست، آیا نمی‌دانید که به ر سول خدا چه ن سبت‌های ناروا دادند؟ آیا نمی‌دانید که به امیرمؤمنان قضیه خواستگاری را نسبت داده‌اند و رسول خدا در مذمت امیرمؤمنان این روایت را فرموده است.؟

متن روایت به نقل شیخ صدوق رحمه الله این است:

أَبِی عَنِ ابْنِ قُتَیبَه عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَیمَانَ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَیبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ صَالِحٍ عَنْ عَلْقَمَه قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السلام:...

قَالَ عَلْقَمَه فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ علیه السلام یا ابْنَ رَسُولِ اللَّه! إِنَّ النَّاسَ ینْسُبُونَنَا إِلَی عَظَائِمِ الْأُمُورِ وَقَدْ ضَاقَتْ بِذَلِک صُدُورُنَا فَقَالَ علیه السلام: یا عَلْقَمَه إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا یمْلَک وَأَلْسِنَتَهُمْ لَا تُضْبَطُ وَکیفَ تَسْلَمُونَ مِمَّا لَمْ یسْلَمْ مِنْهُ أَنْبِیاءُ اللَّهِ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُ اللَّهِ علیهم السلام أَ لَمْ ینْسُبُوا یوسُفَ علیه السلام إِلَی أَنَّهُ هَمَّ بِالزِّنَا أَ لَمْ ینْسُبُوا أَیوبَ علیه السلام إِلَی أَنَّهُ ابْتُلِی بِذُنُوبِه أَ لَمْ ینْسُبُوا دَاوُدَ علیه السلام إِلَی أَنَّهُ تَبِعَ الطَّیرَ حَتَّی نَظَرَ إِلَی امْرَأَه أُوریا فَهَوَاهَا وَأَنَّهُ قَدَّمَ زَوْجَهَا أَمَامَ التَّابُوتِ حَتَّی قُتِلَ ثُمَّ تَزَوَّجَ بِهَا....

وَمَا قَالُوا فِی الْأَوْصِیاءِ أَکثَرُ مِنْ ذَلِک أَ لَمْ ینْسُبُوا سَیدَ الْأَوْصِیاءِ علیهم السلام إِلَی أَنَّهُ کانَ یطْلُبُ الدُّنْیا وَالْمُلْک وَأَنَّهُ کانَ یؤْثِرُ الْفِتْنَه عَلَی السُّکونِ وَأَنَّهُ یسْفِک دِمَاءَ الْمُسْلِمِینَ بِغَیرِ حِلِّهَا وَأَنَّهُ لَوْ کانَ فِیهِ خَیرٌ مَا أَمَرَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِیدِ بِضَرْبِ عُنُقِه أَ لَمْ ینْسُبُوهُ إِلَی أَنَّهُ علیه السلام أَرَادَ أَنْ یتَزَوَّجَ ابْنَه أَبِی جَهْلٍ عَلَی فَاطِمَه علیها السلام وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله شَکاهُ عَلَی الْمِنْبَرِ إِلَی الْمُسْلِمِینَ فَقَالَ إِنَّ عَلِیاً یرِیدُ أَنْ یتَزَوَّجَ ابْنَه عَدُوِّ اللَّهِ عَلَی ابْنَه نَبِی اللَّهِ أَلَا إِنَّ فَاطِمَه بَضْعَه مِنِّی فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی وَمَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّنِی وَمَنْ غَاظَهَا فَقَدْ غَاظَنِی . ...

علقمه می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مردم به ما کارهای زشتی نسبت می‌دهند؛ به طوری که سینه ما تنگ شده و شدیداً ناراحت می شویم فرمود: ای علقمه انسان نمی‌تواند خشنودی مردم را جلب نموده و جلو زبان آن‌ها را بگیرد. چگونه سالم می‌مانید از چیزی که انبیاء و پیامبران و اوصیاء علیهم السلام از او سالم نماندند. آیا به یوسف نسبت ندادند که او تصمیم گرفت که زنا کند؟ آیا درباره ایوب نگفتند که او از اثر گناهانش به آن مصیبت‌ها دچار گشت؟ آیا در حق داوود پیغمبر نگفتند که او دنبال کرد پرنده را تا اینکه چشمش بزن اوریا افتاد و دلباخته او شد و به منظور رسیدن به هدف خود شوهر آن زن را در جلو جبهه جنگ پیشاپیش تابوت قرار داد تا اینکه کشته شد سپس با آن زن ازدواج کرد؟....

آیا درباره حضرتش نگفتند که او درباره پسر عمش علی علیه السلام نظر خصوصی دارد و طبق هوای نفس خود سخن می گوید تا اینکه خداوند دروغ آنان را روشن ساخت و این آیه را نازل فرمود وَ ما ینْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْی یوحی ؟...

و درباره اوصیاء بیش از اینها گفتند. آیا نسبت ندادند به سید اوصیاء علیهم السلام که او طالب دنیا و در پی خلافت و سلطنت است و این که او همیشه در صدد فتنه و آشوب است و سکون و آرامش اجتماع را دوست ندارد و اینکه او خون مسلمانان را بدون جهت می‌ریزد و اینکه اگر او مرد خوبی بود خالد بن ولید را مأمور کشتن او نمی‌کردند.

آیا نسبت ندادند که او می‌خواهد با دختر ابوجهل با داشتن فاطمه زهرا علیها سلام ازدواج کند و اینکه پیامبر در حضور مسلمین بالای منبر از او شکایت کرد و فرمود: « مردم! علی تصمیم گرفته دختر دشمن خدا را بر سر دختر پیامبر خدا بیاورد. آگاه باشید فاطمه پاره تن من است هر که او را آزار دهد مرا آزاد داده و هر که او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده و هر که او را بخشم آورد مرا بخشم آورده است».

الصدوق، أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای۳۸۱هـ)، الأمالی، ص ۱۶۵، تحقیق و نشر: قسم الدراسات الاسلامیه – مؤسسه البعثه – قم، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۷هـ

نکته مورد توجه:

طبق این روایت، اصل داستان خواستگاری امیرمؤمنان علیه السلام از دختر ابو جهل دروغ محض و ساخته و پرداخته دشمنان آن حضرت است؛ اما این که رسول خدا این جمله را درباره حضرت زهرا فرموده است، حقیقت دارد و می‌خواهد به تهمت زنندگان گوشزد کند که فاطمه را با اخبار دروغتان نیازارید.

روایت ششم از امام صادق (علیه السلام): (أشهد أنک بضعه منی)

داستان دیگری که زمینه صدور این روایت را از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله جهت نشان دادن مقام و جایگاه حضرت زهرا سلام الله علیها فراهم ساخته این است که مردی نابینا، با اجازه حضرت زهرا وارد خانه آن حضرت شد، رسول خدا می‌بیند که فاطمه چادر بر سر کرد و با حفظ حجاب کامل از مهمانش استقبال کرد. رسول خدا فرمود: چرا چادر پوشیدی، در حالی که او نابینا است و شما را نمی‌بیند؛ فاطمه فرمود: اگر او نابینا است من او را می‌بینم و او بوی مرا استشمام می‌کند.

اینجا بود که رسول خدا این جمله معروفش را در ستایش از دخترش فاطمه بیان کردند.

قاضی نعمان مغربی روایت را با این متن نقل کرده است:

(۷۹۲) وعن جعفر بن محمد (علیه السلام) أنه قال: استأذن أعمی علی فاطمه (علیه السلام) فحجبته. فقال لها النبی (علیه السلام): لم تحجبینه وهو لا یراک ؟ قالت: یا رسول الله: إن لم یکن یرانی فإنی أراه وهو یشم الریح . فقال رسول الله : أشهد أنک بضعه منی.

امام صادق علیه السلام فرمود: شخص نابینایی اجازه خواست تا خدمت آن حضرت برسند. فاطمه برای استقبال از او خود را پوشانید. رسول خدا فرمود: چرا خود را پوشاندی در حالی که او تو را نمی‌بیند؟ فاطمه فرمود: ای رسول خدا ! اگر او مرا نمی‌بیند من او را می‌بینم و او بوی را می‌آستشمام می‌کند. رسول خدا فرمود: شهادت می‌دهم که تو پاره تن من هستی.

المغربی، القاضی النعمان (متوفای ۳۶۳هـ)، دعائم الإسلام، ج۲ ، ص ۲۱۵، تحقیق : آصف بن علی أصغر فیضی، ناشر : دار المعارف – القاهره، سال چاپ : ۱۳۸۳ – ۱۹۶۳ م

ابن حاتم عاملی این روایت را با سند ذیل از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

وحدث موسی بن إسماعیل، قال : حدثنی أبی، عن أبیه، عن جده جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جده علی بن الحسین (علیه السلام): إن فاطمه بنت رسول الله (صلی الله علیه وآله) استأذن علیها أعمی‌فحجبته ، فقال النبی (صلی الله علیه وآله): یا فاطمه لم حجبتیه وهو لا یراک؟ فقالت: یا رسول الله إن لم یکن یرانی فأنا أراه وهو یشم الریح. فقال لها النبی (صلی الله علیه وآله): أشهد أنک بضعه منی.

العاملی، الشیخ جمال الدین یوسف بن حاتم بن فوز (متوفای۶۶۴هـ)، الدر النظیم، ص ۴۵۷، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی‌آلتابعه لجماعه المدرسین، قم المشرفه. بی تا.

این روایت در کتاب‌های اهل سنت همانند مناقب ابن مغازلی شافعی نیز آمده است:

مناقب الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، ص: ۳۰۴

روایت هفتم از ابن عباس: (وهی بضعه منی، وهو نور عینی، وهی ثمره فؤادی)

روایت ابن عباس با چند سند گزارش شده است:

سند اول:

در این سند ابن عباس می‌گوید: امیرمؤمنان، فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام به محضر پیامبر آمدند و بعد از فرمایش عمومی و خصوصی درباره هر یک از آنها، درباره حضرت سلام الله علیها فرمود: وَهِی بَضْعَه مِنِّی وَهِی نُورُ عَینِی وَهِی ثَمَرَه فُؤَادِی وَهِی رُوحِی الَّتِی بَینَ جَنْبَی.

متن رواین این است:

حَدَّثَنَا عَلِی بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْکوفِی قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِی عَنْ عَمِّهِ الْحُسَینِ بْنِ یزِیدَ النَّوْفَلِی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی بْنِ أَبِی حَمْزَه عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعِیدِ بْنِ جُبَیرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله کانَ جَالِساً ذَاتَ یوْمٍ إِذْ أَقْبَلَ الْحَسَنُ علیه السلام فَلَمَّا رَآهُ بَکی ثُمَّ قَالَ إِلَی إِلَی یا بُنَی فَمَا زَالَ یدْنِیهِ حَتَّی أَجْلَسَهُ عَلَی فَخِذِهِ الْیمْنَی ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَینُ علیه السلام فَلَمَّا رَآهُ بَکی ثُمَّ قَالَ إِلَی إِلَی یا بُنَی فَمَا زَالَ یدْنِیهِ حَتَّی أَجْلَسَهُ عَلَی فَخِذِهِ الْیسْرَی ثُمَّ أَقْبَلَتْ فَاطِمَه علیها السلام فَلَمَّا رَآهَا بَکی ثُمَّ قَالَ إِلَی إِلَی یا بُنَیه فَأَجْلَسَهَا بَینَ یدَیهِ ثُمَّ أَقْبَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَلَمَّا رَآهُ بَکی ثُمَّ قَالَ إِلَی إِلَی یا أَخِی فَمَا زَالَ یدْنِیهِ حَتَّی أَجْلَسَهُ إِلَی جَنْبِهِ الْأَیمَنِ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ یا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَرَی وَاحِداً مِنْ هَؤُلَاءِ إِلَّا بَکیتَ أَ وَ مَا فِیهِمْ مَنْ تُسَرُّ بِرُؤْیتِهِ فَقَالَ صلی الله علیه وآله وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالنُّبُوَّه وَ اصْطَفَانِی عَلَی جَمِیعِ الْبَرِیه إِنِّی وَ إِیاهُمْ لَأَکرَمُ الْخَلْقِ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ نَسَمَه أَحَبَّ إِلَی مِنْهُمْ أَمَّا عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَإِنَّهُ أَخِی وَ شَقِیقِی وَ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدِی وَ صَاحِبُ لِوَائِی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَه ...

وَ أَمَّا ابْنَتِی فَاطِمَه فَإِنَّهَا سَیدَه نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ وَ هِی بَضْعَه مِنِّی وَ هِی نُورُ عَینِی وَ هِی ثَمَرَه فُؤَادِی وَ هِی رُوحِی الَّتِی بَینَ جَنْبَی وَ هِی الْحَوْرَاءُ الْإِنْسِیه مَتَی قَامَتْ فِی مِحْرَابِهَا بَینَ یدَی رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ ظَهَرَ نُورُهَا لِمَلَائِکه السَّمَاءِ کمَا یظْهَرُ نُورُ الْکوَاکبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ یقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلَائِکتِهِ یا مَلَائِکتِی انْظُرُوا إِلَی أَمَتِی فَاطِمَه سَیدَه إِمَائِی قَائِمَه بَینَ یدَی تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهَا مِنْ خِیفَتِی وَ قَدْ أَقْبَلَتْ بِقَلْبِهَا عَلَی عِبَادَتِی أُشْهِدُکمْ أَنِّی قَدْ آمَنْتُ شِیعَتَهَا مِنَ النَّارِ وَ أَنِّی لَمَّا رَأَیتُهَا ذَکرْتُ مَا یصْنَعُ بِهَا بَعْدِی کأَنِّی بِهَا وَ قَدْ دَخَلَ الذُّلُّ بَیتَهَا وَ انْتُهِکتْ حُرْمَتُهَا وَ غُصِبَتْ حَقَّهَا وَ مُنِعَتْ إِرْثَهَا وَ کسِرَ جَنْبُهَا [وَ کسِرَتْ جَنْبَتُهَا] وَ أَسْقَطَتْ جَنِینَهَا وَ هِی تُنَادِی یا مُحَمَّدَاهْ فَلَا تُجَابُ وَ تَسْتَغِیثُ فَلَا تُغَاثُ فَلَا تَزَالُ بَعْدِی مَحْزُونَه مَکرُوبَه بَاکیه تَتَذَکرُ انْقِطَاعَ الْوَحْی عَنْ بَیتِهَا مَرَّه وَ تَتَذَکرُ فِرَاقِی أُخْرَی وَ تَسْتَوْحِشُ إِذَا جَنَّهَا اللَّیلُ لِفَقْدِ صَوْتِی الَّذِی کانَتْ تَسْتَمِعُ إِلَیهِ إِذَا تَهَجَّدْتُ بِالْقُرْآنِ ثُمَّ تَرَی نَفْسَهَا ذَلِیلَه بَعْدَ أَنْ کانَتْ فِی أَیامِ أَبِیهَا عَزِیزَه فَعِنْدَ ذَلِک یؤْنِسُهَا اللَّهُ تَعَالَی ذِکرُهُ بِالْمَلَائِکه فَنَادَتْهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ مَرْیمَ بِنْتَ عِمْرَانَ فَتَقُولُ یا فَاطِمَه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاک وَ طَهَّرَک وَ اصْطَفَاک عَلَی نِسَاءِ الْعَالَمِینَ یا فَاطِمَه اقْنُتِی لِرَبِّک وَ اسْجُدِی وَ ارْکعِی مَعَ الرَّاکعِینَ.

ثُمَّ یبْتَدِئُ بِهَا الْوَجَعُ فَتَمْرَضُ فَیبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیهَا مَرْیمَ بِنْتَ عِمْرَانَ تُمَرِّضُهَا وَ تُؤْنِسُهَا فِی عِلَّتِهَا فَتَقُولُ عِنْدَ ذَلِک یا رَبِّ إِنِّی قَدْ سَئِمَتْ الْحَیاه وَ تَبَرَّمْتُ بِأَهْلِ الدُّنْیا فَأَلْحِقْنِی بِأَبِی فَیلْحَقُهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِی فَتَکونُ أَوَّلَ مَنْ یلْحَقُنِی مِنْ أَهْلِ بَیتِی فَتَقْدَمُ

عَلَی مَحْزُونَه مَکرُوبَه مَغْمُومَه مَغْصُوبَه مَقْتُولَه فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِک اللَّهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا وَ عَاقِبْ مَنْ غَصَبَهَا وَ ذَلِّلْ مَنْ أَذَلَّهَا وَ خَلِّدْ فِی نَارِک مَنْ ضَرَبَ جَنْبَهَا حَتَّی أَلْقَتْ وَلَدَهَا فَتَقُولُ الْمَلَائِکه عِنْدَ ذَلِک آمِینَ ...

ابن عباس می‌گوید روزی رسول خدا « صلی الله علیه وآله» نشسته بود که حسن آمد و چون او را دید گریست و سپس فرمود بیا نزد من بیا نزد من ای پسرم و او را به خود نزدیک کرد تا بر زانوی راست نشانید. سپس حسین آمد و چون او را دید گریست و گفت بیا بیا پسر جانم و او را هم نزدیک کرد تا بر زانوی چپ خود نشانید. سپس فاطمه آمد و او را هم به خود نزدیک کرد و برابر خود نشانید و سپس امیرالمؤمنین «علیه السلام» آمد او را هم که دید گریست و نزدیک خود طلبید و در پهلوی راست خود نشانید، اصحابش گفتند یا رسول اللّه هر کدام را دیدی گریستی؟ توی اینها کسی نبود که از دیدنش شاد شـــوی؟ فرمود به حق آنکه مرا به نبوت بر انگیخته و بر همه مردم برگزیده من و اینها گرامی‌ترین خلقیم نزد خدا و روی زمین کسی نیست که از اینها نزد من محبوبتر باشد.

اما علی بن ابی طالب که برادر من و همکار من و بعد از من صاحب امر است و صاحب لواء منست در دنیا و آخرت....

و اما دخترم فاطمه که بانوی زنان جهانیان اســـت از اولین و آخرین و پاره تن من و نور دیده من و میوه دل من و روح من است که درون منست و حوراء انسیه است هر وقت در محراب خود برابر پروردگارش جل جلاله بایستد نورش به فرشتگان آسمان بتابد چنانچه نور اختران بر زمین بتابد و خدای عز و جل به فرشتگانش فرماید فرشتگانم! ببینید کنیزم فاطمه با وی کنیزانم را برابرم ایستاده و دلش از ترسم می‌لرزد و دل به عبادتم داده، گواه باشید که شیعیانش را از آتش امان دادم و چون او را دیدم بیادم افتاد آنچه پس از من با وی می‌شود گویا می‌بینم خواری به خانه‌اش راه یافته و حرمتش زیر پا رفته و حقش غصب شده و ارثش ممنوع شده و پهلویش شکسته و جنین او سقط شده و فریاد میزند یا محمداه و جواب نشنود و استغاثه کند و کسی بدادش نرسد و همیشه پس از من غمنده و گرفتار و گریان است یک بار یادآور شود که وحی از خانه‌اش بریده و بار دیگر یاد جدائی من کند و شـــب که آواز مرا نشـــنود بهراس افتد آوازی که من با تلاوت قرآن تهجد می‌کردم و خود را خوار بیند پس از آنکه در دوران پدر عزیز بوده در اینجا خدای تعالی او را با فرشـــتگان مأنوس ســـازد و او را بدان چه بمریم بنت عمران گفتند ندا دهند و گویند ای فاطمه خدایت گزید و پاک کرد و بر زنان جهانیان برگزید ای فاطمه قنوت کن بر پروردگارت و سجود و رکوع کن با راکعان سپس بیماری او آغاز شود و خدا مریم بنت عمران را بفرستد او را پرستاری کند و در بیماری او انیس او باشـد اینجا اسـت که گوید پروردگارا من از زندگی دلتنگ شـدم و از اهل دنیا ملولم مرا بپدرم رسـان خدای عز و جل او را بمن رساند و اول کس از خاندانم باشد که بمن رسد، محزون و گرفتار و غمنده و شهید بر من وارد شود و من در اینجا بگویم خدایا لعنت کن هر که باو ظلم کرده و کیفر ده هر که حقش را غصب کرده و خوار کن هر که خوارش کرده و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زده تا سقط جنین کرده و ملائکه آمین گویند....

الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای۳۸۱هـــ)، الأمالی، ص۱۷۶، تحقیق و نشر: قسم الدراسات الاسلامیه – مؤسسه البعثه – قم، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۷هـ

سند دوم: إن فاطمه بضعه منی ، وهی نور عینی ، وثمره فؤادی ، یسوءنی ما ساءها

سند دوم با کمی‌تغییرات از ابن عباس این گونه نقل شده است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِیادِ بْنِ جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سَلَمَه الْأَهْوَازِی قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِیمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِی عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُوسَـی ابْنِ أُخْتِ الْوَاقِدِی قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو قَتَادَه الْحَرَّانِی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْعَلَاءِ الْحَضْرَمِی عَنْ سَعِیدِ بْنِ الْمُسَیبِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله کانَ جَالِساً ذَاتَ یوْمٍ وَ عِنْدَهُ عَلِی وَ فَاطِمَه وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ علیهم السلام فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّک تَعْلَمُ أَنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیتِی وَ أَکرَمُ النَّاسِ عَلَی فَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُمْ وَ أَبْغِضْ مَنْ

أَبْغَضَــهُمْ وَ وَالِ مَنْ وَالاهُمْ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُمْ وَ أَعِنْ مَنْ أَعَانَهُمْ وَ اجْعَلْهُمْ مُطَهَّرِينَ مِنْ كُلِّ رِجْسٍ مَعْصُــومِينَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ أَيدْهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْک .

ثُمَّ قَالَ صــلی الله علیه وآله یا عَلِی أَنْتَ إِمَامُ أُمَّتِی وَ خَلِیفَتِی عَلَیهَا بَعْدِی وَ أَنْتَ قَائِدُ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی الْجَنَّه وَ کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی ابْنَتِی فَاطِمَه قَدْ أَقْبَلَتْ یوْمَ الْقِیامَه عَلَی نَجِیبٍ مِنْ نُورٍ عَنْ یمِینِهَا سَــبْعُونَ أَلْفَ مَلَک وَ عَنْ یسَــارِهَا سَــبْعُونَ أَلْفَ مَلَک وَ بَینَ یدَیهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَک وَ خَلْفَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَک تَقُودُ مُؤْمِنَاتِ أُمَّتِی إِلَی الْجَنَّه فَأَیمَا امْرَأَه صَلَّتْ فِی الْیوْمِ وَ اللَّیلَه خَمْسَ صَلَوَاتٍ وَ صَامَتْ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ حَجَّتْ بَیتَ اللَّهِ الْحَرَامَ وَ زَکتْ مَالَهَا وَ أَطَاعَتْ زَوْجَهَا وَ وَالَتْ عَلِیاً بَعْدِی دَخَلَتِ الْجَنَّه بِشَفَاعَه ابْنَتِی فَاطِمَه وَ إِنَّهَا لَسَیدَه نِسَاءِ الْعَالَمِینَ فَقِیلَ یا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله أَ هِی سَیدَه لِنِسَاءِ عَالَمِهَا فَقَالَ صلی الله علیه وآله ذَاک لِمَرْیمَ بِنْتِ عِمْرَانَ فَأَمَّا ابْنَتِی فَاطِمَه فَهِی سَیدَه نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ وَ إِنَّهَا لَتَقُومُ فِی مِحْرَابِهَا فَیسَلِّمُ عَلَیهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَک مِنَ الْمَلَائِکه الْمُقَرَّبِینَ وَ ینَادُونَهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ الْمَلَائِکه مَرْیمَ فَیقُولُونَ یا فَاطِمَه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاک وَ طَهَّرَک وَ اصْطَفَاک عَلَی نِساءِ الْعَالَمِینَ.

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَی عَلِی علیه السلام فَقَالَ یا عَلِی إِنَّ فَاطِمَه بَضْعَه مِنِّی وَ هِی نُورُ عَینِی وَ ثَمَرَه فُؤَادِی یسُوؤُنِی مَا سَاءَهَا وَ یسُرُّنِی مَا سَرَّهَا وَ إِنَّهَا أَوَّلُ مَنْ یلْحَقُنِی مِنْ أَهْلِ بَیتِی فَأَحْسِنْ إِلَیهَا بَعْدِی وَ أَمَّا الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ فَهُمَا ابْنَای وَ رَیحَانَتَای وَ هُمَا سَیدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّه فَلْیکرَمَا عَلَیک کسَمْعک وَ بَصَرک ثُمَّ رَفَعَ صلی الله علیه وآله یدَهُ إِلَی السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّی أُشْهِدُک أَنِّی مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَ وَلِی لِمَنْ وَالاهُ.

ابن عباس گفت: روزی ر سول خدا (صلی الله علیه وآله) ن شـ سته بود و علی و فاطمه و حـ سنین نزد او بودند گفت خدایا تو میدانی اینان اهل بیت منند و گرامی‌ترین مردم نزد من دوسـتشـان را دوسـت‌دار، دشـمنشـان را دشـمن دار مهربانی کن با مهربانان به آنها و بد دار بدخواه آنها را، کمک کن کمک کار آنها را و آنها را از پلیدی پاک کن و مع صوم دار از هر گناهی و بروح القدس مؤید دار.

ای علی تو امام امت منی و بر آنها پس از من خلیفه‌ای تو پیشـرو اهل بهشـتی و گویا من می‌نگرم دخترم فاطمه را که روز قیامت بر ا سبی از نور سوار ا ست و از طرف را ستش هفتاد هزار فر شته و از چپش هفتاد هزار و جلو رو و دنبالش هر کدام هفتاد هزار فرشته باشد و زنان امتم را ببهشت رهبری کند هر زنی در شبانه روز پنج نماز بخواند و ماه رمضان را روزه دارد و حج خانه خدا کند و زکاه مالش را بپردازد و شـوهرش را اطاعت کند و پس از من پیرو علی باشـد به شـفاعت دخترم فاطمه ببهشت رود و او سیده زنان عالمیان است عرض شد یا رسول اللّه او سیده زنان عالم خود است؟ فرمود او مریم دختر عمران بود اما دخترم فاطمه بانوی زنان عالم است از اولین و آخرین و او است که چون در محرابش بایستد هفتاد هزار فرشته مقرب بر او سلام دهند و ندائی که بمریم کردند باو کنند و گویند ای فاطمه برا ستی خدا تو را برگزید و پاک کرد و برگزید بر زنان جهانیان.

سپس رو به علی کرد و فرمود ای علی فاطمه پاره تن من ا ست و نور دیده من و میوه دلم بد آیدم آنچه او را بد آید و شادم از شادیش و او اول کس است از خاندانم که به من رسد، پس از من با او خوبی کن حسن و حسین دو پسر من و دو ریحان منند و هر دو سید جوانان اهل بهشتند باید پیش تو چون گوش و چشمت عزیز باشند سپس دست به آسمان برداشت و گفت بار خدایا گواه باش که من دوستدار دوست آنها و دشمن دشمن آنها و سازش کار سازش کننده آنها و نبرد کن با نبردکننده آنهایم و دشمنم با هر که بدخواه آنها است و دوستم با هر که آنها را دوست دارد.

الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای۳۸۱هـــ)، الأمالی، ص۵۷۵، تحقیق و نشر: قسم الدراسات الاسلامیه – مؤسسه البعثه – قم، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۷هـ

روایت هشتم از ابن عباس (فاطمه بضعه منی، وولداها عضدی)

شـاذان بن جبرئیل قمی‌روایت دیگری را از ابن عباس نقل کرده که رسـول خدا پس از بازگشـت از حجه الوداع درباره اهل بیتش در حضور اصحاب سفارش کرد و از جمله درباره حضرت زهرا فرمود: فاطمه بضعه منی. متن روایت این است:

(حدیث علی أبو ذریه النبی)

بِالْإِ سْنَادِ یرْفَعُهُ إِلَی ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا رَجَعْنَا مِنْ حَجَّه الْوَدَاعِ جَلَ سْنَا مَعَ رَ سُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله فِی مَ سْجِدِهِ فَقَالَ أَ تَدْرُونَ مَا أَقُولُ لَکمْ قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُـولُهُ أَعْلَمُ قَالَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَنَّ عَلَی أَهْلِ الدِّینِ إِذْ هَدَاهُمْ بِی وَ أَنَا أَمُنُّ عَلَی أَهْلِ الدِّینِ إِذْ أَهْدِیهِمْ بِعَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ ابْنِ عَمِّی وَ أَبِی ذُرِّیتِی أَلَا وَ مَنِ اهْتَدَی بِهِمْ نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ ضَلَّ وَ غَوَی أَیهَا النَّاسُ اللَّهَ اللَّهَ فِی عِتْرَتِی وَ أَهْلِ بَیتِیفَإِنَّ فَاطِمَه بَضْعَه مِنِّی وَ وَلَدَیهَا عَضُدَای وَ أَنَا وَ بَعْلُهَا کالضَّوْءِ اللَّهُمَّ ارْحَمْ مَنْ رَحِمَهُمْ وَ لَا تَغْفِرْ لِمَنْ ظَلَمَهُمْ ثُمَّ دَمَعَتْ عَینَاهُ وَ قَالَ کأَنِّی أَنْظُرُ الْحَالَ.

ابن عباس می‌گوید: هنگامی‌که از حجه الوداع برگ شتیم، همراه ر سول خدا در م سجد آن ح ضرت در مدینه ن ش سته بودیم. حضرت فرمود: آیا می‌دانید که برای شما چه مطلبی می‌گویم؟ اصحاب گفتند: خدا و ر سولش بهتر می‌داند. فرمود: خداوند بر اهل دین منت نهاد زیرا آنها را به وسیله من هدایت کرد.

من منت می‌گذارم بر اهل دین؛ چون آنها را به وسیله علی بن ابی طالب علیه السّلام هدایت کردم پسر عمو و پدر فرزندانم هر که به وسیله ایشان هدایت یافت رستگار است و کسی که از آنها تخلف نماید گمراه و سرگردان.

مردم! خدا خدا را در نظر داشـــته باشـــید در مورد عترت و اهل بیتم، فاطمه پاره تن من و دو فرزندش بازوان منند و من و شوهرش چون نور درخشنده هستیم. خدایا رحم کن بر کسی که به آنها رحم نماید و کسی که بر آنها ستم ورزد او را میامرز، در این موقع چشمان پیامبر پر از اشک شده فرمود گویا هم اکنون می‌بینم چه خواهند کرد.

القمی، سدید الدین شاذان بن جبرئیل (متوفای ۶۶۰هـــ) الروضه فی فضائل أمیر المؤمنین (علیه السلام)، ص ۱۶۸، تحقیق : علی الشکرچی، چاپ : الأولی، سال چاپ : ۱۴۲۳

روایت نهم: ابو ذر غفاری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) إِنَّهَا بَضْعَه مِنِّی فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی

شأن صدر دیگر این روایت به نقل ابوذر غفاری این است که در مریضی وفات، رسول خدا صلی الله علیه وآله، فاطمه زهرا را خواست و به ایشان خبر داد که تو نخستین فرد از اهل بیت من هستید که به من ملحق خواهی شد و از مصیبت‌هایی که بر ایشان وارد می‌شود خبر داد آنگاه به من فرمود:

یا أَبَا ذَرٍّ إِنَّهَا بَضْعَه مِنِّی فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی.

متن روایت را مرحوم خزاز قمی‌آین گونه نقل کرده است:

حَدَّثَنَا الْقَاضِـی أَبُو الْفَرَجِ الْمُعَافَی بْنُ زَکرِیا الْبَغْدَادِی قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامِ بْنِ سُـهَیلٍ الْکاتِبُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ مُعَافَی السَّلْمَا سِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَاهِرٍ عَنْ عَبْدِ الْقُدُّوسِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ حَنَشِ بْنِ الْمُعْتَمِرِ قَالَ قَالَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِی رَحِمَه اللَّهِ عَلَیهِ دَخَلْتُ عَلَی رَ سُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله فِی مَرَ ضِهِ الَّذِی تُوُفِّی فِیهِ فَقَالَ یا أَبَا ذَرٍّ ایتِنِی بِابْنَتِی فَاطِمَه قَالَ فَقُمْتُ وَ دَخَلْتُ عَلَیهَا وَ قُلْتُ یا سَیدَه النِّسْوَانِ أَجِیبِی أَبَاک قَالَ فلبت [فَلَبِسَتْ] منحلها [جِلْبَابَهَا] وَ أَبْرَزَتْ [اتَّزَرَتْ] وَ خَرَجَتْ حَتَّی دَخَلَتْ عَلَی رَ سُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله فَلَمَّا رَأَتْ رَ سُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله انْکبَّتْ عَلَیهِ وَ بَکتْ وَ بَکی رَ سُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه وآله لِبُکائِهَا وَ ضَـمَّهَا إِلَیهِ ثُمَّ قَالَ یا فَاطِمَه لَا تَبْکینَّ فِدَاک أَبُوک فَأَنْتِ أَوَّلُ مَنْ تَلْحَقِینَ بِی مَظْلُومَه مَغْصُـوبَه وَ

سَوْفَ یظْهَرُ بَعْدِی حَسِیکه النِّفَاقِ وَ سَمَلَ جِلْبَابُ الدِّینِ وَ أَنْتِ أَوَّلُ مَنْ یرِدُ عَلَی الْحَوْضَ قَالَتْ یا أَبَهْ أَینَ أَلْقَاک قَالَ تَلْقَینِی عِنْدَ الْحَوْضِ وَ أَنَا أَسْقِی شِیعَتَک وَ مُحِبِّیک وَ أَطْرُدُ أَعْدَاءَک وَ مُبْغِضِیک قَالَتْ یا رَسُولَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ أَلْقَک عِنْدَ الْحَوْضِ قَالَ تَلْقَینِی عِنْدَ الْمِیزَانِ قَالَتْ یا أَبَهْ وَ إِنْ لَمْ أَلْقَک عِنْدَ الْمِیزَانِ قَالَ تَلْقَینِی عِنْدَ الصِّرَاطِ وَ أَنَا أَقُولُ سَلِّمْ سَلِّمْ شِیعَه عَلِی قَالَ أَبُو ذَرٍّ فَسَکنَ قَلْبُهَا ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله فَقَالَ یا أَبَا ذَرٍّ إِنَّهَا بَضْعَه مِنِّی فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی أَلَا إِنَّهَا سَیدَه نِسَاءِ الْعَالَمِینَ وَ بَعْلُهَا سَیدُ الْوَصِیینَ وَ ابْنَیهَا الْحَسَنَ وَ الْحُسَینَ سَیدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّه وَ إِنَّهُمْ إِمَامَانِ إِنْ قَامَا أَوْ قَعَدَا وَ أَبُوهُمَا خَیرٌ مِنْهُمَا وَ سَوْفَ یخْرُجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَینِ تِسْعَه مِنَ الْأَئِمَّه مَعْصُومُونَ قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ وَ مِنَّا مَهْدِی هَذِهِ الْأُمَّه قَالَ قُلْتُ یا رَسُولَ اللَّهِ فَکمِ الْأَئِمَّه بَعْدَک قَالَ عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِی إِسْرَائِیلَ.

حبش بن معتمر از أبو ذر غفاری روایت می‌کند که بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در همان مرضی که به وسیله آن از دنیا رحلت فرمود، وارد شدم. حضرت به من فرمود: ای ابا ذر دخترم فاطمه را نزد من بیاور، ابو ذر می‌گوید: برخاستم و نزد فاطمه آمده عرض کردم: ای بانوی زنان پدرت رسول خدا را اجابت فرما. حضرت لباس خود را پوشید و بیرون آمد تا بر آن حضرت وارد شد، چون رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را (در آن حال) دید خود را به روی او انداخت و گریست، از گریه او پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نیز گریست و فاطمه را به خویش چسباند و فرمود: ای فاطمه! پدرت به فدایت، گریه مکن زیرا تو اولین کسی هستی که در حالی که به تو ستم شده و حقّت غصب شده و به ناحق گرفته شده به من ملحق شوی و به همین زودی کینه ها و عداوتهای نفاق آشکار گردد، و جامه دین را در بر گیرد، پس تو اولین کسی هستی که نزد حوض (کوثر) بر من وارد شوی، عرض کرد: ای پدر کجا ملاقاتت کنم؟ فرمود: نزد حوض کوثر، و من شیعیان و دوستانت را سیراب کنم و دشمنانت و کسانی که تو را به غضب درآورده‌اند از حوض دور کنم، عرض کرد: ای رسول خدا اگر نزد حوض ملاقاتت نکردم (کجا دیدارت کنم)؟

فرمود: نزد میزان. عرض کرد: اگر نزد میزان ملاقاتت نکردم؟ فرمود: در صراط (ملاقاتم کنی) و من به خدا عرض کنم: پروردگارا شیعه علی را (از آتش و عذاب) سالم نگه دار ابو ذر گفت: دل زهرا (از این کلام) آرام شد، سپس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به من توجه فرموده گفت: ای ابا ذر این (فاطمه) پاره تن من است هر که او را بیازارد مرا آزرده، هر آینه او بانوی زنان عالمیان است و شوهرش سید اوصیاء است و دو فرزندش آقایان اهل بهشتند و همانا آن دو امام و پیشوایند چه آنکه قیام کنند و چه آنکه در خانه بنشینند و پدرشان از آن دو بهتر است و به زودی خداوند از صلب حسین نه نفر پیشوایان و امامان امین و معصوم که به عدل قیام کنند بیرون آورد و از ما است مهدی این امّت، ابوذر گفت: عرض کردم: ای رسول خدا! امامان بعد از شما چند نفرند؟ فرمود: به عدد نقیبان بنی اسرائیل.

الخزاز القمی‌آلرازی، أبی القاسم علی بن محمد بن علی (متوفای۴۰۰هـ)، کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الاثنی عشر، ص۳۸، تحقیق: السید عبد اللطیف الحسینی الکوه کمری الخوئی، ناشر: انتشارات ـ قم، ۱۴۰هـ .

روایت دهم: جابر بن عبد الله انصاری (أَلَا إِنَّک بَضْعَه مِنِّی مَنْ آذَاک فَقَدْ آذَانِی)

جابر بن عبد الله انصاری نیز روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله هنگامی‌که از دنیا می‌رفت فاطمه زهرا سلام الله علیها بالا سر آمد و گریه می‌کرد، اما رسول خدا ایشان را دلداری می‌داد و سخنانی زیادی به ایشان فرمود و از جمله فرمودند:

أَلَا إِنَّک بَضْعَه مِنِّی مَنْ آذَاک فَقَدْ آذَانِی.

متن روایت طبق نقل کفایه الاثر خزاز قمی‌آین است:

أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْبَانِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ غَالِبٍ الْأَزْدِي بابارح [بِأَرْتَاحَ] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْغَنِي الْحَسَنُ بْنُ مَعَالِي قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنُ هَمَّامٍ الْحِمْيَرِي قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي شَيْبَه قَالَ حَدَّثَنَا شَرِيک الدِّينِ بْنُ الرَّبِيعِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِي قَالَ: كانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي الشِّكَايه الَّتِي قُبِضَ فِيهَا فَإِذَا فَاطِمَه عِنْدَ رَأْسِه قَالَ فَبَكَتْ حَتَّى ارْتَفَعَ صَوْتُهَا فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله طَرْفَهُ إِلَيهَا فَقَالَ حَبِيبَتِي فَاطِمَه مَا الَّذِي يبْكِيک قَالَتْ أَخْشَى الضَّيعَه مِنْ بَعْدِک يا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يا حَبِيبَتِي لَا تَبْكِينَّ فَنَحْنُ أَهْلُ بَيتٍ أَعْطَانَا اللَّهُ سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ يعْطِهَا قَبْلَنَا وَ لَا يعْطِهَا أَحَداً بَعْدَنَا لَنَا خَاتَمُ النَّبِيينَ وَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ أَنَا أَبُوک وَ وَصِيي خَيرُ الْأَوْصِياءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ بَعْلُک وَ شَهِيدُنَا خَيرُ الشُّهَدَاءِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَمُّک وَ مِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ فِي الْجَنَّه يطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكه وَ هُوَ ابْنُ عَمِّک وَ مِنَّا سِبْطَا هَذِه الْأُمَّه وَ هُمَا ابْنَاک الْحَسَنُ وَ الْحُسَينُ وَ سَوْفَ يخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَينِ تِسْعَه مِنَ الْأَئِمَّه أُمَنَاءَ مَعْصُومِينَ وَ مِنَّا مَهْدِي هَذِه الْأُمَّه إِذَا صَارَتِ الدُّنْيا هَرْجاً وَ مَرْجاً وَ تَظَاهَرَتِ الْفِتَنُ وَ تَقَطَّعَتِ السُّبُلُ وَ أَغَارَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَلَا كَبِيرٌ يرْحَمُ صَغِيراً وَ لَا صَغِيرٌ يوَقِّرُ كَبِيراً فَيبْعَثُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ ذَلِک مَهْدِينَا التَّاسِعَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَينِ عليه السلام يفْتَحُ حُصُونَ الضَّلَالَه وَ قُلُوباً غُلْفاً يقُومُ بِالدِّرَّه فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمْتُ بِهِ فِي أَوَّلِ الزَّمَانِ وَ يمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً.

يا فَاطِمَه لَا تَحْزَنِي وَ لَا تَبْكِي فَإِنَّ اللَّهَ أَرْحَمُ بِک وَ أَرْأَفُ عَلَيک مِنِّي وَ ذَلِک لِمَكَانِک مِنِّي وَ مَوْضِعِک فِي قَلْبِي وَ زَوَّجَک اللَّهُ زَوْجاً هُوَ أَشْرَفُ أَهْلِ بَيتِک حَسَباً وَ أَكْرَمُهُمْ نَسَباً وَ أَرْحَمُهُمْ بِالرَّعِيه وَ أَعْدَلُهُمْ بِالسَّوِيه وَ أَنْصَرُهُمْ بِالْقَضِيه وَ قَدْ سَأَلْتُ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ تَكُونِي أَوَّلَ مَنْ يلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيتِي أَلَا إِنَّک بَضْعَه مِنِّي مَنْ آذَاک فَقَدْ آذَانِي.

قَالَ جَابِرٌ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَاعْتَلَّتْ فَاطِمَه دَخَلَ إِلَيهَا رَجُلَانِ مِنَ الصَّحَابَه فَقَالَا لَهَا كيفَ أَصْبَحْتِ يا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَتْ اصْدُقَانِي هَلْ سَمِعْتُمَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يقُولُ فَاطِمَه بَضْعَه مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي قَالَا نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِک مِنْهُ فَرَفَعَتْ يدَيهَا إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَتْ اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُک أَنَّهُمَا قَدْ آذَيانِي وَ غَصَبَا حَقِّي ثُمَّ أَعْرَضَتْ عَنْهُمَا فَلَمْ تُكَلِّمْهُمَا بَعْدَ ذَلِک وَ عَاشَتْ بَعْدَ أَبِيهَا خَمْسَه وَ تِسْعِينَ يوْماً حَتَّى أَلْحَقَهَا اللَّهُ بِه .

جابر بن عبد اللّه انصاری می‌گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله در مرضی بود که به آن از دنیا رفت و فاطمه بالای سرش نشسته و گریه می‌کرد تا این که صدای گریه‌اش بلند شد. پس آن حضرت چشم به او دوخته فرمود: ای حبیبه من فاطمه چه چیز تو را گریان کرده؟ عرض کرد: از ضایع شدن (حقم) پس از شما ترسناکم.

فرمود: حبیبه من گریه مکن زیرا ما خاندانی هستیم که خداوند هفت خصلت به ما عطا کرده و به احدی پیش از ما نداده و به احدی بعد از ما ندهد، من خاتم پیغمبران و محبوب ترین خلق نزد خدای عز و جل و پدر تو می‌با شم و و صی من بهترین اوصیاء و محبوب ترین ایشان نزد خدا است و شوهر تو است و شهید ما بهترین شهداء و محبوب ترین آنان نزد خدا است و او عموی تو (حمزه) است، و از ما است کسی که دو بال دارد و با آن دو با فرشتگان در بهشت پرواز کند و او پسر عمویت (جعفر) است، و از ما است دو سبط این امّت و آن دو پسرانت حسن و حسین هستند و بزودی خداوند از صلب حسین نه تن امامان امین و معصوم را بیرون آورد و از ما است مهدی این امّت که چون دنیا دچار هرج و مرج شود و فتنه ها ظاهر گردد و راهها بریده شود و مردم همدیگر را غارت کنند نه بزرگ بر کوچک رحم کند و نه کوچک احترام بزرگ را نگه دارد، در آن هنگام خدای عز و جل مهدی ما نهمین فرزند حسین را برانگیزد، بناهای محکم و قلعه های گمراهی را فتح کند، به دین (خدا) در آخر الزمان قیام کند و زمین را پر از عدل کند چنانچه پر از ستم شده با شد، ای فاطمه گریه مکن و محزون مباش زیرا خداوند به تو رحیم تر و مهربان تر از من ا ست و این بخاطر جایگاه تو ا ست نزد من و آن جایی که در قلب من داری و خداوند تو را به شریف‌ترین خاندان من در حسب و گرامی‌ترین شان در منصب و مهربان‌ترین ایشان به رعیت و عادل ترینشان در مساوات و بیناترین ایشان در قضاوت تزویج کرد.

و من از خدای خود خواسته‌ام که تو اولین نفر از خاندان من باشی که به من ملحق شوی، آگاه باش که تو پاره تن منی و هر که تو را بیازارد مرا آزرده است، جابر گوید: همین که رسول خدا صلّی اللّه علیه و اله از دنیا رفت و فاطمه مریض شد، دو نفر از صحابه بر او وارد شدند و به او عرض کردند: ای فاطمه دختر پیغمبر، حال شما چگونه است؟ فرمود: مرا تصدیق کنید که آیا از پیغمبر صلّی اللّه علیه وآله شنیدید که می‌فرمود: فاطمه پاره تن من است هر که او را بیازارد به تحقیق مرا آزرده است؟ گفتند: آری این را از آن حضرت شنیدیم، پس فاطمه دستهایش را به جانب آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا تو را گواه می‌گیرم که این دو مرا آزرده و حقّم را غصب کردند، سپس رو از ایشان گرداند و دیگر با آن دو حرف نزد، و بعد از پدرش هفتاد و پنج روز، و بعضی گفته‌اند چهل روز، و بعضی گویند شش ماه زنده بود تا خداوند او را به پدر بزرگوارش ملحق فرمود.

الخزاز القمی‌آلرازی، أبی القاسم علی بن محمد بن علی (متوفای۴۰۰هـ)، کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الاثنی عشر، ص۶۵، تحقیق: السید عبد اللطیف الحسینی الکوه کمری الخوئی، ناشر: انتشارات ـ قم، ۱۴۰هـ .

جابر بن عبد الله انصاری روایت دیگری را نیز نقل کرده و در این روایت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره فاطمه فرمود: فاطمه مهجتی، وابناها ثمره فؤادی.

متن روایت به نقل شاذان بن جبرئیل قمی‌آین است:

بالإسناد – یرفعه – إلی الصادق (علیه السلام)، عن أبیه، عن جده، عن أبیه الحسین (علیه السلام)، عن جابر بن عبد الله الأنصاری قال: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله و سلم): فاطمه مهجتی، وابناها ثمره فؤادی، وبعلها نور بصری، والأئمه من ولدها أمنائی وحبلی الممدود فمن اعتصم بهم فقد نجی، ومن تخلف عنهم فقد هوی.

جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: فاطمه خون قلب من، فرزندانش میوهای دلم، همسرش نور چشمانم و فرزندان فرزندانش امینان من و ریسمان کشیده شده ای هستند که هر کسی به آنها تمسک نمایند، نجات یابند و هر کسی از آنها تخلف کنند، سقوط خواهند کرد.

القمی، سدید الدین شاذان بن جبرئیل (متوفای ۶۶۰هـ) الروضه فی فضائل أمیر المؤمنین (علیه السلام)، ص ۱۵۶، تحقیق : علی الشکرچی، چاپ : الأولی، سال چاپ : ۱۴۲۳

ابن منظور واژه «مُهْجَتی» را این گونه معنا کرده است:

المُهْجَه: دم القلب، و لا بقاء للنَّفْسِ بعد ما تُراقُ مُهْجَتُها

مجهه: خون قلب است که اگر این خون ریخته شود زندگی انسان پایان می‌پذیرد.

الأفریقی المصری، جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور (متوفای۷۱۱هـ)، لسان العرب، ج ۲، ص۳۷۰، نا شر: دار صادر – بیروت، الطبعه: الأولی.

در روایت دیگر از جابر بن عبد الله آمده است که رسول خدا درباره فاطمه فرمود: فاطمه قلبی وابناها ثمره فؤادی:

شاذان قمی‌روایت را این گونه آورده است:

(وبالاسناد) عن الإمام جعفر علیه السلام عن أبیه عن جده الحسین علیه السلام عن جابر بن عبد الله الأنصاری قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله فاطمه قلبی وابناها ثمره فؤادی وبعلها نور بصری والأئمه من ولدها أمنائی وحبلها الممدود فمن اعتصم بهم نجا ومن تخلف عنهم هوی .

رسـول خدا صـلی الله علیه وآله فرمود: فاطمه قلب من و فرزندانش، میوه دلم و همسـرش نور چشـم من و پیشـوایان از فرزندانش امینان من و ریسمان کشیده شده ای هستند که اگر کسی به آنها چنگ زنند، نجات می یابند و کسی از آنها روی گرداند نا بود می‌شود.

القمی، شاذان بن جبرئیل، (متوفای ۶۶۰هـ) الفضائل، ص ۱۴۶، ناشر: منشورات المطبعه الحیدریه ومکتبتها – النجف الأشرف، ال چاپ : ۱۳۸۱ – ۱۹۶۲ م

روایت یازدهم: سعد بن ابی وقاص (فاطمه بضعه منی، من سرها فقد سرنی)

سعد بن ابی وقاص یکی دیگر از صحابه است. او نیز این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله را نقل کرده و روایت وی در امالی شیخ مفید این است:

۲ – قال : أخبرنی أبو الحسن علی بن خالد المرغی قال : حدثنا أبو القاسم الحسن بن علی بن الحسن الکوفی قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مروان الغزال قال: حدثنا أبی قال: حدثنا عبد الله بن الحسـن الأحمسـی قال: حدثنا خالد بن عبد الله، عن یزید بن أبی زیاد، عن عبد الله بن الحارث بن نوفل قال: سمعت سعد بن مالک یعنی ابن أبی وقاص یقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: فاطمه بضعه منی، من سرها فقد سرنی، ومن ساءها فقد ساءنی، فاطمه أعز البریه علی.

سـعد بن مالک می‌گوید: از رسـول خدا صـلی الله علیه وآله شـنیدم که می‌فرمود: فاطمه پاره تن من اسـت، هر کسـی او را خوشحال کند، مرا خوشحال کرده و هر که او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است. فاطمه عزیزترین موجود نزد من است.

الشـیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبی عبد الله العکبری، البغدادی (متوفای۴۱۳ هـ)، الأمالی، ص۲۶۰، تحقیق: الحسین أستاد ولی – علی أکبر الغفاری، ناشر: دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع – بیروت، الطبعه: الثانیه، ۱۴۱۴هـ – ۱۹۹۳ م.

این روایت را با همین سند شیخ طوسی نیز نقل کرده است:

الطوسی، الشیخ ابوجعفر، محمد بن الحسن بن علی بن الحسن (متوفای۴۶۰هـ)، الأمالی، ص۲۴، تحقیق : قسم الدراسات الاسلامیه – مؤسسه البعثه، ناشر: دار الثقافه ـ قم ، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۴هـ

روایت دوازدهم: مجاهد (وهی بضعه منی، وهی قلبی الذی بین جنبی)

مجاهد که یکی از تابعان است برای شأن صدور این روایت قضیه دیگری را نقل کرده و آن این که حضرت در مقام معرفی حضرت زهرا سلام الله علیها این جمله را درباره آن حضرت بیان کرده و متن روایت چنین است:

وعن مجاهد قال: خرج رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) وقد أخذ بید فاطمه (علیها السلام) وقال: من عرف هذه فقد عرفها، ومن لم یعرفها هی فاطمه بنت محمد، وهی بضـعه منی، وهی قلبی الذی بین جنبی، فمن آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله – جل وعلا .

مجاهد می‌گوید: رسـول خدا صـلی الله علیه وآله بیرون آمد در حالی که دسـت فاطمه را گرفته بود و فرمود: هر کسـی که فاطمه را می‌شناسد که می‌شناسد و هر کسی او را نمی‌شناسد، بداند او فاطمه دختر پیامبر و پاره تن من و قلب من در میان بدن من است؛ پس کسی که او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند، خداوند را اذیت کرده است.

الحلی، حسن بن سلیمان (متوفای قرن ۸هـ)، المختصر، ص۲۳۴، تحقیق : سید علی أشرف، ناشر: انتشارات المکتبه الحیدریه ، چاپخانه : شریعت، سال چاپ : ۱۴۲۴ – ۱۳۸۲ ش

المجلسی، محمد باقر (متوفای۱۱۱۱هـ)، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، ج ۴۳ ص۵۴، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء – بیروت – لبنان، الطبعه: الثانیه المصححه، ۱۴۰۳هـ – ۱۹۸۳م

این روایت در کتاب‌های اهل سنت نیز از طریق مجاهد نقل شده است.

روایت سیزدهم: مکحول از امیرمؤمنان (علیه السلام) (وهی بضعه منی)

مکحول که یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده، از امیرمؤمنان روایت طولانی را که خود آن حضرت در مناقب و ویژگی‌هایش بیان فرموده، ذکر می‌کند. منقبت هفدهم این است که خداوند حضرت زهرا سلام الله علیها را که پاره تن پیامبر است، به ازدواج ایشان در آورد. متن فرمایش امیر مؤمنان به نقل شیخ صدوق این است:

۱ ۱ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِی وَ عَلِی بْنُ مُوسَی الدَّقَّاقُ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُکَتِّبُ وَ عَلِی بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ یحْیی بْنِ زَکَرِیا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَکْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِیبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِیمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَیمَانُ بْنُ حُکَیمٍ عَنْ ثَوْرِ بْنِ یزِیدَ عَنْ مَکحُولٍ قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِی مُحَمَّدٍ ص أَنَّهُ لَیسَ فِیهِمْ رَجُلٌ لَهُ مَنْقَبَه إِلَّا وَ قَدْ شَرِکتُهُ فِیهَا وَ فَضَلْتُهُ وَ لِی سَبْعُونَ مَنْقَبَه لَمْ یشْرَکنِی فِیهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ قُلْتُ یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَأَخْبِرْنِی بِهِنَّ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ أَوَّلَ مَنْقَبَه لِی أَنِّی لَمْ أُشْرِک بِاللَّهِ طَرْفَه عَینٍ وَ لَمْ أَعْبُدِ اللَّاتَ وَ الْعُزَّی،...

وَأَمَّا السَّابِعَه عَشْرَه فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ زَوَّجَنِی فَاطِمَه وَ قَدْ کانَ خَطَبَهَا ابوبکر وَ عُمَرُ فَزَوَّجَنِی اللَّهُ مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمَاوَاتِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله هَنِیئاً لَک یا عَلِی فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ زَوَّجَک فَاطِمَه سَیدَه نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّه وَ هِی بَضْعَه مِنِّی فَقُلْتُ یا رَسُولَ اللَّهِ أَ وَ لَسْتُ مِنْک فَقَالَ بَلَی یا عَلِی وَ أَنْتَ مِنِّی وَ أَنَا مِنْک کیمِینِی مِنْ شِمَالِی لَا أَسْتَغْنِی عَنْک فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَه.

مکحول گوید: أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام فرمود: از اصحاب پیغمبر آنان که مطالب را نیکو بخاطر می سپارند می‌دانند که در میان آنان کسی نیست که دارای منقبتی با شد مگر اینکه من شریک او بوده‌ام و بر او برتری دا شتم ولی هفتاد منقبت مرا است که هیچ یک از آنان را در آن شرکتی نیست.

عرض کردم یا أمیرالمؤمنین مرا از آن منقبت‌ها آگاه گردان فرمود: نخستین منقبت که مرا ا ست این‌ست که یک چ شم بهم زدن برای خدا شریک نگرفتم و لات و عزا را نپرستیده‌ام. ...

و اما هفدهم اینکه خداوند فاطمه را همسر من نمود با اینکه ابوبکر و عمر از او خوا ستگاری کرده بودند ولی خداوند از بالای هفت آ سمانش او را به من تزویج کرد پس ر سول خدا فرمود یا علی گوارایت باد که خدای عز و جل فاطمه بانوی زنان اهل بهشت را که پاره تن من است همسر تو کرد عرض کردم یا ر سول اللّه مگر من از تو نیستم فرمود: یا علی تو از من هستی و من از تو همچون دست راست من نسبت به دست چپم و من از تو در دنیا و آخرت بی نیاز نیستم.

الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای۳۸۱هـ)، الخصال، ص۵۷۳، تحقیق، تصحیح وتعلیق: علی أکبر الغفاری، ناشر: منشورات جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه فی قم المقدسه، سال چاپ ۱۴۰۳ – ۱۳۶۲

روایت چهاردهم عمرو بن ابی المقدام و زیاد بن عبد الله از امام صادق (علیه ال سلام): (فاطمه ب ضعه منی وانا منها)

در این روایت به داستان ساختگی خواستگاری از دختر ابوجهل اشاره کرده و می‌فرماید: بعد از این که یک فرد شقی این خبر را به فاطمه رساند، آن حضرت غمگین شد و به خانه رسول خدا آمد، وقتی علی به خانه آمد و فاطمه را ندید و رفت در

مسجد خوابید. آنگاه رسول خدا همراه فاطمه و فرزندانش نزد حضرت آمدند و عمر و ابوبکر را هم حاضر کردند. رسول خدا به علی فرمود:

یا عَلِی أ مَا عَلِمْتَ أَنَّ فَاطِمَه بَضْعَه مِنِّی وَ أَنَا مِنْهَا فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی وَ مَنْ آذَانِی فَقَدْ آذَی اللَّهَ.

علی فرمود: میدانم. رسول خدا فرمود: پس چرا این کا را کردی؟ علی فرمود: حتی این مسأله به ذهن من هم خطور نکرده بود. رسول خدا سخن او را تصدیق کرد و فاطمه نیز خوشحال شد.

متن روایت این است:

۲ حَدَّثَنَا عَلِی بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یحْیی عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَامِ وَ زِیادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالا أَتَی رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ یرْحَمُک اللَّهُ هَلْ تُشَیعُ الْجَنَازَه بِنَارٍ وَ یمْشَی مَعَهَا بِمِجْمَرَه أَوْ قِنْدِیلٍ أَوْ غَیرِ ذَلِک مِمَّا یضَاءُ بِهِ قَالَ فَتَغَیرَ لَوْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مِنْ ذَلِک وَ اسْتَوَی جَالِساً ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ جَاءَ شَقِی مِنَ الْأَشْقِیاءِ إِلَی فَاطِمَه بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله فَقَالَ لَهَا أ مَا عَلِمْتِ أَنَّ عَلِیاً قَدْ خَطَبَ بِنْتَ أَبِی جَهْلٍ فَقَالَتْ حَقّاً مَا تَقُولُ فَقَالَ حَقّاً مَا أَقُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَدَخَلَهَا مِنَ الْغَیرَه مَا لَا تَمْلِک نَفْسَهَا وَ ذَلِک أَنَّ اللَّهَ تَبَارَک وَ تَعَالَی کَتَبَ عَلَی النِّسَاءِ غَیرَه وَ کَتَبَ عَلَی الرِّجَالِ جِهَاداً وَ جَعَلَ لِلْمُحْتَسِبِه الصَّابِرَه مِنْهُنَّ مِنَ الْأَجْرِ مَا جَعَلَ لِلْمُرَابِطِ الْمُهَاجِرِ فِی سَبِیلِ اللَّهِ قَالَ فَاشْتَدَّ غَمُّ فَاطِمَه مِنْ ذَلِک وَ بَقِیتْ مُتَفَکرَه هِی حَتَّی أَمْسَتْ وَ جَاءَ اللَّیلُ حَمَلَتِ الْحَسَنَ عَلَی عَاتِقِهَا الْأَیمَنِ وَ الْحُسَینَ عَلَی عَاتِقِهَا الْأَیسَرِ وَ أَخَذَتْ بِیدِ أُمِّ کلْثُومٍ الْیسْرَی بِیدِهَا الْیمْنَی ثُمَّ تَحَوَّلَتْ إِلَی حُجْرَه أَبِیهَا فَجَاءَ عَلِی فَدَخَلَ حُجْرَتَهُ فَلَمْ یرَ فَاطِمَه فَاشْتَدَّ لِذَلِک غَمُّهُ وَ عَظُمَ عَلَیهِ وَ لَمْ یعْلَمِ الْقِصَّه مَا هِی فَاسْتَحَی أَنْ یدْعُوَهَا مِنْ مَنْزِلِ أَبِیهَا فَخَرَجَ إِلَی الْمَسْجِدِ یصَلِّی فِیهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَمَعَ شَیئاً مِنْ کثِیبِ الْمَسْجِدِ وَ اتَّکأَ عَلَیهِ فَلَمَّا رَأَی النَّبِی صلی الله علیه وآله مَا بِفَاطِمَه مِنَ الْحُزْنِ أَفَاضَ عَلَیهَا مِنَ الْمَاءِ ثُمَّ لَبِسَ ثَوْبَهُ وَ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَمْ یزَلْ یصَلِّی بَینَ رَاکِعٍ وَ سَاجِدٍ وَ کلَّمَا صَلَّی رَکعَتَینِ دَعَا اللَّهَ أَنْ یذْهِبَ مَا بِفَاطِمَه مِنَ الْحُزْنِ وَ الْغَمِّ وَ ذَلِک أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا وَ هِی تَتَقَلَّبُ وَ تَتَنَفَّسُ الصُّعَدَاءَ فَلَمَّا رَآهَا النَّبِی صلی الله علیه وآله أَنَّهَا لَایهَنِّیهَا النَّوْمُ وَ لَیسَ لَهَا قَرَارٌ قَالَ لَهَا قُومِی یا بُنَیه فَقَامَتْ فَحَمَلَ النَّبِی صلی الله علیه وآله الْحَسَنَ وَ حَمَلَتْ فَاطِمَه الْحُسَینَ وَ أَخَذَتْ بِیدِ أُمِّ کلْثُومٍ فَانْتَهَی إِلَی عَلِی علیه السلام وَ هُوَ نَائِمٌ فَوَضَعَ النَّبِی صلی الله علیه وآله رِجْلَهُ عَلَی رِجْلِ عَلِی فَغَمَزَهُ وَ قَالَ قُمْ یا أَبَا تُرَابٍ فَکمْ سَاکنٍ أَزْعَجْتَهُ ادْعُ لِی أَبَا بَکرٍ مِنْ دَارِهِ وَ عُمَرَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَ طَلْحَه فَخَرَجَ عَلِی فَاسْتَخْرَجَهُمَا مِنْ مَنْزِلِهِمَا وَ اجْتَمَعُوا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله یا عَلِی أ مَا عَلِمْتَ أَنَّ فَاطِمَه بَضْعَه مِنِّی وَ أَنَا مِنْهَا فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی وَ مَنْ آذَانِی فَقَدْ آذَی اللَّهَ وَ مَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِی کانَ کمَنْ آذَاهَا فِی حَیاتِی وَ مَنْ آذَاهَا فِی حَیاتِی کانَ کمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِی قَالَ فَقَالَ عَلِی بَلَی یا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَمَا دَعَاک إِلَی مَا صَنَعْتَ فَقَالَ عَلِی وَ الَّذِی بَعَثَک بِالْحَقِّ نَبِیاً مَا کانَ مِنِّی مِمَّا بَلَغَهَا شَیءٌ وَ لَا حَدَّثَتْ بِهَا نَفْسِی فَقَالَ النَّبِی صَدَقْتَ وَ صَدَقَتْ فَفَرِحَتْ فَاطِمَه علیها السلام بِذَلِک وَ تَبَسَّمَتْ حَتَّی رُئِی ثَغْرُهَا فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ إِنَّهُ لَعَجَبٌ لِحِینِهِ مَا دَعَاهُ إِلَی مَا دَعَانَا هَذِهِ السَّاعَه . ....

عمرو بن مقدام و زیاد بن عبد اللّه، گفتند: مردی خدمت امام صادق علیه السّلام آمد و به او گفت: خدا رحمت کند، آیا می‌شود جنازه را در نور آتش تشییع کرد و یا با آتش و قندیل و یا چیز دیگری که روشنایی می‌دهد، همراه جنازه رفت؟ گفت: رنگ امام صادق علیه السّلام از این سخن دگرگون شد و مرتّب نشست و سپس گفت: شقیی از اشقیا به نزد فاطمه دختر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله آمد و به او گفت: آیا می‌دانی که علی علیه السّلام از دختر ابو جهل خواستگاری کرده است؟ فاطمه گفت:

حقیقت را می‌گویی؟ آن مرد سه بار گفت: آنچه می‌گویم حقیقت است. پس غیرت فاطمه تحریک شد به طوری که نتوانست مالک احساسات خود شود و این بدان جهت بود که خداوند برای زنان غیرت و برای مردان جهاد را نوشته است و برای زنانی که خویشتن داری و صبر کنند پاداش کسی را که نگهبان مرزها و مهاجر در راه خدا باشد نوشته است.

گفت: اندوه فاطمه از این جریان بیشتر شد و او در اندیشه بود، تا اینکه شب شد و او شبانه حسن را در شانه راست و حسین را در شانه چپ خود قرار داد و د ست چپ ام کلثوم را به د ست خود گرفت و به خانه پدرش رفت، و پس علی علیه ال سّلام آمد و وارد خانه شـد و فاطمه علیها السّـلام را ندید و از این جهت به شـدّت اندوهگین شـد و بر او گران آمد، در حالی که نمی‌دانست که قضیه از چه قرار است. او از اینکه فاطمه را از خانه پدرش صدا بزند، خجالت می‌کشید، پس به مسجد در آمد و به تعدادی که خدا می خواست نماز خواند و پس از آن مقداری از ریگ های مسجد را جمع کرد و بر آن تکیه داد.

چون پیامبر اندوه فاطمه را دید قدری آب به او داد، سپس لبا سش را پو شید و وارد مسجد شد، او همچنان نماز می خواند و در حال رکوع و سـجود بود و هر گاه که دو رکعت نماز می خواند، از خدا می خواسـت که‌اندوه فاطمه را برطرف کند، چون وقتی از پیش او بیرون آمد او بسیار ناراحت بود.

زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه وآله فاطمه را دید که خواب به چ شمش نمی‌رود و آرام و قرار ندارد، به او گفت: دخترم برخیز و او برخا ست و پیامبر ح سن را بردا شت و فاطمه ح سین را بردا شت و د ست ام کلثوم را گرفت تا اینکه نزد علی علیه ال سّلام رسـیدند، پیامبر پای خود را روی پای علی گذاشـت و او را بیدار کرده و گفت: برخیز ای ابو تراب که دل آرامی را بی‌قرار سـاخته‌ای. ابوبکر را از خانه‌اش و عمر را از مجلسـش و نیز طلحه را صـدا بزن، علی (علیه السـلام) بیرون رفت و آنها را از منزل هایشان صدا زد و همگی نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گرد آمدند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: ای علی! آیا نمی‌دانی که فاطمه پاره تن من است و من از او هستم؟ هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده و هر کس او را پس از مرگ من اذیت کند مانند این است که در حال حیات من اذیت کرده است و هر کس او را در حال حیات من اذیت کند مانند این است که او را پس از مرگ من اذیت کرده است.

می‌گوید: علی علیه السّلام گفت: آری، ای پیامبر خدا. پیامبر گفت: پس چه چیزی باعث شد که آن کار را کردی؟ علی گفت: سوگند به کسی که تو را به حقّ به پیامبری برگزید آنچه به او رسیده، هرگز از من واقع نشده است و حتی فکر آن را هم به خود راه نداده‌ام. پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: راسـت گفتی، راسـت گفتی. پس فاطمه علیها السّـلام خوشـحال شـد و تبسّمی‌کرد، به طوری که دندان‌هایش دیده شد. پس یکی از آن دو نفر به رفیقش گفت: جای تعجّب است، ما را در این وقت برای چه خواسته بود. ...

الصدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱هـــ)، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۶، تحقیق وتقدیم : السید محمد صادق بحر العلوم، ناشر : منشورات المکتبه الحیدریه ومطبعتها – النجف الأشرف، الطبع: ۱۳۸۵ – ۱۹۶۶ م

روایت پانزدهم از عمر بن عبد العزیز: (إنما فاطمه بضعه منی)

قا ضی نعمان مغربی، روایتی از عمر بن عبد العزیز (از خلفای بنی امیه) نقل کرده ا ست که می‌گوید: از برخی صحابه شنیدم که می‌گفت: رسول صلی الله علیه وآله درباره فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود: إنما فاطمه بضعه منی.

[۹۷۷] حسن بن عبد الله ، عن جعفر بن محمد علیه السلام ، أنه قال : جاء سهل بن عبد الرحمان إلی عمر بن عبد العزیز فقال : إن قومک یقولون إنک تؤثر علیهم ولد فاطمه . فقال له عمر : سمعت الثقه من أ صحاب ر سول الله صلی الله علیه وآله تخبر

عنه حتی کأنی سمعته منه أنه قال: إنما فاطمه بضعه منی، یر ضینی ما أر ضاها ویسخطنی ما أ سخطها ، فوالله إنی لحقیق أن أطلب رضاء رسول الله صلی الله علیه وآله [ورضاه] ورضاءها فی ولدها.

[وقد علموا أن النبی یسره * مسرتها جدا ویشنی اغتمامها]

سهل بن عبد الرحمان نزد عمر بن عبد العزیز آمد و گفت: قوم شما می‌گوید: شما فرزندان فاطمه را بر آنها مقدم می‌دارید؟ عمر گفت: از صحابه موثق رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می‌گفت: همانا فاطمه پاره تن من است خوشنود می‌کند مرا آنچه که او را خوشنود کند و به خشم می‌آورد مرا آنچه که او را به خشم می‌آورد. عمر گفت: به خدا سوگند همانا سزاوار است که من رضای خدا را به دست بیاورم و رضای فاطمه هم در رضایت فرزندان اوست.

التمیمی‌آلمغربی، أبی حنیفه النعمان بن محمد (متوفای۳۶۳ هـــ)، شرح الأخبار فی فضائل الأئمه الأطهار، ج۳، ص۵۹، تحقیق: السید محمد الحسینی الجلالی، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی ـ قم، الطبعه: الثانیه، ۱۴۱۴ هـ

نکته پایانی: تواتر این روایت از نظر علمای شیعه

روایت «فاطمه بضعه منی» که در کتب شیعه آمده و اسناد متعدد آن را تقدیم کردیم، از نظر علمای شیعه متواتر است از این جهت بررسی سندی هم لازم نیست و صریح تعبیر علماء را در صحت سند برخی اسناد روایات آوردیم؛ اما در این قسمت به برخی از سخنان علمای شیعه در تواتر و قطعی بودن این روایت، اشاره می‌کنیم:

۱. علامه مجلسی (متوفای۱۱۱۱هـ)

علامه مجلسی بر عصمت حضرت زهرا سلام الله علیها به این روایت استدلال کرده و این روایت را متواتر می‌داند و می‌نویسد:

نقول: لا شک فی ع صمه فاطمه علیها ال سلام ، أما عندنا فللاجماع القطعی المتواتر، والأخبار المتواتره الآتیه فی أبواب مناقبها علیها السلام، وأما الحجه علی المخالفین فبآیه التطهیر الداله علی عصمتها، ..

وبالاخبار المتواتره الداله علی أن إیذاء الرسول صلوات الله علیهما، وأن الله تعالی یغضب لغضبها ویرضی لرضاها ، ... فمنها :

۱ – ما رواه البخاری فی صحیحه فی باب مناقبها علیها السلام عن المسور بن مخرمه أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال: فاطمه بضعه منی فمن أغضبها أغضبنی.

می‌گوییم: در ع صمت فاطمه علیها السلام شکی نیست؛ دلیل ما یکی اجماع قطعی ا ست که به صورت متواتر نقل شده، و دیگر اخبار متواتری است که آینده در ابواب مناقب آن حضرت وارد شده است.

اما دلیل ما بر مخالفین یکی آیه تطهیر است که بر عصمت آن حضرت دلالت دارد و دیگری اخبار متواتری که دلالت دارند، بر اذیت کردن رسول خدا واین که خداوند با خشم فاطمه خشمگین می‌شود و با رضایت ایشان راضی می‌شود...

از جمله این روایات آن روایتی ا ست که بخاری در صحیحش در باب مناقب از مسور بن مخرمه نقل کرده ا ست که ر سول خدا درباره فاطمه فرمود: فاطمه پاره تن من است، هر که او را به خشم در آورد، مرا به خشم آورده است.

المجلسی، محمد باقر (متوفای۱۱۱۱هـــ)، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار، ج ۲۹، ص۳۳۶، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء – بیروت – لبنان، الطبعه: الثانیه المصححه، ۱۴۰۳هـ – ۱۹۸۳م.

۲. محقق بحرانی (متوفای۱۱۸٦هـ)

محقق بحرانی می‌نویسد:

ومن الظاهر البین أن الأمر الذی یشق علیها یؤذیها ، وایذاؤها محرم بالاتفاق ، لأنه إیذاء لر سول الله صلی الله علیه وآله بالخبر المتفق علیه بین الخاصه والعامه فاطمه بضعه منی ، یؤذینی ما یؤذیها.

از امور آشکاری که بر حضرت زهرا سخت گذشت، اذیت شدنش بود، و اذیت کردن آن حضرت به اتفاق همه حرام است. زیرا طبق خبری که بین خاصه و عامه مورد اتفاق است، اذیت کردن ایشان اذیت شدن پیامبر است و آن خبر این است که حضرت فرمود: فاطمه پاره تن من است، اذیت کردن او اذیت کردن من است.

البحرانی، الشیخ یوسف، (متوفای۱۱۸۶هـــ)، الحدائق الناضره فی أحکام العتره الطاهره، ج ۲۳، ص۵۵۲، ناشر : مؤسسه النشر الإسلامی‌آلتابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، طبق برنامه مکتبه اهل البیت.

۳. کاشف الغطاء: (متوفای۱۲۲۸هـ)

ایشان نیز بر تواتر این روایت تصریح کرده و می‌نویسد:

وروی فی حقها ما تواتر نقله بین الفریقین عن النبی صلی الله علیه وآله أنه قال فاطمه بضعه منی من اذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد اذی الله وقال الله تعالی الذین یؤذون الله ورسوله أولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون.

درباره حضرت زهرا سلام الله علیها روایت متواتر بین شیعه و اهل سنت نقل شده است که رسول خدا فرمود: فاطمه پاره تن من است، هرکه او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند، خداوند را اذیت کرده است. خداوند فرموده است: کسانی که خدا و رسولش را اذیت می‌کند مورد لعن خدا و لعن لعنت کنندگان است.

کاشف الغطاء، الشیخ جعفر (متوفای ۱۲۲۸هـــ)، کشف الغطاء عن مبهمات شریعه الغراء، ج۱، ص۱۲، ناشر : انتشارات مهدوی – اصفهان، طبق برنامه مکتبه اهل البیت.

٤. آیت الله العظمی وحید خراسانی:

مرجع تقلید جهان تشیع حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی بعد از نقل آیه مباهله و تحلیل آن مبنی بر این که این آیه بر عصمت حضرت زهرا سلام الله علیها دلالت دارد، به صحت این روایت از نظر شیعه و اهل سنت تصرح کرده است:

ومما یؤکد ذلک الحدیث الذی رواه العامه والخاصه، واعترفوا بصحته أن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) قال: فاطمه بضعه منی، فمن أغضبها أغضبنی.

از مواردی که این مطلب را تأکید می‌کند روایتی است که آن را اهل سنت و شعیه نقل کرده و به صحت آن اعتراف کرده‌اند. روایت این است که رسول خدا فرمود: فاطمه پاره تن من است هر که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است.

منهاج الصالحین – الشیخ وحید الخراسانی، ج ۱ ، ص ۱۹۳، طبق برنامه مکتبه اهل البیت.

۵. فاضل مسعودی (معاصر)

ایشان از محققان معاصر است و در کتاب «الاسرار الفاطمیه» بر تواتر این روایت در نزد شیعه و اهل سنت تصریح کرده و می‌نویسد:

واستدل الكثير من العامه والخاصه بأفضليه فاطمه عليها السلام على مريم وخصوصا ما تواتر عن أبيها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم م الخاصه والعامه بقوله صلى الله عليه وآله وسلم فاطمه بضعه منى ، فمن أغضبها أغضبنى فهذا الحديث من المتواترات وفيه دلاله على كونها من نور الر سول الأعظم محمد صلى الله عليه وآله و سلم وكونها لحمه ودمه فهو خاتم الر سل فإنه تكون ابنته أفضل من ابنه عمران.

بسیاری از علمای اهل سنت و شیعه بر افضلیت فاطمه سلام الله علیها بر مریم استدلال کرده به ویژه آن روایت متواتری که از پدرش ر سول خدا صلی الله علیه وآله خا صه و عامه نقل کرده که فرمود: فاطمه پاره تن من ا ست، هر که او را به خ شم آورد مرا به خشم آورده است.

این روایت از روایات متواتر ا ست و دلالت می‌کند بر این که ح ضرت زهرا از نور پیامبر اعظم صلی الله علیه، و از گو شت و خون آن حضرت است؛ پس رسول خدا خاتم رسولان و دخترش برتر از مریم دختر عمران است.

– الشيخ محمد فاضل المسعودى (محقق معاصر) الأسرار الفاطميه، ص۲۱۸، ناشر : مؤسسه الزائر فى الروضه المقدسه لفاطمه المعصومه عليها السلام للطباعه والنشر ، قم.

نتیجه:

اولا: روایت «بضعه منی» در منابع شیعه سند صحیح دارد؛

ثانیا: علمای شیعه و اهل سنت این روایت را قطعی می‌دانند و بر تواتر آن اتفاق نظر دارند؛

ثالثا: با توجه به شأن صدور این روایت، که حد اقل هشت مورد را خاطر نشان ساختیم، هدف رسول خدا صلی الله علیه وآله معرفی جایگاه دخترش در نزد خدا و رسول، و اخطار جدی برای پرهیز از آزار و اذیت پاره تنش، و نشان دادن میزان دشمنی آزاردهندگان حضرت زهرا سلام الله علیها بوده است.

چرا با وجود حضرت علی (علیه السلام)، فاطمه زهرا (سلام الله علیها) پشت در رفت؟

أوّلاً: آن چه که از برخی از روایات استفاده می‌شود: حضرت فاطمه سلام الله علیها نزدیک در ورودی منزل نشسته بود و با دیدن عمر و همراهان وی، در را به روی آنان بست.

مرحوم عیاشی در تفسیر، شیخ مفید در الإختصاص و... نوشته‌اند:

قال: قال عمر قوموا بنا إليه فقام ابوبكر وعمر وعثمان وخالد بن الوليد و المغيره بن شعبه وأبو عبيده بن الجراح وسالم مولى أبى حذيفه وقنفذ وقمت معهم فلما انتهينا إلى الباب فرأتهم فاطمه صلوات الله عليها أغلقت الباب فى وجوههم وهى لا تشک أن لا يدخل عليها إلا باذنها، فضرب عمر الباب برجله فكسره، وكان من سعف، ثم دخلوا فأخرجوا عليا (عليه السلام) ملببا....

عمر گفت: برخیزید تا پیش او (علی) برویم، پس ابوبکر، عمر، عثمان، خالد بن ولید، مغیره بن شعبه، ابوعبید جراح، سالم مولی ابوحذیفه، قنفذ و من به همراه او راه افتادیم، چون نزدیک خانه رسیدیم، فاطمه آنان را دید و لذا در را بست و شک نداشت که بدون اجازه وارد نخواهند شد، عمر در را که از شاخه‌های خرما ساخته شده بود، با لگد شکست، سپس وارد خانه شدند و علی را بیرون آوردند در حالی که کمرهای خود را بسته بودند.

السمرقندی المعروف بالعیاشی، أبی النضر محمد بن مسعود بن عیاش السلمی (متوفای۳۲۰هـ)، تفسیر العیاشی، ج۲، ص۶۷، تحقیق: تحقیق وتصحیح وتعلیق: السید هاشم الرسولی المحلاتی، ناشر: المکتبه العلمیه الإسلامیه – طهران.

الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبی عبد الله العکبری، البغدادی (متوفای۴۱۳هـ) الاختصاص ص ۱۸۶، تحقیق: علی أکبر الغفاری، السید محمود الزرندی، ناشر: دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع – بیروت، الطبعه: الثانیه، ۱۴۱۴هـ – ۱۹۹۳ م.

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، *بحار الأنوار*، ج ۲۸، ص ۲۲۷، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء – بیروت – لبنان، الطبعه: الثانیه المصححه، ۱۴۰۳ – ۱۹۸۳ م.

و در روایت سلیم نیز آمده:

ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَابِ عَلِي وَفَاطِمَه عليهما السلام قَاعِدَه خَلْفَ الْبَابِ قَدْ عَصَبَتْ رَأْسَهَا وَنَحَلَ جِسْمُهَا فِي وَفَاه رَسُولِ اللَّه صلى الله عليه وآله فَأَقْبَلَ عُمَرُ حَتَّى ضَرَبَ الْبَابَ ثُمَّ نَادَى يا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ [افْتَحِ الْبَابَ] فَقَالَتْ فَاطِمَه يا عُمَرُ مَا لَنَا وَلَك لَا تَدَعُنَا وَمَا نَحْنُ فِيهِ قَالَ افْتَحِي الْبَابَ وَإِلَّا أَحْرَقْنَاهُ عَلَيكمْ فَقَالَتْ يا عُمَرُ أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ تَدْخُلُ عَلَى بَيتِي وَتَهْجُمُ عَلَى دَارِي فَأَبَى أَنْ يَنْصَرِفَ ثُمَّ دَعَا عُمَرُ بِالنَّارِ فَأَضْرَمَهَا فِي الْبَابِ فَأَحْرَقَ الْبَابَ.

عمر آمد تا به خانه رسید، فاطمه پشت در نشسته بود، سرش را بسته بود و بدنش از غم از دست دادن پدر نحیف و لاغر شده بود، عمر در را کوبید و گفت: ای پسر ابوطالب! در را باز کن، فاطمه فرمود: ای عمر به ما چه کار داری؟ ما را با مصیبتی که گرفتارش شده‌ایم تنها بگذار. عمر گفت: در را باز کن وگرنه آن را به آتش می‌کشم. فاطمه فرمود: آیا از خداوند نمی‌ترسی که وارد خانه ما می‌شوی، عمر بازنگشت و آتش خواست و آتش را بر در خانه افکند و آن را سوزاند.

الهلالی، سلیم بن قیس (متوفای۸۰هـ) *کتاب سلیم بن قیس*، ص ۸۶۴، تحقیق محمد باقر الأنصاری، ناشر: انتشارات هادی ـ قم ، الطبعه الأولی، ۱۴۰۵هـ

ثانیاً: حضرت صدیقه شکی نداشت که جمعیت بدون اذن داخل منزل نخواهند شد؛ چون نص قرآن است که بدون اجازه وارد خانه کسی نشوید:

يأَيهُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدْخُلُواْ بُيوتًا غَيرْ بُيوتِكمْ حَتى تَسْتَأْنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلى أَهْلِهَا ذَالِكمْ خَيرْ لَّكمْ لَعَلَّكمْ تَذَكرُونَ.

فَإِن لَّمْ تجَدُواْ فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتى يؤْذَنَ لَكمُ ْ وَإِن قِيلَ لَكمُ ارْجِعُواْ فَارْجِعُواْ هُوَ أَزْكى لَكمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيم . النور / ۲۷ و ۲۸.

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشـوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سـلام کنید این برای شما بهتر است شاید متذکر شوید!

و اگر کسی را در آن نیافتید، وارد نشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر گفته شد: «بازگردید!» بازگردید این برای شما پاکیزه تر است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است!.

خانه فاطمه، برتر از خانه پیامبران:

و از طرفی خانه انبیاء احترام ویژه‌ای دارد که کسی حق ورود بدون اجازه ندارد:

يأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لاتَدْخُلُواْ بُيوتَ النَّبِى ّ إِلا أَن يؤْذَنَ لَكمْ. الأحزاب /۵۳.

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر به شما داده شود.

و شکی نیست که خانه حضرت صدیقه طاهره خانه پیغمبر محسوب می‌شود همانطوری که در تفاسیر متعدد اهل سنت ذیل آیه شریفه:

فِى بُيوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيذْكرَ فِيهَا اسْمُهُ و يسَبِّحُ لَهُ و فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْأَصَالِ. النور/۳۶.

در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آن ها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. در آن [خانه]ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند.

سیوطی و دیگران از قول ابوبکر از نبی مکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده‌اند که خانه علی و زهرا علیهما السلام از با فضیلت‌ترین خانه‌های انبیاء محسوب می‌شود:

وأخرج ابن مردويه عن أنس بن مالک وبريده قال: قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الآيه) فى بيوت أذن الله أن ترفع (فقام اليه رجل فقال: أى بيوت هذه يا رسـول الله قال: بيوت الأنبياء. فقام اليه ابوبكر فقال: يا رسـول الله هذا البيت منها ـ البيت على وفاطمه ـ قال: نعم من أفاضلها.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) این آیه را تلاوت فرمود، شخصی پرسید: این کدام خانه‌ها است؟ فرمود: خانه‌های پیامبران. ابوبکر پرسید: آیا خانه علی و فاطمه هم از همان خانه‌ها است؟ فرمود: بلی، از برترین آن است.

ال سیوطی، عبد الرحمن بن الکمال جلال الدین (متوفای۹۱۱هـــــ)، *الدر المنثور*، ج ۶، ص ۲۰۳، نا شر: دار الفکر – بیروت – ۱۹۹۳ م؛

الثعلبی النیسابوری أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهیم (متوفای۴۲۷هـ ـ) *الکشف والبیان*، (متوفای ۴۲۷ هـ ـ – ۱۰۳۵م)، ج ۷، ص ۱۰۷، تحقیق: الإمام أبی محمد بن عا شور، مراجعه وتدقیق الأ ستاذ نظیر ال ساعدی، نا شر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۲۲هـ–۲۰۰۲م؛

الثعالبی، عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف (متوفای۸۷۵هـــــ)، *الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، ج ۷، ص ۱۰۷، ناشر: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات – بیروت.

الآلوسی البغدادی، العلامه أبی الفضل شهاب الدین السید محمود (متوفای۱۲۷۰هـــــ)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی*، ج ۱۸، ص ۱۷۴، ناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت.

افزون بر این تصور این بود که با توجه به موقعیت حضرت زهرا (سلام الله علیها) و احترام رسول اکرم صلی الله علیه وآله مردم با دیدن حضرت صدیقه خجالت بکشند و متعرض نشوند همچنان که عدّه‌ای با شنیدن صدای حضرت صدیقه برگشتند.

قام عمر فمشی ومعه جماعه حتی أتوا باب فاطمه فدقوا الباب، فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلی صوتها باکیه: یا رسول الله ما ذا لقینا بعد أبی من ابن الخطاب وابن أبی قحافه! فلما سمع القوم صوتها وبکاءها انصرفوا باکین، فکادت قلوبهم تتصدع وأکبادهم تنفطر، وبقی عمر معه قوم.

عمر همراه عده‌ای به طرف خانه فاطمه آمد و در را کوبید، فاطمه با شنیدن سر وصدای جمعیت با صدای بلند و همراه گریه فریاد زد: ای رسول خدا چه مصیبت‌هایی پس از تو از پسر خطاب و پسر ابوقحافه می‌بینیم. گروهی با شنیدن گریه فاطمه دلشان به درد آمد و با گریه آنجا را ترک کردند؛ اما عمر با گروهی دیگر باقی ماندند.

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای۲۷۶هـــــ)، *الإمامه والسیاسه*، ج ۱، ص ۱۶، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت – ۱۴۱۸هـ – ۱۹۹۷م، با تحقیق شیری، ج۱، ص۳۷، و با تحقیق، زینی، ج۱، ص۲۴.

بنابراین حضرت صدیقه طاهره، هنگام هجوم، با دیدن عمر و همراهانش در را بست و نزدیک دَر ایستاده بود و احتمال نمی‌داد که با وجود آن حضرت متعرض خانه شوند و این بی شرمی مهاجمان بود که حرمت خانه و اهل آن را رعایت نکردند و به قول سلمان فارسی رضوان الله تعال علیه، کردید و نکردید و ندانستید که چه کردید.

همسران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و باز کردن دَر برای نامحرم:

نگاهی به روش پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در موضوع مورد بحث، بهترین دلیل بر محکومیت شبهه انگیزان است؛ چرا که موارد گوناگونی در کتاب‌های شیعه و اهل سنت وجود دارد که رسول خدا صلی الله علیه وآله به هم سرانش اجازه می‌داد تا درب خانه را به روی دیگران (نا محرمان) باز کنند.

الف: امّ سلمه و باز کردن دَرِ خانه برای علی (علیه السلام):

عن علقمه عن عبد الله قال خرج رسول الله (صلی الله علیه و سلم) من بیت زینب بنت جحش وأتی بیت أم سلمه فکان یومها من رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فلم یلبث أن جاء علی فدق الباب دقا خفیفا فانتبه النبی (صلی الله علیه وسلم) للدق وأنکرته أم سلمه فقال رسول الله (صلی الله علیه وسلم) قومی‌فافتحی له

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از خانه زینب دختر جحش بیرون آمد و وارد خانه امّ سلمه شد؛ چون آن روز نوبت آمدن آن حضرت به خانه وی بود، مدتی نگذشته بود که علی آهسته دقّ الباب کرد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بیدار شد، امّ سلمه پاسخ نداد، پیامبر فرمود: بلند شو و در را باز کن....

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفای ۵۷۱هـــ)، *تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأماثل*، ج ۴۲، ص ۴۷۰، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر – بیروت – ۱۹۹۵

الرافعی القزوینی، عبد الکریم بن محمد (متوفای ۶۲۳ هـ)، *التدوین فی أخبار قزوین*، ج ۱، ص ۸۹، ناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت تحقیق: عزیز الله العطاری، ۱۹۸۷م.

ب: **عائشه به دستور رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دَر را برای علی (علیه السلام) باز کرد:**

وعن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن أبیه عن آبائه عن علی علیه السلام قال: کنت أنا ورسول الله صلی الله علیه وآله فی المسجد بعد أن صلی الفجر، ثم نهض ونهضت معه، وکان رسول الله صلی الله علیه وآله إذا أراد أن یتجه إلی موضع أعلمنی بذلک، وکان إذا أبطأ فی ذلک الموضع صرت إلیه لأعرف خبره، لأنه لا یتصابر قلبی علی فراقه ساعه واحده فقال لی: أنا متجه إلی بیت عائشه، فمضی صلی الله علیه وآله ومضیت إلی بیت فاطمه الزهراء علیها السلام فلم أزل مع الحسن والحسین فأنا وهی مسروران بهما، ثم إنی نهضت وسرت إلی باب عائشه، فطرقت الباب فقالت: من هذا؟ فقلت لها: أنا علی فقالت: إن النبی راقد، فانصرفت، ثم قلت: النبی راقد وعائشه فی الدار، فرجعت وطرقت الباب فقالت لی عائشه: من هذا؟ فقلت لها: أنا علی فقالت: إن النبی صلی الله علیه وآله علی حاجه فانثنیتمستحییا من دق الباب، ووجدت فی صدری ما لا أستطیع علیه صبرا، فرجعت مسرعا فدققت الباب دقا عنیفا، فقالت لی عائشه: من هذا؟ فقلت: أنا علی فسمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: یا عائشه افتحی له الباب، ففتحت ودخلت....

نماز صبح را با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خواندم، با آن حضرت از مسجد بیرون آمدم، اگر جایی می‌رفت به من خبر می‌داد و هنگامی‌که دیر بر می‌گشت سراغ وی می‌رفتم تا مطلع شوم؛ چون دوری او را نمی‌توانستم تحمل نمایم، فرمود: به خانه عائشه می‌روم، من نیز نزد فاطمه رفتم و در کنار حسن و حسین همه خوشحال بودیم، سپس به طرف خانه عائشه رفتم و دَر زدم، گفت: کی هستی؟ گفتم: علی، گفت: پیامبر استراحت می‌کند، برگشتم و دو مرتبه رفتم و دَر را کوبیدم، گفت: کیستی؟ گفتم: علی، گفت: پیامبر را کاری است، دلم تاقت نیاورد، برای دفعه سوّم دقّ الباب کردم، عائشه گفت: کیستی؟ گفتم: علی، صدای رسول خدا را شنیدم، فرمود: ای عائشه دَر را باز کن، عائشه دَر را باز کرد و من وارد شدم....

الطبرسی، أبی منصور أحمد بن علی بن أبی طالب (متوفای ۵۴۸هـــ)، *الاحتجاج*، ج۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۳، تحقیق: تعلیق وملاحظات: السید محمد باقر الخرسان، ناشر: دار النعمان للطباعه والنشر – النجف الأشرف، ۱۳۸۶ – ۱۹۶۶ م.

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، *بحار الأنوار*، ج ۳۸ ص ۳۴۸، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء – بیروت – لبنان، الطبعه: الثانیه المصححه، ۱۴۰۳ – ۱۹۸۳ م.

آنچه گذشت یک روایت از کتاب‌های شیعه و یک روایت از کتاب‌های اهل سنت بود که به عنوان نمونه ذکر شد که در آن ها رسول خدا صلی الله علیه وآله با توجه به این که خود حضرتش در خانه حضور داشت اجازه می‌داد تا همسرانش دَر را برای افراد نا محرم باز کنند و این نشان می‌دهد که این عمل با رعایت وظایف شرعی منعی نخواهد داشت.

عایشه و عمر، سر یک سفره نشستند:

طبق روایت صحیح السندی که اهل سنت در اکثر کتاب‌های خود شان نقل کرده‌اند، رسول خدا به عمر اجازه داد که با او و عائشه سر یک سفره بنشینند و حتی نقل کرده‌اند هنگامی‌که از یک کاسه غذا می‌خوردند، دست عائشه با دست عمر برخورد کرد. ابن أبی شیبه در المصنف، بخاری در ادب المفرد، ابن أبی حاتم، ابن کثیر در تفسیر و... نقل کرده‌اند:

عن مجاهد قال مر عمر برسول الله صلی الله علیه وسلم وهو وعائشه وهما یأکلان حیسا فدعاه فوضع یده مع أیدیهما فأصابت یده ید عائشه فقال أوه لو أطاع فی هذه ووصواحبها ما رأتهن أعین.

رسول خدا با عائشه مشغول خوردن غذا بود، عمر وارد شد، حضرت او را دعوت کرد تا با آنان غذا بخورد. عمر جلو رفت و دست در میان ظرف غذا برد، دست با دست عائشه تماس می‌گرفت، گفت: اوه! اگر درباره حجاب هم سرانت از من پیروی می‌کرد، هیچ چشمی‌آنان را نمی‌دید.

إبن أبی شیبه الکوفی، ابوبکر عبد الله بن محمد (متوفای۲۳۵ هـ)، *الکتاب المصنف فی الأحادیث والآثار*، ج ۶، ص ۳۵۸، تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشد – الریاض، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۹هـ؛

إبی أبی حاتم الرازی، عبد الرحمن بن محمد بن إدریس، *تفسیر ابن أبی حاتم*، ج ۱۰، ص ۳۱۴۸، تحقیق: أسعد محمد الطیب، ناشر: المکتبه العصریه – صیدا؛

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای۲۵۶هـ)، *الأدب المفرد*، ج ۱، ص ۳۶۲، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، ناشر: دار البشائر الإسلامیه – بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۹هـ – ۱۹۸۹م؛

المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای۷۴۲هـ)، *تهذیب الکمال*، ج ۲۹، ص ۱۳۸، تحقیق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسه الرساله – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۰هـ – ۱۹۸۰م؛

القرشی الدمشقی، إسماعیل بن عمر بن کثیر أبو الفداء (متوفای۷۷۴هـ)، *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۳، ص ۵۰۶، ناشر: دار الفکر – بیروت – ۱۴۰۱هـ؛

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲ هـ)، *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، ج ۸، ص ۵۳۱، تحقیق: محب الدین الخطیب، ناشر: دار المعرفه – بیروت.

هیثمی پس از نقل این روایت می‌گوید:

رواه الطبرانی فی الأوسط ورجاله رجال الصحیح غیر موسی بن أبی کثیر وهو ثقه.

این روایت را طبرانی در اوسط نقل کرده است، تمام راویان آن، راویان صحیح بخاری هستند؛ غیر از موسی بن کثیر که او نیز مورد اعتماد است.

الهیثمی، علی بن أبی بکر (متوفای ۸۰۷ هـ)، *مجمع الزوائد ومنبع الفوائد*، ج ۷، ص ۹۳، ناشر: دار الریان للتراث/ دار الکتاب العربی – القاهره، بیروت – ۱۴۰۷هـ

و سیوطی می‌گوید:

وأخرج الطبرانی بسند صحیح عن عائشه قالت کنت آکل مع النبی صلی الله علیه وسلم فی قعب فمر عمر فدعاه فأکل فأصابت أصبعه أصبعی فقال أوه لو أطاع فیکن ما رأتکن عین.

طبرانی با سند صحیح از عائشه نقل کرده است که گفت: من با رسول خدا در یک ظرف غذا می‌خوردیم که عمر از آن جا گذشت، رسول خدا او را دعوت کرد، در حال غذا خوردن انگشتش به انگشت من خورد، عمر گفت: اوه! اگر او درباره شما از من اطاعت می‌کرد، هیچ چشمی‌شما را نمی‌دید.

السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر (متوفای۹۱۱هـ)، *لباب النقول فی أسباب النزول*، ج ۱، ص ۱۷۸، ناشر: دار إحیاء العلوم – بیروت.

هنگامی‌که نشستن با نامحرم سر یک سفره و خوردن غذا از یک کاسه؛ آن هم برای همسر رسول خدا اشکالی نداشته باشد، رفتن پشت در برای دختر آن حضرت نیز اشکالی نخواهد داشت.

نتیجه:

اولاً: صدیقه شهیده، پشت در نرفت؛ بلکه جلوی در ایستاده بود که با دیدن عمر و همراهان او به داخل خانه رفت و در را بست؛ پس اصلا حضرت زهرا سلام الله علیها پشت در نرفته بود تا این اشکال پیش بیاید؛

ثانیاً: حتی اگر این مطلب صحت نیز داشته باشد و حضرت پشت در رفته باشد، به دلیل این که عین همین قضیه برای رسول خدا صلی الله علیه وآله پیش آمده و آن حضرت به همسران خود دستور داده‌اند که در را باز نمایند، این اشکال دفع می‌شود.

اعتراف نظّام معتزلی به شهادت حضرت محسن و آتش زدن خانه فاطمه (سلام الله علیها)

عبد الرحمن دمشقیه، نویسنده معاصر وهّابی، در مقاله‌اش با عنوان «*قصه حرق عمر رضی الله عنه لبیت فاطمه رضی الله عنها*» که در سایت «فیصل نور» آمده، درباره روایت نظام معتزلی و اعتراف او به شهادت حضرت محسن و آتش زدن خانه فاطمه می‌نویسد:

ونقل أبو الفتح الشهرستانی فی کتابه *الملل والنحل* ۵۷/۱: وقال النظّام: إن عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتی ألقت الجنین من بطنها. وکان یصیح [عمر] احرقوا دارها بمن فیها، وما کان فی الدار غیر علی وفاطمه والحسن والحسین. انتهی کلام الشهرستانی.

قال الصفدی فی کتاب *الوافی بالوفیات* ۷۶/۶ فی حرف الألف، عند ذکر إبراهیم بن سیار، المعروف بالنظّام، ونقل کلماته وعقائده، یقول: إن عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتی ألقت المحسن من بطنها!

یا لک من مفلس: فإن الشهرستانی یعدد هنا مخازی وضلالات النظام المعتزلی وذکر من بلایاه أنه زعم أن عمر ضرب فاطمه حتی ألقت جنینها. قال الشهرستانی « ثم زاد علی خزیه بأن عاب علیا وابن مسعودی وقال: أقول فیهما برأیی ». أرأیتم معشر المسلمین منهج الرافضه فی النقل.

کذلک فعل الصفدی فی تعداد مخازی عقائد المعتزله باعترافک.

اصل کلام شهرستانی و صفدی در نقد شخصیت نظام:

محمد بن عبدالکریم شهرستانی (متوفای۵۴۸هـ) در *الملل و النحل* می‌گوید:

النظامیه، اصحاب إبراهیم بن یسار بن هانیء النظام وقد طالع کثیرا من کتب الفلاسفه وخلط کلامهم بکلام المعتزله وانفرد عن اصحابه بمسائل...

الحادیه عشره میله إلی الرفض ووقیعته فی کبار الصحابه قال اولاً لا امامه الا بالنص والتعیین ظاهراً مکشوفاً وقد نص النبی صلی الله علیه و سلم علی علی رضی الله عنه فی مواضع واظهر اظهاراً لم یشتبه علی الجماعه الا ان عمر کتم ذلک وهو الذی تولی بیعه أبی بکر یوم السقیفه ونسبه إلی الشک یوم الحدیبیه فی سؤاله الرسول علیه الصلاه والسلام حین قال أ لسنا علی حق أ لیسوا علی الباطل؟ قال: نعم، قال عمر: فلَمِ نَعطی الدنیه فی دیننا قال هذا شک وتردد فی الدین ووجدان حرج فی النفس مما قضی وحکم وزاد فی الفریه فقال: إن عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتی القت الجنین من بطنها وکان یصیح

احرقوا دارها بمن فیها وما کان فی الدار غیر علی وفاطمه والحسن والحسین. وقال: تغریبه نصر بن الحجاج من المدینه إلی البصره وابداعه التراویح ونهیه عن متعه الحج... »

ابراهیم بن یسار بن هانی، نظام، بسیاری از کتب فلاسفه را مورد مطالعه قرار داد و سخن آنان را با سخنان معتزله در آمیخت و در برخی از مسایل تفرد داشت؛ از آن جمله: یازدهمین مورد از تفردات وی گرایش به مذهب تشیع و توهین به بزرگان صحابه بود؛ وی می‌گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر امامت علی تصریح کرده و او را جانشین خویش تعیین نموده است، و صحابه ی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نیز به این مطلب آگاه بودند؛ اما عمر به نفع ابوبکر این مساله را پنهان داشت و او بود که برای ابوبکر بیعت گرفت.

در داستان حدیبیه، عمر در مقابل رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و فرمان وی دچار شک و تردید می‌شود و با حالتی اعتراض گونه می‌گوید: مگر ما بر حق و آنان بر باطل نیستند؟ رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بلی، روش ما بر حق است و آنان به بیراهه می‌روند، عمر گفت: پس چرا باید با افرادی که همسنگ ما نیستند، پیمان ببندیم؟

این سخن عمر نشانه‌ای است از شک و تردید او در درستی راه و فرمانی که پیامبر صادر کرده بود.

وی داستانی دروغین جعل کرده و گفته: عمر در روز بیعت، شکم حضرت فاطمه (رضی الله عنها) را زد و او سقط جنین کرد؛ در حالیکه فریاد می‌زد، «خانه فاطمه را با ساکنان آن بسوزانید» و حال آنکه جز علی، فاطمه، حسن و حسین کسی دیگر در خانه نبود.

همچنین عمر بود که نصر بن حجاج را از مدینه به بصره تبعید کرد، نماز تراویح را ابداع کرد، از متعه حج بازداشت و...

الشهرستانی، محمد بن عبد الکریم بن أبی بکر أحمد (متوفای۵۴۸هـــ)، *الملل والنحل*، ج ۱، ص ۵۷، تحقیق: محمد سید کیلانی، ناشر: دار المعرفه – بیروت – ۱۴۰۴هـ

صفدی، نیز پس از نقل کلام شهرستانی درباره نظام می‌نویسد:

ومنها میله إلی الرفض ووقوعه فی أکابر الصحابه رضی الله عنهم وقال نص النبی (صلی الله علیه وآله) علی أن الإمام علی وعینه وعرفت الصحابه ذلک ولکن کتمه عمر لأجل أبی بکر رضی الله عنهما وقال إن عمر ضرب بطن فاطمه یوم لبیعه حتی ألقت المحسن من بطنها...

وقد ذهب جماعه من العلماء إلی أن النظام کان فی الباطن علی مذهب البراهمه الذین ینکرون النبوه وأنه لم یظهر ذلک خوفا من السیف فکفره معظم العلماء وکفره جماعه من المعتزله حتی أبو الهذیل والإسکافی وجعفر ابن حرب کل منهم صنف کتابا فی تکفیره....

... در برخی از مسائل با معتزله همنظر بود و در برخی دیگر تفرد داشت از آن جمله: گرایش وی به رفض و توهین به بزرگان صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود؛ وی می‌گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر امامت علی تصریح کرده و او را جانشین خویش تعیین نموده است و صحابه ی پیامبر (صلی الله علیه و سلم) نیز به این مطلب آگاه بودند؛ اما عمر به نفع ابوبکر این مساله را پنهان داشت و می‌گفت: عمر در روز بیعت با ابوبکر شکم حضرت فاطمه حضرت زهرا را زد چنانکه وی محسن را سقط کرد.

برخی از علما معتقدند که نظام در حقیقت مذهب برهمائی داشت یعنی: کسانی که منکر نبوت‌اند و او به خاطر بیم از شمشیر، عقیده‌اش را پنهان نمود. اکثر علما وی را کافر می‌دانند و گروهی از پیشوایان معتزله همچون ابوهذیل، اسکافی و جعفر بن حرب نیز او را کافر دانسته‌اند و در این باره کتاب هایی نوشته‌اند.

الصـفدی، صـلاح الدین خلیل بن أیبک (متوفای۷۶۴هـــــ)، *الوافی بالوفیات*، ج ۶، ص ۱۵، تحقیق أحمد الأرناؤوط وترکی مصطفی، ناشر: دار إحیاء التراث – بیروت – ۱۴۲۰هـ– ۲۰۰۰م.

نقد و بررسی:

ابراهیم بن سیار بن هانی، مشهور به نظّام (متوفای ۲۳۰هـــ) فیلسوف و متکلم مشهور اهل سنت، مؤسس فرقه نظامیه و از برزگان معتزله، از ک سانی ا ست که به هتک حرمت صدیقه شهیده سلام الله علیها تو سط خلیفه دوم و نیز برخی دیگر از حقائق و وقایعی که در صدر اسلام اتفاق افتاده، اعتراف کرده است؛ اما متأسفانه دانشمندان اهل سنت بدون تدبّر در سخنان او و فقط به خاطر اعتراف او به حقایقی از این د ست، او را مورد بی‌مهری شدید قرار داده و بدون این که مدرکی ارائه دهند، تهمت های ناروائی متوجه او کرده و حتی گفته‌اند که او «برهمائی» بوده نه مسلمان!!!.

آیا نظام مذهب برهمائی داشت؟

صلاح الدین صفدی، بدون این که مدرکی ارائه دهد، نظام را دارای مذهب «برهمائی» معرفی کرده و می‌گوید:

وقال ابن أبی الدم قاضی حماه وغیره فی کتب الملل والنحل إن النظام...

در جواب صفدی می‌گوییم :

اولا: صفدی مشخص نکرده که این قضیه در کدامیک از کتاب‌های ملل و نحل آمده ا ست که این خود نشان دهنده تردید او در صحت مطلب ا ست؛ ثانیا: ادعای برهمائی بودن نظام، با اعتقاد وی به ن صب امام علیه ال سلام تو سط ر سول خدا به عنوان امام، با یکدیگر سازگاری ندارد و تناقضی آشکار در کلام صفدی است؛ زیرا چگونه ممکن است کسی منکر نبوت نبی اکرم صلی الله علیه وآله با شد؛ ولی در عین حال بحث خلافت او را پیش ک شیده و اعتقادش این با شد که ر سول صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام را به جانشینی خود برگزیده است؟

آیا ممکن است کسی منکر نبوت فردی باشد؛ ولی برای فعل او (انتصاب علی علیه السلام به جانشینی خودش) ارزش قائل باشد و این حقیقت را بازگو کند و بعضی از صحابه را به خاطر کتمان این مطلب به منفعت طلبی وصف کند؟!!!

بنابراین، اتهام برهمائی بودن وی، سخنی است به گزاف که به نظر می‌رسد تنها به خاطر پرده برداری از برخی حقایق، به او نسبت داده شده است.

بررسی اشکالات شهرستانی بر نظام:

مهمترین اشکالاتی که شهرستانی به نظام می‌گیرد و به همین دلیل روایت وی را رد می‌کند، چهار مطلب (به علاوه تصریح به شهادت حضرت زهرا توسط عمر) است که آن را نقل و نقد آن را نیز ذکر خواهیم کرد:

۱. تصریح به امامت امیرالمؤمنین، توسط رسول خدا (علیهما السلام):

نخستین اشکال شهرستانی بر نظام این است که وی معتقد به منصوص بودن امامت پس از پیامبر بوده وگفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله، امیرمؤمنان علیه السلام را به عنوان امام پس از خودش نصب کرده است؛ ولی عمر آن را انکار کرده است:

اولا لا امامه الا بالنص والتعیین ظاهراً مکشـوفاً وقد نص النبی صـلی الله علیه وسـلم علی علی رضـی الله عنه فی مواضـع واظهر اظهاراً لم یشتبه علی الجماعه الا ان عمر کتم ذلک وهو الذی تولی بیعه أبی بکر یوم السقیفه.

وی می‌گفت: پیامبر (صلی الله علیه و سلم) بر امامت علی تصریح کرده و او را جانشین خویش تعیین نموده است و صحابه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نیز به این مطلب آگاه بودند؛ اما عمر به نفع ابوبکر این مسأله را پنهان داشت و او بود که برای ابوبکر بیعت گرفت.

پاسخ:

این عبارت اختصاص به نظام ندارد؛ بلکه برخی دیگر از بزرگان اهل سنت؛ از جمله امام الحرمین غزالی نیز به آن تصریح کرده است.

... واجمع الجماهیر علی متن الحدیث من خطبته فی یوم عید یزحم باتفاق الجمیع وهو یقول: « من کنت مولاه فعلی مولاه » فقال عمر بخ بخ یا أبا الحسن لقد أصبحت مولای ومولی کل مولی فهذا تسلیم ورضی وتحکیم ثم بعد هذا غلب الهوی تحب الریاسه وحمل عمود الخلافه وعقود النبوه وخفقان الهوی فی قعقعه الرایات واشتباک ازدحام الخیول وفتح الأمصار وسقاهم کأس الهوی فعادوا إلی الخلاف الأول: « فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً قلیلا ».

ولما مات رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قبل وفاته ائتوا بدواه وبیضاء لأزیل لکم إشکال الأمر واذکر لکم من المستحق لها بعدی.

قال عمر رضی الله عنه دعوا الرجل فإنه لیهجر...

از خطبه‌های رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) خطبه آن حضرت به اتفاق همه مسلمانان در روز عید غدیر خم است که در آن فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرست او است. عمر پس از این فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) این گونه تبریک گفت:

افتخار، افتخار ای ابوالحسن، تو اکنون مولا و رهبر من و هر مولای دیگری هستی.

این سخن عمر حکایت از تسلیم او در برابر فرمان پیامبر و امامت و رهبری علی (علیه السلام) و نشانه رضایتش از انتخاب علی (علیه السلام) به رهبری امت دارد؛ اما پس از گذشت آن روزها، عمر تحت تأثیر هوای نفس و علاقه به ریاست و رهبری خودش قرار گرفت و استوانه خلافت را از مکان اصلی تغییر داد و با لشکرکشی‌ها، برافراشتن پرچم‌ها و گشودن سرزمین های دیگر، راه امت را به اختلاف و بازگشت به دوران جاهلی هموار کرد و [مصداق این آیه قرآن شد:]

پس، آن [عهد] را پشتِ سرِ خود انداختند و در برابر آن، بهایی ناچیز به دست آوردند، و چه بد معامله‌ای کردند.

و زمانی که رسول خدا از دنیا رفت، پیش از رحلت، فرمود: کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا مشکل شما را در امر خلافت پس از خودم حل و کسی را که مستحق آن است، برای شما ذکر نمایم. عمر گفت: به سخنان این مرد توجه نکنید، او هذیان می‌گوید.

الغزالی، أبو حامد محمد بن محمد، سر العالمین وکشف ما فی الدارین، ج ۱، ص ۱۸، باب فی ترتیب الخلافه والمملکه، تحقیق: محمد حسن محمد حسن إسماعیل وأحمد فرید المزیدی، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت / لبنان، الطبعه: الأولی، ۱۴۲۴هـ ۲۰۰۳م.

حال پرسش ما از اهل سنت این است که: آیا شما می‌توانید به خاطر این سخن، امام الحرمین غزالی، این شخصیت برجسته اهل تسنن را تضعیف کنید؟

۲. شک عمر در نبوت رسول خدا (صلی الله علیه وآله):

اشکال دوم شهرستانی به نظام این است که وی معتقد بوده عمر بن الخطاب در صلح حدیبیه در نبوت رسول خدا شک کرده است:

ونسبه إلی الشک یوم الحدیبیه فی سؤاله الرسول علیه الصلاه والسلام حین قال أ لسنا علی حق ألیسوا علی الباطل؟ قال: نعم ، قال عمر: فَلِمَ نعطی الدنیه فی دیننا؟ قال: هذا شک وتردد فی الدین ووجدان حرج فی النفس مما قضی.

در داستان حدیبیه، عمر در مقابل رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و فرمان وی دچار شک و تردید می‌شود و با حالتی اعتراض گونه می‌گوید: مگر ما بر حق و آنان بر باطل نیستند؟ رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بلی، روش ما بر حق است و آنان به بیراهه می‌روند، عمر گفت: پس چرا باید با افرادی که همسنگ ما نیستند، پیمان ببندیم؟

این سخن عمر نشانه‌ای است از شک و تردید او در درستی راه و فرمانی که پیامبر صادر کرده بود.

پاسخ:

اعتراض عمر به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیبیه، قضیه‌ای است که در صحیح بخاری و مسلم آمده و از قول سَهْلُ بْنُ حُنَیف نقل شده و آن را با اعتراض خوارج به حضرت علی علیه السلام را در صفین مقایسه کرده است:

عن أبی وَائِل، قَالَ کنَّا بِصِفِّینَ فَقَامَ سَهْلُ بْنُ حُنَیف فَقَالَ: أَیهَا النَّاسُ اتَّهِمُوا أَنْفُسَکمْ فَإِنَّا کنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم یوْمَ الْحُدَیبِیه، وَلَوْ نَرَی قِتَالاً لَقَاتَلْنَا، فَجَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ یا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَسْنَا عَلَی الْحَقِّ وَهُمْ عَلَی الْبَاطِلِ فَقَالَ: بَلَی. فَقَالَ أَلَیسَ قَتْلاَنَا فِی الْجَنَّه وَقَتْلاَهُمْ فِی النَّارِ قَالَ: بَلَی. قَالَ فَعَلَی مَا نُعْطِی الدَّنِیه فِی دِینِنَا؟...

أبی وائل می‌گوید: در صفین بودیم که سهل بن حنیف برخواست و گفت: ای مردم! مواظب خودتان باشید، ما در حدیبیه با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودیم، اگر جنگی پیش می‌آمد، می‌جنگیدیم، عمر بن خطاب نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! مگر نه این است که ما بر حقیم و آنان بر باطل؟ فرمود: آری، چنین است. گفت: مگر نه این است که کشته‌های ما بهشتی هستند و کشته‌های آنان جهنمی؟ فرمود: آری چنین است، گفت: پس چرا باید با ذلّت بازگردیم و نباید خدا بین ما و آنان حکم نماید؟ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: ای پسر خطاب! من فرستاده خدا هستم، پس خداوند هرگز مرا خوار و کوچک نمی‌کند.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای۲۵۶هـ)، *صحیح البخاری*، ج ۳، ص ۱۱۶۲، ح ۳۰۱۱، کتَاب الْجِهَادِ وَالسِّیرِ، بَاب إِثْمِ من عَاهَدَ ثُمَّ غَدَرَ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه – بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۷ – ۱۹۸۷ .

شک عمر در نبوت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از مسلمات نزد اهل سنت می‌باشد که، احمد بن حنبل، عبد الرزاق صنعانی، شمس الدین ذهبی، ابن حبان، جلال الدین سیوطی و دیگران این قضیه را مفصل نقل کرده و حتی تصریح کرده‌اند که عمر بن خطاب به خاطر شک خود و جسارت به پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله بارها صدقه و کارهای نیکی انجام داد تا کفاره عمل او باشد.

بنابراین، نقل این مطلب، اختصاص به نظام ندارد؛ بلکه بسیاری از بزرگان اهل تسنن آن را نقل کرده‌اند. حال با توجه به این نکته آیا می‌توان افرادی همچون بخاری، مسلم، ذهبی، ابن حبان، عبد الرزاق صنعانی، طبرانی، سیوطی و... را به خاطر نقل این مطلب تضعیف کرد؟

۳. نماز تراویح از بدعت های عمر:

سومین اشکال شهرستانی بر نظام این است که وی گفته نماز تراویح از بدعت‌های عمر است!

پاسخ:

وابداعه (عمر) التراویح:

نقل این مطلب نیز اختصاص به نظام ندارد؛ بلکه این مطلب از قطعیات تاریخ است که حتی محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح‌ترین کتاب اهل سنت، آن را نقل کرده است. بخاری می‌نویسد:

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدٍ الْقَارِی... فَقَالَ عُمَرُ إِنِّی أَرَی لَوْ جَمَعْتُ هَؤُلَاءِ عَلَی قَارِئٍ وَاحِدٍ لَکَانَ أَمْثَلَ. ثُمَّ عَزَمَ فَجَمَعَهُمْ عَلَی أُبَی بْنِ کَعْبٍ، ثُمَّ خَرَجْتُ مَعَهُ لَیلَه أُخْرَی، وَالنَّاسُ یصَلُّونَ بِصَلَاه قَارِئِهِمْ، قَالَ عُمَرُ نِعْمَ الْبِدْعَه هَذِهِ...

عمر گفت: نظر من این است که اگر برای این نمازگزاران امام جماعتی قرار دهم بهتر است؛ سپس تصمیمش را عملی کرد و ابی بن کعب را مأمور اقامه جماعت کرد.

راوی می‌گوید: شبی همراه عمر بیرون آمدم مردم را دیدم که پشت سر یک شخص نماز می‌خوانند. عمر گفت: این کار عجب بدعت خوبی است.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای۲۵۶هـ)، *صحیح البخاری*، ج ۲، ص ۷۰۷، ح۱۹۰۶، کتاب صلاه التراویح، باب فَضْلِ مَنْ قَامَ رَمَضَانَ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه – بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۷ – ۱۹۸۷ .

آیا می‌توان محمد بن اسماعیل بخاری را به خاطر نقل این روایت تضعیف و کتاب او را از اعتبار انداخت؟

٤. نهی عمر از متعه حج:

چهارمین اشکالی که شهرستانی به نظام دارد، این است که وی معتقد بوده که عمر بر خلاف سنت رسول خدا، حکم به تحریم متعه حج کرده است.

ونهیه عن متعه الحج ومصادرته العمال کل ذلک احدث.

پاسخ:

اتفاقاً این مطلب نیز از قطعیات تاریخ است و تنها نظّام آن را نقل نکرده است؛ بلکه بسیاری از بزرگان اهل تسنن؛ از جمله محمد بن اسماعیلی بخاری و مسلم نیشابوری در صحیحش بر این مطلب تصریح کرده‌اند.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیحش نقل می‌کند که:

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ حَدَّثَنَا یحْیی عَنْ عِمْرَانَ أَبِی بَکرٍ حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَینٍ رَضِی اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ أُنْزِلَتْ آیه الْمُتْعَه فِی کِتَابِ اللَّهِ فَفَعَلْنَاهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ وَلَمْ ینْزَلْ قُرْآنٌ یحَرِّمُهُ وَلَمْ ینْهَ عَنْهَا حَتَّی مَاتَ قَالَ رَجُلٌ بِرَأْیهِ مَا شَاءَ قَالَ مُحَمَّدٌ یقَالُ إِنَّهُ عُمَرُ .

آیه متعه در زمان رسول خدا نازل شد و ما در زمان رسول خدا به آن عمل می‌کردیم و آیه ای هم بر حرمت آن نازل نگردید و رسول خدا هم تا دم مرگ ما را از آن منع نکرد، مردی با رأی و میل خودش هر چه که دلش خواست گفت. محمد (بخاری) گفته: این شخص عمر بن الخطاب بود.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای۲۵۶هـ)، *صحیح البخاری*، ج ۴، ص ۱۳۳، ح۴۲۴۶، کتَاب التفسیر، بَاب فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَه إلی الْحَجِّ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، نا شر: دار ابن کثیر، الیمامه – بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۷ – ۱۹۸۷ .

و محمد بن مسلم نیشابوری می‌نویسد:

حَدَّثَنَا حَامِدُ بْنُ عُمَرَ الْبَكْرَاوِی حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ یعْنِی ابْنَ زِیادٍ عَنْ عَا صِمٍ عَنْ أَبِی نَضْرَه قَالَ كنْتُ عِنْدَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّه فَأَتَاهُ آت فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ الزُّبَیرِ اخْتَلَفَا فِی الْمُتْعَتَینِ فَقَالَ جَابِرٌ فَعَلْنَاهُمَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ نَهَانَا عَنْهُمَا عُمَرُ فَلَمْ نَعُدْ لَهُمَا.

ابونضره می‌گوید: در خدمت جابر بن عبد الله انصاری بودیم، شخصی آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر درباره ازدواج موقت (متعه) و متعه حج اختلاف نظر دارند، جابر گفت: هر دو متعه را در زمان ر سول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) انجام دادیم، سپس عمر ما را از آن نهی کرد و به آن عمل نکردیم.

النیسابوری، مسلم بن الحجاج أبو الحسین القشیری (متوفای۲۶۱هـ)، *صحیح مسلم*، ج ۲، ص ۹۱۴، ح ۱۲۴۹،کتَاب الْحَجِّ، بَاب التَّقْصِیرِ فی الْعُمْرَه، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت.

و سرخسی فقیه مشهور حنفی، در کتاب *المبسوط* تصریح کرده و می‌نویسد:

وقد صحّ أنّ عمر رضی اللّه عنه نهی الناس عن المتعه فقال :متعتان کانتا علی عهد رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم وأنا أ نهی الناس عنهما؛متعه النساء، ومتعه الحج.

در خبر صحیح از عمر وارد شده ا ست که از ازدواج موقت مردم را منع کرد و گفت: دو متعه در زمان ر سول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جایز بود و به آن عمل می‌کردند؛ ولی من از آن نهی می‌کنم، یکی ازدواج موقت و دوم متعه حج.

السرخسی، شمس الدین (متوفای۴۸۳هـ)، *المبسوط*، ج ۴، ص ۲۷، ناشر: دار المعرفه – بیروت.

با این حال، آیا می‌توان محمد بن اســماعیل بخاری را به خاطر اعتراف به این حقیقت که خلیفه دوم متعه را تحریم کرده، تضعیف کرد؟

در نتیجه تمام اشکالات شهرستانی بر نظام مردود و غیر قابل قبول است.

ستایش‌های نظام:

از همه اینها که بگذریم، نظام فرد ضعیفی نیست؛ بلکه برخی از عالمان اهل سنت ستایش‌هایی از وی نموده‌اند؛ از جمله خود صفدی در ابتدای شرح حال وترجمه نظام می‌گوید:

وکان إبراهیم هذا شدید الذکاء.

ابراهیم بن سیار از هوش بسیار بالایی برخوردار بود.

الصـفدی، صـلاح الدین خلیل بن أیبک (متوفای۷۶۴هـ)، *الوافی بالوفیات*، ج ۶، ص ۱۲، تحقیق أحمد الأرناؤوط وترکی مصطفی، ناشر: دار إحیاء التراث – بیروت – ۱۴۲۰هـ– ۲۰۰۰م.

خطیب بغدادی از عالمان بزرگ اهل سنت درباره او می‌گوید:

إبراهیم بن سیار، أبو إسحاق النظام: ورد بغداد وکان أحد فرسان أهل النظر والکلام علی مذهب المعتزله، وله فی ذلک تصانیف عده، وکان أیضا متأدبا، وله شعر دقیق المعانی علی طریقه المتکلمین، وأبو عثمان الجاحظ کثیر الحکایات عنه.

إبراهیم بن سیار از جمله کسانی بود که وارد بغداد شد. او از یکه تازان و صاحب نظران در علم کلام بر طبق مذهب معتزله بود و در علم کلام (بر طبق آرای مذهب معتزله) کتاب‌های زیادی به رشته تحریر در آورده است، او فردی ادیب بود و اشعار بسیار دقیق و پرمعنایی در زمینه علم کلام سروده است. ابوعثمان جاحظ (شاگرد او) مطالب بسیاری از او نقل کرده است.

البغدادی، أحمد بن علی ابوبکر الخطیب (متوفای۴۶۳هـ)، *تاریخ بغداد*، ج ۶، ص ۹۷، رقم ۳۱۳۱، ناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت.

ابن ماکولا درباره او می‌گوید:

وأما نظام بتشدید الظاء فهو إبراهیم بن سیار أبو إسحاق النظام مولی بنی الحارث بن عباد من بنی قیس بن ثعلبه وکان أحد فرسان المتکلمین وله شعر ملیح رقیق.

منظور از نظام إبراهیم بن سیار ابوإسحاق النظام است... او (در زمان خودش) از یکه تازان و صاحب نظران در علم کلام بود، وی اشعار زیبا و روانی سروده است.

إبن ماکولا، علی بن هبه الله بن أبی نصر (متوفای۴۷۵هـ)، *الإکمال فی رفع الارتیاب عن المؤتلف والمختلف فی الأسماء والکنی*، ج ۷، ص ۲۷۴، ناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت، الطبعه: الأولی ۱۴۱۱هـ

نتیجه:

نظام معتزلی، از بزرگان اهل سنت است و تضعیفات که برای او نقل کرده‌اند، فقط و فقط به خاطر اعتراف به حقایقی است که برملا شدن آنها، اصل مشروعیت خلافت خلفا را زیر سؤال می‌برد؛ بنابراین اشکالات برخی از عالمان اهل سنت؛ همچون شهرستانی و صفدی بر او وارد نیست و اعتقادات خاص او سبب تضعیف او نخواهد شد؛ زیرا بسیاری از بزرگان اهل سنت نیز همان اعتقادات را داشته‌اند.

بررسی روایت تاریخ طبری و تهدید عمر به آتش زدن خانه فاطمه

اصل روایت:

حدثنا ابن حُمَيدٍ قال حدثنا جرير عن مغيره عن زِيادِ بن كلَيبٍ قال أتى عمر بن الخطاب منزل على وفيه طلحه والزبير ورجال من المهاجرين فقال والله لأحرقن عليكم أو لتخرجن إلى البيعه فخرج عليه الزبير مصلتا بالسيف فعثر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فأخذوه.

عمر بن خطاب به خانه علی آمد در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. به آنان گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می‌کشم؛ مگر اینکه برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد درحالی که شمشیر کشیده بود، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دستش افتاد، در این موقع دیگران هجوم آوردند و شمشیر را از دست او گرفتند.

الطبری، أبی جعفر محمد بن جریر (متوفای۳۱۰هـ)، *تاریخ الطبری*، ج ۲، ص ۲۳۳، ناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت.

بررسی سند روایت:

محمد بن حمید:

ذهبی درباره او می‌نویسد:

محمد بن حمید. ابن حیان العلامه الحافظ الکبیر أبو عبد الله الرازی مولده فی حدود الستین ومئه

قال أبو زرعه من فاته محمد بن حمید یحتاج ان ینزل فی عشره آلاف حدیث.

وقال عبد الله بن أحمد سمعت أبی یقول لا یزال بالری علم ما دام محمد بن حمید حیا.

وقال أبو قریش الحافظ قلت لمحمد بن یحیی ما تقول فی محمد بن حمید فقال ألا ترانی أحدث عنه.

وقال أبو قریش وکنت فی مجلس محمد بن إ سحاق الصاغانی فقال حدثنا ابن حمید فقلت تحدث عنه فقال ومالی لا احدث عنه وقد حدث عنه أحمد ویحیی بن معین.

علاّمه و حافظ بزرگ محمد بن حمید که ولادتش در حدود سال ۱۶۰هـ بوده است، ابوزرعه درباره او گفته است: کسی که محمد بن حمید را درک نکرده باشد، ده هزار حدیث را از دست داده است.

عبد الله بن احمد بن حنبل می‌گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت: تا زمانیکه محمد بن حمید در شهر ری زنده بود، علم ودانش پایدار بود.

ابو قریش محمد بن جمعه بن خلف می‌گوید: به محمد بن یحیی گفتم: درباره محمد بن حمید چه می‌گوئی؟ گفت: مگر نمی‌بینی از او حدیث نقل می‌کنم، سپس گفت: در مجلس محمد بن اسحاق بودم، دیدم از محمد بن حمید روایت نقل می کند، گفتم: از محمد بن حمید حدیث روایت می‌کنی؟ گفت: چرا من از وی حدیث نقل نکنم، وحال آنکه احمد حنبل و یحیی بن معین از وی حدیث روایت کرده‌اند.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای۷۴۸هـ)، *سیر أعلام النبلاء*، ج ۱۱، ص ۵۰۳، تحقیق: شعیب الأرناؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مؤسسه الرساله – بیروت، الطبعه: التاسعه، ۱۴۱۳هـ

مزی در تهذیب الکمال در ترجمه وی می‌نویسد:

وَقَال ابوبکر بن أبی خیثمه: سئل یحیی بن مَعِین عن محمد بن حمید الرازی فقال: ثقه. لیس به بأس، رازی کیس.

وَقَال علی بن الحسین بن الجنید الرازی: سمعت یحیی ابن مَعِین یقول: ابن حمید ثقه، وهذه الاحادیث التی یحدث بها لیس هو من قبله، إنما هو من قبل الشیوخ الذین یحدث عنهم.

وَقَال أبو العباس بن سَعِید: سمعت جعفر بن أبی عثمان الطیالسی یقول: ابن حمید ثقه، کتب عنه یحیی وروی عنه من یقول فیه هو أکبر منهم.

... از یحیی بن معین درباره او سؤال شد؛ در پا سخ گفت: مورد اطمینان ا ست و ایرادی در او نی ست، او اهل ری و باهوش است. علی بن الحسین رازی گفته است: از یحیی بن معین شنیدم که می‌گفت: ابن حمید مورد اعتماد است.

و علی بن حـ سین بن جنید رازی گفته ا ست: احادیثی که ابن حمید نقل کرده ا ست، از خود او نی ست؛ بلکه از ا ستادان نقل کرده است.

ابو العباس بن سعید می‌گوید: از جعفر بن عثمان طیالسی شنیدم که می‌گفت: ابن حمید مورد اطمینان است؛ یحیی از او نقل روایت کرده و کسـی از او روایت کرده اسـت که خود از شـهرت برخوردار و از همه ایشـان (راویان) بزرگتر اسـت (احمد بن حنبل).

المزی، یو سف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای۷۴۲هـــــ)، *تهذیب الکمال*، ج ۲۵، ص ۱۰۰، تحقیق د. بـ شار عواد معروف، ناشر: مؤسسه الرساله – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۰هـ – ۱۹۸۰م.

البانی، روایت محمد بن حمید را تصحیح می‌کند:

محمد نا صر البانی، نویـ سنده معا صر وهابی در کتاب *صحیح و ضعیف سنن الترمزی* و *سلـ سله احادیث الـ صحیحه*احادیثی تصحیح کرده است که در اسناد آن محمد بن حمید قرار دارد. به چند مورد اشاره می‌کنیم:

«رضیت لأمتی ما رضی لها ابنُ أمِّ عبدٍ »...

و قد روی الحدیث بزیاده فیه بلفظ: " و کرهت لأمتی ما کره لها ابن أم عبد ". قال فی " المجمع " (۹ / ۲۹۰): " رواه البزار و الطبرانی فی " الأو سط " باختـ صار الکراهه، و رواه فی " الکبیر " منقطع الإ سناد، و فی إ سناد البزار محمد بن حمید الرازی و هو ثقه و فیه خلاف و بقیه رجاله وثقوا ".

البانی، محمد نا صر *(متوفای ۱۴۲۰هـــــ)*، *سلـ سله احادیث الـ صحیحه*، ج۳، ص۲۲۵، ح ۱۲۲۵، نا شر: مکتبه المعارف للنـ شر والتوزیع، طبعه جدیده منقحه ومزیده، ۱۴۱۵ هـ _ ۱۹۹۵ م.

(سنن الترمذی)

۶۰۶ حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا الحکم بن بشیر بن سلمان حدثنا خلاد الصفار عن الحکم بن عبد الله النصری عن أبی إسحق عن أبی جحیفه عن علی ابن أبی طالب رضی الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ستر ما بین أعین الجن وعورات بنی آدم إذا دخل أحدهم الخلاء أن یقول بسم الله قال أبو عیسی هذا حدیث غریب لا نعرفه إلا من هذا الوجه وإسناده لیس بذاک القوی وقد روی عن أنس عن النبی صلی الله علیه وسلم أشیاء فی هذا.

تحقیق الألبانی:

صحیح، ابن ماجه (۲۹۷)

البانی، محمد ناصر *(متوفای ۱۴۲۰هـ)*، صحیح وضعیف سنن *الترمذی*، ج۲، ص۱۰۶، طبق برنامه المکتبه الشامله، اصدار الثانی.

(سنن الترمذی)

۱۷۶۲ حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا أبو تمیله والفضل بن موسی وزید بن حباب عن عبد المؤمن بن خالد عن عبد الله بن بریده عن أم سلمه قالت کان أحب الثیاب إلی النبی صلی الله علیه وسلم القمیص قال أبو عیسی هذا حدیث حسن غریب إنما نعرفه من حدیث عبد المؤمن بن خالد تفرد به وهو مروزی وروی بعضهم هذا الحدیث عن أبی تمیله عن عبد المؤمن بن خالد عن عبد الله بن بریده عن أمه عن أم سلمه.

تحقیق الألبانی:

صحیح، ابن ماجه (۳۵۷۵)

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ)، صحیح و ضعیف سنن الترمذی، ج۲، ص۲۶۲.

(سنن الترمذی)

۲۴۷۸ حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا عبد العزیز بن عبد الله القرشی حدثنا یحیی البکاء عن ابن عمر قال تجشأ رجل عند النبی صلی الله علیه و سلم فقال کف عنا جشاءک فإن أکثرهم شبعا فی الدنیا أطولهم جوعا یوم القیامه قال أبو عیسی هذا حدیث حسن غریب من هذا الوجه وفی الباب عن أبی جحیفه.

تحقیق الألبانی:

حسن، ابن ماجه (۳۳۵۰ - ۳۳۵۱).

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ)، صحیح وضعیف سنن الترمذی، ج۵، ص۴۷۸.

(سنن الترمذی)

۲۹۳۶ حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا نعیم بن میسره النحوی عن فضیل بن مرزوق عن عطیه العوفی عن ابن عمر أنه قرأ علی النبی صلی الله علیه و سلم (خلقکم من ضعف) فقال (من ضعف) حدثنا عبد بن حمید حدثنا یزید بن هارون عن فضیل بن مرزوق عن عطیه عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم نحوه قال أبو عیسی هذا حدیث حسن غریب لا نعرفه إلا من حدیث فضیل بن مرزوق.

تحقیق الألبانی:

حسن، الروض النضیر (۵۳۰).

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ)، صحیح وضعیف سنن الترمذی، ج۶، ص۴۰۶.

(سنن الترمذی)

۳۵۳۳ حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا الفضل بن موسی عن الأعمش عن أنس أن رسول الله صلی الله علیه و سلم مر بشجره یابسه الورق فضربها بعصاه فتناثر الورق فقال إن الحمد لله و سبحان الله ولا إله إلا الله والله أکبر لتساقط من ذنوب العبد کما تساقط ورق هذه الشجره قال أبو عیسی هذا حدیث غریب ولا نعرف للأعمش سماعا من أنس إلا أنه قد رآه ونظر إلیه.

تحقیق الألبانی:

حسن، التعلیق الرغیب (۲ / ۲۴۹)

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ)، صحیح وضعیف سنن الترمذی، ج۸، ص۳۳.

با توجه به جایگاهی که البانی در میان عالمان وهابی دارد، برای اثبات وثاقت محمد بن حمید، توثیق و تصـــحیح او کفایت می‌کند.

بی اعتباری تضعیف نسائی و جوزجانی:

برخی از عالمان جرح و تعدیل؛ همانند نسائی و جوزجانی محمد بن حمید را تضعیف کرده‌اند؛ مزی می‌نویسد:

وقال النسائی: لیس بثقه. وقال إبراهیم بن یعقوب الجوزجانی: ردئ المذهب غیر ثقه.

نسائی گفته است محمد بن حمید ثقه نیست و ابراهیم بن یعقوب جوزجانی او را غیر مطمئن و دارای مذهب پست معرفی نموده است.

المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای۷۴۲هـــــ)، *تهذیب الکمال*، ج ۲۵، ص ۱۰۵، تحقیق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسه الرساله – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۰هـ – ۱۹۸۰م.

نسائی ابو حنیفه را نیز تضعیف کرده است

آیا تضعیف این دو نفر ارزش و اعتباری دارد؟

تضعیف نسائی و جوزجانی اعتبار ندارد و غیر قابل قبول است؛ زیرا نسائی از افراد سختگیر در توثیق است؛ تا جائی که، رئیس احناف یعنی ابوحنیفه را نیز تضعیف کرده است؛ لکنوی در الرفع و التکمیل می‌نویسد:

ولم یقبل جرح النسائی فی أبی حنیفه وهو ممن له تعنت وتشدد فی جرح الرجال المذکور فی میزان الاعتدال ضعفه النسائی من قبل حفظه.

آنچه که نسائی درباره وارد کردن عیب بر ابوحنیفه گفته است، مقبول نیست؛ زیرا وی در کتاب میزان الإعتدال در وارد کردن عیب بر افراد سختگیری کرده است.

اللکنوی الهندی، أبو الحســنات محمد عبد الحی (متوفای۱۳۰۴هـــــ)، *الرفع والتکمیل فی الجرح والتعدیل*، ج ۱، ص ۱۲۱، تحقیق: عبد الفتاح أبو غده، ناشر: مکتب المطبوعات الإسلامیه – حلب، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۷هـ

بنابراین تضعیف نسائی با معیار سختگیری در توثیق مردود خواهد بود.

و اما جوزجانی او کسی است که در دشمنی با امیرمؤمنان علی علیه السلام مشهور و معروف است.

ذهبی و ابن حجر درباره وی می‌نویسند:

وکان من الحفاظ المصنفین والمخرجین الثقات، لکن فیه انحراف عن علی.

او از حافظان و نویسندگان است که افزون بر آن راویان ثقه و مورد اعتماد را نیز معین کرده است؛ ولی از امیرمؤمنان (علیه السلام) انحراف داشت (از دشمنان او محسوب می‌شد).

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای۷۴۸هـــ)، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، ج ۷، ص ۲۷۲، تحقیق: الشیخ علی محمد معوض والشیخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۹۹۵م

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲هـ) *لسان المیزان*، ج ۶، ص ۳۰۱، تحقیق: دائره المعرف النظامیه – الهند، ناشر: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات – بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۶هـ – ۱۹۸۶م.

حدیث راوی «مختلف فیه» «حسن» می‌شود:

حتی اگر فرض کنیم که تضعیفات نسائی و جوزجانی ارزش داشته باشد، بازهم سبب نخواهد شد که از روایت محمد بن حمید دست برداریم؛ زیرا اولاً: کسانی همچون یحیی بن معین، احمد بن حنبل و طیالسی وی را توثیق کرده‌اند که از ائمه جرح و تعدیل محسوب می شوند و تضعیفات نسائی که از متشددین و سختگیران محسوب می شود و یا جوزجانی که از دشمنان امیرمؤمنان علیه السلام بوده است، نمی‌تواند در برابر توثیق یحیی بن معین مقاومت نماید؛

ثانیاً: با چشم پوشی از همه این موارد، فرض را بر این می‌گیریم که عده ای وی را تضعیف و عده‌ای او را توثیق کرده باشند، بازهم روایت وی مورد قبول است؛ زیرا طبق قواعد رجال اهل سنت، روایت چنین شخصی در مرتبه «حسن» قرار می‌گیرد و روایت حسن نزد عالمان اهل سنت حجت است که در این مورد می‌توان به نمونه‌هایی بعنوان مثال اشاره نمائیم.

ابن حجر عسقلانی درباره قزعه بن سوید می‌نویسد:

أما قزعه بن سوید... واختلف فیه کلام یحیی بن معین فقال عباس الدوری عنه ضعیف وقال عثمان الدارمی عنه ثقه وقال أبو حاتم محله الصدق ولیس بالمتین یکتب حدیثه ولا یحتج به وقال ابن عدی له أحادیث مستقیمه وأرجو أنه لا بأس به وقال البزار لم یکن بالقوی وقد حدث عنه أهل العلم وقال العجلی لا بأس به وفیه ضعیف.

فالحاصل من کلام هؤلاء الأئمه فیه أن حدیثه فی مرتبه الحسن والله أعلم.

سخنان اهل دانش درباره او متفاوت است، برخی او را تضعیف کرده و گروهی او را راستگو و یا ثقه دانسته ولی گفته‌اند حدیثش نوشته می‌شود؛ ولی احتجاج و استدلال به آن نمی‌شود و عده‌ای حدیث او را پذیرفته اگر چه قوی نیست.

ولی ابن حجر خودش سرانجام چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

از سخنان پیشوایان رجال وحدیث چنین استفاده می‌شود که روایت وحدیث قزعه بن سوید در مرتبه حسن است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲هـ)، *القول المسدد فی الذب عن المسند للإمام أحمد*، ج ۱، ص ۳۰، تحقیق: مکتبه ابن تیمیه، ناشر: مکتبه ابن تیمیه – القاهره، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۱هـ

و در *تهذیب التهذیب* در ترجمه عبد الله بن صالح می‌نویسد:

وقال ابن القطان هو صدوق ولم یثبت علیه ما یسقط له حدیثه إلا أنه مختلف فیه فحدیثه حسن.

ابن قطان عبد الله بن صالح را راستگو دانسته و می‌گوید: چیزی که باعث کنارنهادن حدیثش شود، ثابت نشده و اختلاف درباره او وجود دارد؛ ولی حدیثش حسن است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲هـ) *تهذیب التهذیب*، ج ۵، ص ۲۲۸، ناشر: دار الفکر – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۴هـ – ۱۹۸۴م

زرکشی در *اللآلئ المنثوره* می‌نویسد:

وقد أخرجه ابن ماجه فی سننه عن کثیر بن شنظیر عن محمد سیرین... وکثیر بن شنظیر مختلف فیه فالحدیث حسن.

ابن ماجه در سننش حدیث عبد الله بن صالح را از طریق کثیر بن شنطیر از محمد بن سیرین آورده است؛ اگر چه درباره کثیر بن شنطیر اختلاف است؛ ولی در عین حال حدیثش صحیح است.

الزرکشی، بدر الدین (متوفای۷۹۴ هـ) *اللآلئ المنثوره فی الأحادیث المشهوره المعروف بـ(التذکره فی الأحادیث المشتهره)*، ج ۱، ص ۴۲، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیه ـ بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۶ هـ ۱۹۸۶م .

حافظ هیثمی در *مجمع الزوائد* می‌نویسد:

رواه أحمد وفیه عبدالله بن محمد بن عقیل وهو سیء الحفظ قال الترمذی صدوق وقد تکلم فیه بعض أهل العلم من قبل حفظه وسمعت محمد بن إسماعیل یعنی البخاری یقول کان أحمد بن حنبل وإسحق بن إبراهیم والحمیدی یحتجون بحدیث ابن عقیل قلت فالحدیث حسن والله أعلم.

عبد الله بن محمد بن عقیل حافظه خوبی نداشت، ترمزی او را راستگو دانسته و بعضی از دانشمندان در باب قدرت حافظه‌اش سخنانی گفته‌اند، بخاری می‌گفت: احمد حنبل و ا سحاق بن ابراهیم و حمیدی به حدیثش ا ستدلال می‌کردند، سپس نتیجه می‌گیرد که حدیث ابن عقیل حسن است.

الهیثمی، علی بن أبی بکر (متوفای۸۰۷ هـ)، *مجمع الزوائد ومنبع الفوائد*، ج ۱، ص ۲۶۰، ناشر: دار الریان للتراث / دار الکتاب العربی – القاهره، بیروت – ۱۴۰۷هـ

حافظ ابن قطان در *بیان الوهم والإیهام*، در موارد متعددی به همین قاعده استناد می‌کند که ما به دو مورد اشاره می‌کنیم:

وهو إنما یرویه ابن وهب، عن أسامه بن زید اللیثی، عن نافع عنه. وأسامه مختلف فیه، فالحدیث حسن. وقد تقدم ذکر أسامه فی هذا الباب.

در نقل روایت از ا سامه بن زید اختلاف شده ا ست؛ ولی حدیث از او ح سن ا ست و درباره ا سامه بن زید لیثی نیز به همین شیوه سخن گفته و سرانجام حدیثش را در رتبه حسن قرار داده است.

ابن القطان الفاسی، أبو الحسن علی بن محمد بن عبد الملک (متوفای۶۲۸هـ)، *بیان الوهم والإیهام فی کتاب الأحکام*، ج ۴، ص ۴۲۰، تحقیق: د. الحسین آیت سعید، ناشر: دار طیبه ـ الریاض، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۸هـ۱۹۹۷م.

وهو حدیث یرویه سلام أبو المنذر، عن ثابت، عن أنس. وهو سلام بن سلیمان القارئ، صاحب عاصم، وهو مختلف فیه، فالحدیث حسن.

درباره سلام بن سلمان قاری اختلاف وجود دارد؛ ولی حدیثش «حسن» است.

ابن القطان الفاسی، أبو الحسن علی بن محمد بن عبد الملک (متوفای۶۲۸هـ)، *بیان الوهم والإیهام فی کتاب الأحکام*، ج ۴، ص ۴۶۲ ـ ۴۶۳، تحقیق: د. الحسین آیت سعید، ناشر: دار طیبه ـ الریاض، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۸هـ۱۹۹۷م.

و ملا علی قاری پس از نقل یک حدیث که در اسناد آن ابوالمنیب قرار دارد می‌نویسد:

ورواه الحاکم و صححه وقال أبو المنیب ثقه ووثقه ابن معین أیضاً وقال ابن أبی حاتم سمعت أبی یقول صالح الحدیث وأنکر علی البخاری ادخاله فی الضعفاء وتکلم فیه النسائی وابن حبان وقال ابن عدی لا بأس به فالحدیث حسن.

حاکم این روایت را نقل و آن را ت صحیح کرده و گفته: ابوالمنیب ثقه ا ست و ابن معین هم او را توثیق کرده ا ست و ابن أبی حاتم می‌گوید: از پدرم شنیدم می‌گفت: ابوالمنیب حدیثش صحیح است و به بخاری که نام او را در ردیف افراد ضعیف آورده

اسـت اعتراض می‌کرد، نسـائی درباره او تردید کرده و ابن حبان و ابن عدی گفته‌اند که اشـکالی در او نیسـت؛ پس حدیث حسن است.

القاری، علی بن سلطان محمد (متوفای۱۰۱۴هـــ)، *مرقاه المفاتیح شرح م شکاه الم صابیح*، ج ۳، ص ۳۰۵، تحقیق: جمال عیتانی، ناشر: دار الکتب العلمیه – لبنان/ بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۲۲هـ – ۲۰۰۱م.

و مناوی در فیض القدیر می‌نویسد:

طب عن عبد الله بن زید الأنصاری الأوسی ثم الخطمی کوفی شهد الحدیبیه قال الهیثمی: وفیه أحمد بن بدیل وثقه النسائی وضعفه أبو حاتم أی فالحدیث حسن

احمد بن بدیل را نسائی توثیق و ابوحاتم تضعیف کرده است ولی حدیثش در مرتبه حسن قرار دارد.

المناوی، عبد الرؤوف (متوفای۱۰۳۱ هـــ)، *فیض القدیر شرح الجامع الصغیر*، ج ۱، ص ۳۶۹، ناشر: المکتبه التجاریه الکبری – مصر، الطبعه: الأولی، ۱۳۵۶هـ

و محیی الدین نووی، شوکانی و مبارکفوری پس از نقل روایتی می‌نویسند:

وفی إسْنَادِهِ عبد الرحمن بن حَبِیبِ بن أزدک (أردک) وهو مُخْتَلَفٌ فیه قال النَّسَائِی مُنْکرُ الحدیث وَوَثَّقَهُ غَیرُهُ قال الْحَافِظُ فَهُوَ علی هذا حَسَنٌ

در سندش عبد الرحمن بن حبیب بن ازدک قرار دارد که و ضعیتش مورد اختلاف ا ست؛ ولی در هر صورت حدیثش ح سن است.

النووی، أبی زکریا محیی الدین (متوفای۶۷۶ هـــ) *المجموع*، ج ۱۷، ص ۶۸، ناشر: دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع، التکمله الثانیه.

الشوکانی، محمد بن علی بن محمد (متوفای ۱۲۵۵هـــ)، *نیل الأوطار من أحادیث سید الأخیار شرح منتقی الأخبار*، ج ۷، ص ۲۰، ناشر: دار الجیل، بیروت – ۱۹۷۳.

المبارکفوری، محمد عبد الرحمن بن عبد الرحیم أبو العلا (متوفای۱۳۵۳هـــ)، *تحفه الأحوذی بشرح جامع الترمذی*، ج ۴، ص ۳۰۴، ناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت.

و زیلعی در نصب الرایه پس از آوردن حدیثی می‌نویسد:

حدیث آخر أخرجه الترمذی... وقال غریب ورواه أحمد فی مسنده قال بن القطان فی کتابه وأبو معشر هذا مختلف فیه فمنهم من یضعفه ومنهم من یوثقه فالحدیث من أجله حسن انتهی.

ابو مع شری در سند این حدیث وجود دارد، بع ضی او را ت ضعیف کرده و برخی توثیق کرده‌اند؛ بنابراین به جهت وجود او در سند، رتبه حدیث می‌شود حسن.

الزیلعی الحنفی، عبدالله بن یوسف أبو محمد الحنفی (متوفای۷۶۲هـ)، *نصب الرایه لأحادیث الهدایه*، ج ۴، ص ۱۲۱، تحقیق: محمد یوسف البنوری، ناشر: دار الحدیث – مصر – ۱۳۵۷هـ

اکنون و با توجه به آنچه گذ شت، اختلاف علما در توثیق و ت ضعیف راوی سبب ا سقاط حدیث از درجه اعتبار نمی شود بلکه روایت در رتبه «حسن» قرار می‌گیرد و روایت حسن نیز همانند روایت صحیح حجت و مورد قبول عالمان اهل سنت است.

عمل به این قاعده، اختصاص به دانشمندان قدیم ندارد؛ بلکه عالمان معاصر اهل سنت نیز صحت آن را پذیرفته و به آن پایبند هستند.

محمد ناصر البانی که جایگاه ویژه‌ای در میان وهابی‌ها دارد، فقط در کتاب سلسله احادیث الصحیحه، بیش از پنجاه مورد با استفاده از همین قاعده روایات را تصحیح کرده است که به ۱۵ مورد از کتاب های گوناگون وی اشاره می‌کنیم.

۱. قلت: وهذا إسناد حسن، رجاله کلهم ثقات رجال البخاری غیر ابن ثوبان واسمه عبد الرحمن بن ثابت وهومختلف فیه.

سند این حدیث حسن است؛ چون رجال این حدیث، همگی از رجال بخاری و همگی ثقه هستند، غیر از ابن ثوبان که درباره او اختلاف شده است.

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ)، *سلسله احادیث الصحیحه*، ح۱۱۵، طبق برنامه مکتبه الشامله.

۲. وصالح بن رستم وهو أبو عامر الخزاز البصری لم یخرج له البخاری فی صحیحه إلا تعلیقا، وأخرج له فی الأدب المفرد أیضا ثم هو مختلف فیه، فقال الذهبی نفسه فی الضعفاء: وثقه أبو داود، وقال ابن معین: ضعیف الحدیث. وقال أحمد: صالح الحدیث.

وهذا هو الذی اعتمده فی المیزان فقال: وأبو عامر الخزاز حدیثه لعله یبلغ خمسین حدیثا، وهو کما قال أحمد: صالح الحدیث .

قلت: فهو حسن الحدیث إن شاء الله تعالی، فقد قال ابن عدی: وهو عندی لا بأس به، ولم أر له حدیثا منکرا جدا. وأما الحافظ فقال فی التقریب: صدوق، کثیر الخطأ . وهذا میل منه إلی تضعیفه. والله أعلم.

ابوعامر خزّار بصری بخاری از وی حدیثی نقل نکرده؛ مگر به نحو تعلیق، درباره او اختلاف شده است. ذهبی در قسمت راویان ضعیف می‌نویسد: ابوداوود خزّار بصری را توثیق کرده و ابن معین گفته است ضعیف است و احمد بن حنبل وی را صالح الحدیث نامیده است و در کتاب *المیزان* به همین سخن اعتماد شده و گفته شده است.

البانی سپس می‌گوید:

حدیث ابوعامر در رتبه حسن قرار می‌گیرد؛ چون ابن عدی گفته است: از نظر من ابوعامر اشکالی ندارد و حدیث منکری از وی نقل نشده است. ابن حجر در کتاب *التقریب* گفته است: ابوعامر راستگو است؛ ولی خطایش بسیار است که گویا میل به تضعیف وی داشته است.

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ) *سلسله احادیث الصحیحه*، ص۲۱۶.

۳. قلت: وهذا إسناد حسن رجاله ثقات معرفون غیر سلیمان بن عتبه وهو الدمشقی الدارانی مختلف فیه،فقال أحمد: لا أعرفه وقال ابن معین: لا شیء، وقال دحیم: ثقه، ووثقه أیضا أبو مسهر والهیثم ابن خارجه وهشام بن عمار وابن حبان ومع أن الموثقین أکثر، فإنهم دمشقیون مثل المترجم فهم أعرف به من غیرهم من الغرباء، والله أعلم.

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ) *سلسله احادیث الصحیحه*، ح۵۱۴.

سند حدیث «حسن» است؛ چون رجال آن شناخته شده و مورد اعتماد هستند؛ غیر از سلیمان بن عتبه دمشقی دارانی که درباره او اختلاف شده است. احمد گفته است: او را نمی شناسم. ابن معین می‌گوید: جایگاهی ندارد. دحیم او را مورد اعتماد دانسته و ابومسهر و هیثم بن خارجه و هشام بن عمار و ابن حبان نیز او را مورد اعتماد دانسته‌اند، و چون توثیق کنندگانش بیشتر هستند و از طرفی همه آنان دمشقی می‌باشند؛ پس باید نتیجه بگیریم که آنان آگاه تر از دیگران نسبت به راویان ناشناس هستند.

۴. وإسناد أحمد حسن رجاله ثقات رجال مسلم غير محمد بن عبد الله بن عمرو وهو سبط الحسن الملقب بـــ (الديباج) وهو مختلف فيه.

سند احمد «حسن» است؛ چون رجال او ثقه و از رجال صحیح مسلم می‌باشند؛ غیر از محمد بن عبد الله بن عمر که درباره او اختلاف شده است.

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ) *سلسله احادیث الصحیحه*، ح۵۴۶.

۵. قلت: وإســناده خير من إســناد حديث عياض رجاله ثقات رجال الشــيخين غير ســنان بن ســعد وقيل: ســعد بن ســنان وهو مختلف فيه، فمنهم من وثقه ومنهم من ضعفه. قلت: فهو حسن الحديث.

سند حدیث رجالش مورد اعتماد و از رجال بخاری و م سلم ه ستند؛ غیر از سنان بن سعد که گفته درباره او اختلاف وجود دارد، بعضی او را توثیق و بعضی تضعیف کرده‌اند؛ اما حدیثش «حسن» است.

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ) *سلسله احادیث الصحیحه*، ح۵۷۰.

۶. وروى منه ابن ماجه (۳۳۷۶) القضــيه الوســطى منه من طريق أخرى عن ســليمان بن عتبه به. قال البوصــيرى فى الزوائد: إسناده حسن، وسليمان بن عتبه مختلف فيه وباقى رجال الإسناد ثقات .

قلت: وهو كما قال.

رجال سند این حدیث مورد اعتماد هستند؛ غیر از سلیمان بن عتبه. بوصیری در *الزوائد* گفته: سند این حدیث «حسن» است، و در سلیمان بن عتبه اختلاف شده است، بقیه راویان مورد اعتماد هستند.

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ) *سلسله احادیث الصحیحه*، ح ۶۷۵.

۷. وإبراهيم بن المهاجر وهو البجلى مختلف فيه، فقال أحمد: لا بأس به وقال يحيى القطان: لم يكن بقوى، وفى التقريب: صدوق لين الحفظ.

قلت: فهو حسن الحديث أن شاء الله تعالى.

درباره ابراهیم بن مهاجر بجلی، اختلاف شده است. احمد می‌گوید: اشکالی در وی نیست و یحیی بن قطان گفته است: قوی نیست، در *تقریب* آمده است: راستگو است؛ ولی حافظه‌ای اندکی داشته است؛ در هر حال حدیثش «حسن» است.

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ) *سلسله احادیث الصحیحه*، ح۶۹۷.

۸. قلت: وهذا إســناد حســن، رجاله ثقات رجال الصــحيح غير الأجلح وهو ابن عبد الله الكندى وهو صــدوق كما قال الذهبى والعســقلانى. والحديث قال فى الزوائد (١٣١ / ٢): هذا إســناد فيه الأجلح بن عبد الله مختلف فيه، ضــعفه أحمد وأبو حاتم والنسائى وأبو داود وابن سعد، ووثقه ابن معين والعجلى ويعقوب بن سفيان وباقى رجال الإسناد ثقات.

رجال سند، همگی مورد اعتماد و از رجال صحیح بخاری ه ستند؛ غیر از اجلج بن عبد الله کندی که را ستگو ا ست؛ چنانچه ذهبی و ابن حجر همین را گفته‌اند. در [مجمع] الزوائد گفته شده: در ا سناد این حدیث اجلج بن عبد الله که احمد، ابوحاتم و ابن ســعد او را تضــعیف کرده‌اند؛ ولی ابن معین، عجلی و یعقوب بن ســفیان او را توثیق کرده‌اند؛ ولی بقیه رجال حدیث ثقه هستند.

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ)، *سلسله احادیث الصحیحه*، ح۱۰۹۳.

۹. أخرجه ابن ماجه (۲ / ۴۰۷) من طریق سـعد بن إبراهیم بن عبد الرحمن بن عوف عن معبد الجهنی عن معاویه مرفوعا. وفی الزوائد: إسناده حسن لأن معبد الجهنی مختلف فیه وباقی رجال الإسناد ثقات.

قلت: وهو کما قال.

در [مجمع] الزوائد آمده ا ست: در سند حدیث، معبد جهنی ا ست که درباره او اختلاف شده ا ست؛ ولی بقیه رجال سند ثقه است.

من می‌گویم: سخن او درست است.

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ) *سلسله احادیث الصحیحه*، ح۱۲۸۴.

۱۰. قلت: ورجاله ثقات رجال مسـلم غیر الباهلی هذا، وهو مختلف فیه، وقال الحافظ فی التقریب: صـدوق له أوهام . قلت: فهو حسن الحدیث إن شاء الله تعالی.

رجال سند حدیث همان رجال صحیح مسلم ا ست که ثقه هستند؛ غیر از باهلی که حافظ در *تقریب* او را را ستگوی خطاکار معرفی می‌کند؛ ولی حدیثش «حسن» است.

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ) *سلسله احادیث الصحیحه*، ح۲۸۴۱.

۱۱. قلت: وهذا إسناد حسن علی الخلاف المعروف فی الاحتجاج بروایه عمرو بن شعیب عن أبیه عن جده، و الذی استقر علیه عمل الحفاظ المتقدمین و المتأخرین الاحتجاج بها، و حسـب القارىء أن یعلم قول الحافظ الذهبی فیه فی کتابه المغنی : مختلف فیه، و حدیثه حسن، و فوق الحسن.

ا سناد حدیث «حسن» ا ست؛ چون در ا ستدلال به روایت عمرو بن شعیب از پردش و از جدش اختلاف ا ست؛ ولی حافظان متأخر و متقدم به روایت وی ا ستناد و ا ستدلال کرده‌اند. درباره این مطلب این سخن ذهبی کافی ا ست که می‌گوید: درباره عمرو بن شعیب اختلاف است؛ ولی حدیثش «حسن» بلکه بالاتر از آن است.

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ) *سلسله احادیث الصحیحه*، ح۲۹۸۰.

۱۲. إسـناده حسـن رجاله کلهم ثقات غیر عمر بن یزید النصـری وهو مختلف فیه کما تقدم آنفا وقد خرجت الحدیث فی الصحیحه.

رجال موجود در سند این حدیث همگی مورد اعتماد ه ستند؛ غیر از عمر بن یزید ن صری که درباره او اختلاف شده ا ست؛ چنانچه پیش از این گذشت. من حدیث او را در کتاب *الصحیحه* آورده‌ام.

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ)، *ضلال الجنه*، ج۱، ص۱۳۱، ح ۳۲۳، طبق برنامه المکتبه الشامله.

۱۳. حدیث صحیح إسناده حسن ورجاله ثقات غیر سکین بن عبد العزیز وهو مختلف فیه والراجح عندی أنهحسن الحدیث.

حدیث «صحیح» و سندش «حسن» ا ست، رجال آن همگی مورد اعتماد ه ستند؛ غیر از سکین بن عبد العزیز که درباره او اختلاف شده است؛ اما سخن راجح نزد من این است که روایت او «حسن» است.

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ)، ضلال الجنه، ج۲، ص۲۹۴، ۱۱۲۵.

۱۴. قلت: وهذا سند حسن بما قبله فإن داود هذا مختلف فیه وجزم الذهبی فی المیزان بأنه ضعیف. ووثقه ابن حبان (۱ / ۴۱) وقال أبو حاتم: تغیر حین کبر وهو ثقه صدوق وقال النسائی: لیس بالقوی).

سند حدیث «حسن» است؛ زیرا در این حدیث فقط درباره داوود اختلاف شده است. ذهبی در *المیزان* یقین به ضعف وی دارد؛ اما قول راجح نزد من این است که حدیث او «حسن» است.

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ)، *ارواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل*، ج۳، ص۴۰۲، کتاب الزکاه، تحقیق: إشراف: زهیر الشاویش، ناشر: المکتب الإسلامی - بیروت - لبنان، الطبعه: الثانیه، ۱۴۰۵ - ۱۹۸۵ م.

۱۵. قلت: وهذا إسناده حسن رجاله ثقات رجال الشیخین غیر عبد الله بن دکین وهو أبو عمر الکوفی البغدادیمختلف فیه قال الذهبی فی المغنی : معاصر لشعبه وثقه جماعه وضعفه أبو زرعه وقال الحافظ فی التقریب : صدوق یخطئ.

رجال موجود در سند این حدیث همگی مورد اعتماد هستند؛ چون از رجال صحیح بخاری و مسلم هستند؛ غیر از عبد الله بن دکین کوفی که ذهبی در کتاب *المغنی* می‌گوید: وی معاصر شعبه بوده و گروهی او را توثیق کرده‌اند؛ ولی ابوزرعه تضعیف کرده است. حافظ ابن حجر هم در کتاب *التقریب* وی را راستگوی خطاکار معرفی کرده است.

البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ)، *تحریم آلات الطرب*، ج۱، ص۱۴۸، طبق برنامه المکتبه الشامله.

از آنچه گذشت این نکته به وضوح به اثبات می‌رسد که عالمان جرح و تعدیل، روایتی که درباره یکی از راویان آن به اختلاف سخن گفته شده و برخی او را تأیید و بعضی تصدیق کرده باشند، آن روایت را «حسن» می‌نامند.

در نتیجه حتی اگر فرض کنیم که جرح نسائی و جوزجانی و برخی دیگر از عالمان سنی، درباره محمد بن حمید مورد قبول نیز باشد، بازهم ضرری به اعتبار روایت نمی زند؛ زیرا حد اکثر محمد بن حمید می‌شود «مختلف فیه» و روایت راوی مختلف فیه طبق قاعده ای که گذشت، می‌شود «حسن» و روایت حسن نیز همانند روایت صحیح نزد اهل سنت معتبر و قابل قبول است.

جریر بن عبد الحمید بن قُرْط الضَبِّی:

وی از راویان صحیح بخاری و مسلم است و مزی در تهذیب الکمال در ترجمه وی می‌نویسد:

قال محمد بن سعد: کان ثقه کثیر العلم، یرحل إلیه. و قال محمد بن عبد الله بن عمار الموصلی: حجه کانت کتبه صحاحا.

محمد بن سعد می‌گوید: جریر مورد اطمینان و دارای علم زیادی بود، مردم برای کسب دانش نزد وی می‌رفتند. محمد بن عبد الله موصلی می‌گوید: او حجت بود و همه کتاب‌هایش صحیح.

المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای۷۴۲هـ)، *تهذیب الکمال*، ج ۴، ص ۵۴۴، تحقیق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسه الرساله - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای۷۴۸هـ)، *سیر أعلام النبلاء*، ج ۹، ص ۱۱، تحقیق: شعیب الأرناؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مؤسسه الرساله - بیروت، الطبعه: التاسعه، ۱۴۱۳هـ

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲هـ) *تهذیب التهذیب*، ج ۲، ص ۶۵، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۴م.

بنابراین، اشکال عبد الرحمن دمشقیه که گفته است:

جریر بن حازم وهو صدوق یهم وقد اختلط کما صرح به أبو داود والبخاری فی التاریخ الکبیر (۲۲۳۴/۲).

بی‌اساس است و دو ایراد مهم دارد:

اولاً: محمد بن حمید رازی، روایت را از جریر بن عبد الحمید نقل کرده است نه جریر بن حازم و این نشان دهنده عدم دقت دمشقیه در سند روایت است.

ثانیاً: حتی اگر فرض کنیم که جریر بن حازم نیز باشد، در توثیق او نمی‌توان تردید کرد؛ چرا که او نیز از راویان بخاری، مسلم و بقیه صحاح سته است؛ بنابراین اشکال دمشقیه کاملا بی اساس است.

مغیره بن مِقْسَم ضَبِّی:

وی نیز از راویان بخاری، مسلم و بقیه صحاح سته است.

مزی در *تهذیب الکمال* درباره وی می‌نویسد:

عن أبی بکر بن عیاش: ما رأیت أحدا أفقه من مغیره، فلزمته.

وقال أحمد بن سعد بن أبی مریم، عن یحیی بن معین: ثقه، مأمون.

قال عبد الرحمن بن أبی حاتم: سألت أبی، فقلت: مغیره عن الشعبی أحب إلیک أم ابن شبرمه عن الشعبی؟ فقال: جمیعا ثقتان.

وقال النسائی: مغیره ثقه.

ابوبکر عیاش می‌گوید: کسی را داناتر از مغیره ندیدم که بخواهم با او همراه شوم. یحیی بن معین می‌گوید: او مورد اطمینان و امین است. ابن أبی حاتم می‌گوید: از پدرم سؤال کردم که آیا روایت مغیره از شعبی برای تو دوست داشتنی‌تر است یا روایت شبرمه از شعبی؟ گفت: هر دو مورد اطمینانند. نسایی می‌گوید: مغیره مورد اطمینان است.

المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای۷۴۲هـ)، *تهذیب الکمال*، ج ۲۸، ص ۳۹۹، تحقیق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسه الرساله - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م.

از این رو، اشکال دمشقیه که گفته بود:

المغیره وهو ابن المقسم. ثقه إلا أنه کان یرسل فی أحادیثه لا سیما عن إبراهیم. ذکره الحافظ ابن حجر فی المرتبه الثالثه من المدلسین وهی المرتبه التی لا یقبل فیها حدیث الراوی إلا إذا صرح بالسماع.

مغیره بن مقسم ثقه است؛ فقط نکته‌ای که هست این است که او احادیثش را مرسل نقل کرده است نه مسند؛ به ویژه از ابراهیم. ابن حجر او را در مرتبه سوم از مدلسین که روایاتشان پذیرفتنی نیست ذکر می‌کند؛ مگر تصریح به شنیدن کرده باشد.

ارزش علمی‌ندارد. اگر او مدلس بوده، چرا بخاری، مسلم و... از او روایت نقل کرده‌اند؟

زیاد بن کلَیب:

وی نیز از راویان صحیح مسلم، ترمذی و... است.

مزی در تهذیب الکمال در ترجمه وی می‌گوید:

قال أحمد بن عبد الله العجلی: کان ثقه فی الحدیث، قدیم الموت.

وقال النسائی: ثقه.

وقال ابن حبان: کان من الحفاظ المتقنین، مات سنه تسع عشره و مئه.

عجلی گفته است: او در روایت مورد اطمینان بود. نسایی گفته است: او مورد اطمینان است. ابن حبان گفته است: او از حافظان ثابت قدم و محکم کاربود، در سال ۱۱۹ از دنیا رفت.

المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای۷۴۲هـ)، *تهذیب الکمال*، ج۹، ص۵۰۵، تحقیق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسه الرساله – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۰هـ – ۱۹۸۰م.

شبهه انقطاع سند:

اولاً: همان طور که در روایت بلاذری اشاره شد، همین که شخصی از بزرگان اهل تسنن در قرن اول هجری، به چنین مطلبی اعتراف کرده باشد، برای اثبات مطلب کفایت می‌کند؛ حتی اگر خودش شاهد ماجرا نیز نبوده باشد؛

ثانیاً: تمام روایاتی که زیاد بن کلیب نقل می‌کند، از افرادی است که همه آنها از نظر بزرگان اهل سنت به طور قطع ثقه هستند. استادان وی از این قراراند:

۱. ابراهیم نخعی: او فردی فقیه و دانشمند و ورعش باعث تعجب همگان و اهل خیر بود، از شهرت گریزان و در علم سرشناس بود.

ابراهیم النخعی: الفقیه کان عجبا فی الورع و الخیر، متوقیا للشهره، رأسا فی العلم.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای۷۴۸هـ)، *الکاشف فی معرفه من له روایه فی الکتب السته*، ج ۱ ص ۲۲۷، تحقیق محمد عوامه، ناشر: دار القبله للثقافه الإسلامیه، مؤسسه علو – جده، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۳هـ – ۱۹۹۲م.

۲. سعید بن جبیر: مورد اعتماد در نقل و فقیه ودانشمند در دین واحکام بود.

سعید بن جبیر: ثقه ثبت فقیه.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲هـ ـ) *تقریب التهذیب*، ج ۱ ص ۲۳۴، رقم: ۲۲۷۸، تحقیق: محمد عوامه، ناشر: دار الرشید – سوریا، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۶هـ ـ ۱۹۸۶م.

۳. عامر شعبی: مورد اعتماد و بلند آوازه و دانشمند در دین و برجسته بود.

عامر الشعبی: ثقه مشهور فقیه فاضل.

تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۲۸۷، رقم: ۳۰۹۲.

۴. فضیل بن عمرو فقیمی: مورد اعتماد است.

فضیل بن عمرو الفقیمی: ثقه.

تقریب التهذیب، ج ۱، ص۴۴۸، رقم: ۵۴۳۰.

نتیجه:

سند روایت کاملاً صحیح است و اشکالات عبد الرحمن دمشقیه همگی بی‌اساس و نشان دهنده عدم توجه و دقت او است، انقطاع سند نیز ضرری به حجیت آن نمی‌زند.

بررسی روایت بلاذری و تهدید عمر به آتش زدن خانه فاطمه (سلام الله علیها)

اصل روایت:

المدائنی، عن مَسْلَمَه بن محارب، عن سلیمان التیمی وعن ابن عون إن أبابکر ارسل إلی علی یرید البیعه، فلم یبایع، فجاء عمر و معه قبس. فتلقته فاطمه علی الباب فقالت فاطمه: یابن الخطاب! أتراک محرّقا علی بابی؟! قال: نعم، و ذلک أقوی فیما جاء به أبوک.

ابوبکر کسی را دنبال علی فرستاد تا بیعت کند؛ اما علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را بیاورد، عمر با شعله آتش به طرف خانه فاطمه (علیها السلام) رفت. فاطمه (علیها السلام) پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر خطّاب! آیا تویی که می‌خواهی درِ خانه را آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد: آری! این کار آنچه را که پدرت آورده محکم‌تر می‌سازد.

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای۲۷۹هـ)، *أنساب الأشراف*، ج ۱، ص ۲۵۲.

بررسی سند روایت:

المدائنی:

ذهبی درباره وی می‌نویسد:

المدائنی * العلامه الحافظ الصادق أبو الحسن علی بن محمد بن عبد الله بن أبی سیف المدائنی الاخباری. نزل بغداد، وصنف التصانیف، وکان عجبا فی معرفه السیر والمغازی والأنساب وأیام العرب، مصدقا فیما ینقله، عالی الاسناد.

مدائنی در بغداد ساکن شد و کتاب‌هایی نوشت، او در سیره شناسی و تاریخ جنگ‌ها و حوادثی که بر اعراب گذشته بود و همچنین درآشنایی با قبایل بسیار توانا و شگفت‌آور بود و آنچه نقل می‌کرد و می شنوید با سند عالی و خوب می‌نوشت و مورد قبول بود.

در ادامه از قول یحی بن معین می‌نویسد:

قال یحیی: ثقه ثقه ثقه. (قال احمد بن أبی خثیمه) سألت أبی: من هذا؟ قال: هذا المدائنی.

یحیی بن مَعین درباره او سه بار گفت: او مورد اعتماد است، او مورد اعتماد است، او مورد اعتماد است. احمد بن ابوخثیمه می‌گوید: از پدرم پرسیدم نام این شخصی که یحیی بن مَعین درباره او این مطلب را گفت، چیست: پدرم گفت: نام او مدائنی است.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای۷۴۸هـ)، *سیر أعلام النبلاء*، ج ۱۰، ص ۴۰۰، تحقیق: شعیب الأرناؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مؤسسه الرساله – بیروت، الطبعه: التاسعه، ۱۴۱۳هـ

و ابن حجر می‌نویسد:

قال أبو قِلابه: حدثت أبا عاصم النبیل بحدیث فقال عمن هذا قلت: لیس له إسناد ولکن حدثنیه أبو الحسن المدائنی قال لی سبحان الله أبو الحسن أستاذ. (إسناد)

أبو قِلابه می‌گوید: حدیث را برای أبا عاصم النبیل خواندم، ابا عاصم گفت: این حدیث را از چه کسی شنیده‌ای؟ گفتم سندش نزد من نیست و لکن این حدیث را ابوالحسن مدائنی برایم نقل نموده است و از او شنیده‌ام، أبا عاصم گفت: پاک و منزه است خدا، ابوالحسن مدائنی استاد در علم حدیث است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲ هـ)، *لسان المیزان*، ج ۴، ص ۲۵۳، تحقیق: دائره المعرف النظامیه – الهند، ناشر: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات – بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۶ – ۱۹۸۶ .

در بعضی نسخه‌ها به جای کلمه استاد، إسناد آمده است در این صورت معنای عبارت اینگونه می شود: ابوالحسن مدائنی خودش سند است و همین که او این روایت را نقل نموده کافی است.

مَسْلَمَه بن محارب:

ابن حبان او را در کتاب الثقات توثیق نموده است؛ از این رو، اشکال مجهول بودن این شخص، مردود است.

مَسْلَمَه بن محارب الزیادی یروی عن أبیه عن معاویه روی عنه إسماعیل بن علیه.

التمیمی‌آلبستی، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم (متوفای۳۵۴ هـــ)، *الثقات*، ج ۷، ص ۴۹۰، رقم: ۱۱۱۰۸، تحقیق السید شرف الدین أحمد، ناشر: دار الفکر، الطبعه: الأولی، ۱۳۹۵هـ – ۱۹۷۵م.

سلیمان التَیمی:

مزی در تهذیب الکمال می‌نویسد:

قال الربیع بن یحیی عن شعبه ما رأیت أحدا أصدق من سلیمان التیمی‌کان إذا حدث عن النبی صلی الله علیه وسلم تغیر لونه.

ربیع بن یحیی از شعبه بن حجاج نقل می‌کند که گفت: احدی را راستگوتر از سلیمان تیمی ندیدم، هر زمان که حدیثی از پیامبر اکرم نقل می‌نمود رنگش (صورتش) تغییر می‌کرد.

قال أبو بحر البکراوی عن شعبه شک ابن عون وسلیمان التیمی یقین.

أبوبحر بکراوی از شعبه بن حجاج نقل می‌کند که گفت: شک سلیمان تیمی و ابن عون با یقین برابری می‌کند.

وقال عبدالله بن احمد عن أبیه ثقه.

عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش نقل می‌کند که گفت: سلیمان تیمی‌فردی مورد وثوق و اعتماد است.

قال ابن معین والنسائی ثقه.

یحیی بن معین و نَسائی نیز او را ثقه و مورد اطمینان می‌دانند.

قال العجلی تابعی ثقه فکان من خیار أهل البصره.

عِجلی (از عالمان رجالی اهل ســـنت) درباره او می‌گوید: او از تابعین و فردی مورد وثوق و از بهترین افراد (و علمای) اهل بصره است.

المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای۷۴۲هـ)، *تهذیب الکمال*، ج ۱۲، ص ۸، تحقیق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسه الرساله – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۰هـ – ۱۹۸۰م.

محمد بن سعد صاحب کتاب الطبقات الکبری درباره سلیمان التیمی می‌گوید:

کان ثقه کثیر الحدیث وکان من العباد المجتهدین وکان یصلی اللیل کله یصلی الغداه بوضوء عشاء الآخره.

سـلیمان تیمی‌آحادیث فراوانی نقل کرده و ثقه اسـت، در عبادت پرتلاش بود، تمام شـب را به نماز خواندن می‌گذراند و نماز صبحش را با وضوی نماز عشاء شب پیشینش می‌خواند.

الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای۲۳۰هـــ)، *الطبقات الکبری*، ج ۷، ص ۲۵۲، ناشر: دار صادر – بیروت.

انقطاع در سند:

دمشقیه می‌گوید:

هذا إسناد منقطع من طرفه الأول ومن طرفه الآخر. فإن سلمیان التیمی‌تابعی والبلاذری متأخر عنه فکیف یروی عنه مباشره بدون راو وسیط؟ وأما ابن عون فهو تابعی متأخر وبینه وبین أبی بکر انقطاع.

پاسخ:

این که دمشـقیه می‌گوید: «سـلیمان تیمی‌تابعی اسـت و بلاذری نمی‌تواند از او روایت نقل کند» سـخنی اسـت که به مزاح بیشـتر شـباهت دارد تا به اشـکال؛ چرا که بلاذری بدون واسـطه روایت از سـلیمان تیمی‌نقل نمی‌کند؛ بلکه با دو واسـطه از تیمی‌نقل می‌کند. گویا جناب عبد الرحمن دمشقیه اصل کتاب را ملاحظه نکرده باشد و گر نه چنین اشکالی از یک عالم بعید است.

اما اشکال دوم که ابن عون و تیمی شاهد ما جرا نبوده‌اند و حتی از صحابه نمی‌توانند روایتی نقل کنند:

اولاً: این که وی نمی‌توانسته از هیچ یک از صحابه روایت نقل کند، سخنی است بی اساس؛ چرا که صفدی، از عالمان بزرگ اهل سنت درباره ابن عون می‌گوید:

الحافظ المزنی عبد الله بن عون أرطبان أبو عون المزنی مولاهم البصـری الحافظ أحد الأئمه الأعلام... وکان یمکنه السـماع من طائفه من الصحابه وکان ثقه کثیر الحدیث عثمانیا

... برای وی امکان داشت که از برخی صحابه حدیث بشنود و نقل نماید.

الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أیبک (متوفای۷۶۴هـــ)، *الوافی بالوفیات*، ج ۱۷، ص ۲۱۱، تحقیق أحمد الأرناؤوط وترکی مصطفی، ناشر: دار إحیاء التراث – بیروت – ۱۴۲۰هـ– ۲۰۰۰م.

مرسل تابعی نزد جمهور علمای اهل سنت، حجت است:

ثانیاً: طبق گفته صفدی او تابعی است. از طرف دیگر بسیاری از عالمان اهل سنت اعتقاد دارند که مرسل تابعی حجت است و حتی مرسلات آنها از مسنداتشان قوی‌تر است؛ به ویژه اگر آن شخص از کسانی همچون ابن عون باشد که شک وی در نزد اهل سنت از یقین دیگران بالاتر و با ارزش‌تر است.

ابن حجر عسقلانی درباره تابعی (افرادی که پیامبر را ملاقات نکرده و آنچه نقل می‌کنند از اصحاب آن حضرت شنیده‌اند) که شنیده‌هایی را بدون نسبت دادن به افراد مشخص نقل می‌کند، می‌گوید:

وأما الأمور التی یدرکها (ای التابعی) فیحمل علی أنه سمعها أو حضرها لکن بشرط أن یکون سالما من التدلیس والله أعلم.

آنچه تابعی به صورت مرسل نقل می‌کند، باید بگوئیم: به منزله این است که یا شنیده است و یا خودش حضور داشته است؛ ولی با این شرط که آن فرد از دست بردن و کم و زیاد کردن در آن سالم باشد.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲هـــ)، *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، ج ۸، ص ۷۱۶، تحقیق: محب الدین الخطیب، ناشر: دار المعرفه – بیروت.

اتفاقاً در میان تمام راویان تاریخ اهل سنت فقط دو نفر هستند که دست به عمل تدلیس نزده‌اند، یکی از آن ها ابن عون است. ابن الجعد در مسندش، نسائی در *ذکر اسماء المدلسین*، مزی در *تهذیب الکمال*، ذهبی در *سیر اعلام النبلاء*، ابن حجر عسقلانی در *تهذیب التهذیب* و بدر الدین عینی در *مغانی الأخیار* می‌نویسند:

عن شعبه قال: ما رأیت أحدا من أصحاب الحدیث إلا یدلس إلا عمرو بن مره، وابن عون.

از راویان حدیث کسی را ندیدم که در نقل روایات تدلیس (مخفی نمودن عیب در سند) نکرده باشد مگر عروه بن مره و ابن عون.

الجوهری البغدادی، علی بن الجعد بن عبید أبو الحسن (متوفای۲۳۰هـــ)، *مسند ابن الجعد*، ج ۱، ص ۲۴، تحقیق: عامر أحمد حیدر، ناشر: مؤسسه نادر – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۰هـ – ۱۹۹۰م؛

النسائی، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعیب بن علی الخراسانی، (متوفای۳۰۳هـ) *ذکر المدلسین*، ج ۱، ص ۵۹؛

المزی، یو سف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای۷۴۲هـــــ)، *تهذیب الکمال*، ج ۲۲، ص ۲۳۵، تحقیق د. بـ شار عواد معروف، ناشر: مؤسسه الرساله – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۰هـ – ۱۹۸۰م؛

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای۷۴۸هـــــ)، *سیر أعلام النبلاء*، ج ۵، ص ۱۹۷، تحقیق: شعیب الأرناؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مؤسسه الرساله – بیروت، الطبعه: التاسعه، ۱۴۱۳هـ؛

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲ هـــ) *طبقات المدلسین*، ج ۱، ص ۵۸، تحقیق: د. عاصم بن عبدالله القریوتی، ناشر: مکتبه المنار – عمان، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۳هـــ – ۱۹۸۳م و *تهذیب التهذیب*، ج ۸، ص ۸۹، ناشر: دار الفکر – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۴هـ – ۱۹۸۴م؛

العینی، بدر الدین محمود بن أحمد (متوفای۸۵۵هـ)، *مغانی الأخیار*، ج ۳، ص ۴۶۸.

ملا علی قاری در رد این سخن که مرسل صحابی مورد قبول نیست می‌نویسد:

قلت: مرسل التابعی حجه عند الجمهور، فکیف مرسل من اختلف فی صحه صحبته.

مرسل تابعی، نزد تمام دانشمندان حجت است؛ چه رسد به مرسل کسی که در صحت صحابی بودن او اختلاف است.

القاری، علی بن سلطان محمد (متوفای۱۰۱۴هـــــ)، *مرقاه المفاتیح شرح م شکاه الم صابیح*، ج ۹، ص ۴۳۴، تحقیق: جمال عیتانی، ناشر: دار الکتب العلمیه – لبنان/ بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۲۲هـ – ۲۰۰۱م.

شمس الدین سخاوی در فتح المغیث می‌نویسد:

صرح الحاکم فی علومه بأن مشایخ الحدیث لم یختلفوا أنه هو الذی یرویه المحدث بأسانید متصله إلی التابعی ثم یقول التابعی قال رسول الله ووافقه غیره علی حکایه الاتفاق (واحتج) الإمام مالک هو ابن أنس فی المشهور عنه (وکذا) الإمام أبو حنیفه (النعمان) بن ثابت وتابعوهما المقلدون لهما والمراد الجمهور من الطائفتین بل وجماعه من المحدثین والإمام أحمد فی روایه حکاها النووی وابن القیم وابن کثیر وغیرهم به أی بالمرسل ودانوا بمضمونه أی جعل کل واحد منهم ما هو عنده مرسل دینا یدین به فی الأحکام وغیرها وحکاه النووی فی شرح المهذب عن کثیرین من الفقهاء أو أکثرهم قال ونقله الغزالی عن الجماهیر

وقال أبو داود فی ر سالته وأما المرا سیل قفد کان أکثر العلماء یحتجون بها فیما م ضی مثل سفیان الثوری ومالک والأوزاعی حتی جاء الشافعی رحمه الله فتکلم فی ذلک وتابعه علیه أحمد وغیره انتهی.

حاکم در علومش ت صریح می‌کند که م شایخ و بزرگان حدیث اختلافی در اعتبار روایاتی که محدث با سند مت صل تا تابعی نقل می‌کند سپس تابعی می‌گوید رسول خدا فرمود ندارند.

در این عدم اختلاف دیگران نیز او را همراهی کرده‌اند.

امام مالک بر اســاس نقل مشــهور از وی و همچنین ابوحنیفه و پیروان و مقلدان این دو و گروهی از محدثان و امام احمد حنبل بنا بر نقلی که نووی و ابن قیم و ابن کثیر و دیگران دارند، به خبر مرسل تابعی اعتقاد داشته و در باب احکام و غیر آن به آن استناد جسته‌اند.

أبو داوود در رساله‌اش گفته است: اکثر علما؛ همچون سفیان ثوری، امام مالک و اوزاعی به روایات مرسل احتجاج می‌کنند تا زمان شافعی که او این مطلب را رد کرد و احمد بن حنبل و دیگران نیز از شافعی پیروی کردند.

السخاوی، شمس الدین محمد بن عبد الرحمن (متوفای۹۰۲هـــ)، *فتح المغیث شرح ألفیه الحدیث*، ج ۱، ص ۱۳۹، ناشر: دار الکتب العلمیه – لبنان، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۳هـ

سراج الدین انصاری می‌نویسد:

ونقل الآمدی قبوله (مرســل التابعی) عن أحمد أیضــا واختاره. وبالغ بعضــهم فجعله أقوی من المســند لأنه إذا أســنده فقد وکل أمره إلی الناظر ولم یلتزم صحته.

وذهب ابن الحاجب إلی قبوله من أئمه النقل دون غیرهم وذهب عیسی بن أبان إلی قبول مراسیلهم ومراسیل تابعی التابعین وأئمه النقل مطلقا.

آمدی پذیرفته شــدن اخبار مرســل تابعی را از طرف احمد حنبل نقل کرده و می‌نویســد: بعضــی مبالغه نموده و حتی آن را از مسند قویتر دانسته‌اند؛ زیرا هنگامی‌که خبر با سند نقل شد صحت و سقم آن به خواننده واگذار می‌شود و ناقل به صحت آن کاری ندارد؛ ولی ابن حاجب پذیرش مرســلات تابعی را به دانشــمندان حدیث محدود می‌کند و عیســی بن ابان فراتر از او و دیگران سخن گفته و معتقد ا ست که اخبار مر سل تابعی و کسی که از تابعی نقل می‌کند (اتباع التابعین) و تمام پیشوایان و بزرگان ناقل حدیث، پذیرفته و مورد قبول است.

الأنصاری، سراج الدین عمر بن علی بن أحمد (متوفای ۸۰۴هـــ)، *المقنع فی علوم الحدیث*، ج ۱، ص ۱۳۹ – ۱۴۰، تحقیق: عبد الله بن یوسف الجدیع، ناشر: دار فواز للنشر – السعودیه، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۳هـ .

جمال الدین قاسمی‌به نقل از قرافی می‌نویسد:

قال القرافی فی شــرح التنقیح: «حجه الجواز أن ســکوته عنه مع عداله الســاکت، وعلمه أن روایته یترتب علیها شــرع عام، فیقت ضی ذلک أنه ما سکت عنه إلا وقد جزم بعدالته؛ فسکوته کإخباره بعدالته، وهو لو زکاه عندنا، قبلنا تزکیته، وقبلنا روایته؛ فکذلک سکوته عنه، حتی قال بع ضهم: إن المر سل أقوی من الم سند بهذا الطریق، لأن المر سل قد تذمم الراوی وأخذه فی ذمته عند الله تعالی وذلک یقتضــی وثوقه بعدالته؛ وأما إذا أســند فقد فوض أخره للســامع، ینظر فیه، ولم یتذممه؛ فهذه الحاله أضعف من الإرسال» انتهی.

دلیل حجیت خبر مر سل سکوت راویان و ناقلان درباره راوی خبر مر سل ا ست، که این سکوت با توجه به عدالت شخص ساکت نشانه عدالت راوی و مقبول بودن اخبار اوست.

و چون شخص ساکت می‌داند که رواج چنین خبری مبنای احکام شرعی خواهد شد، بنابراین سکوت او باید بر اساس جزم و قطع به عدالت شـخص راوی خبر مرسـل باشـد. اگر این شـخص راوی را توثیق می‌کرد، توثیق او در نزد ما حجت بود و روایتش را قبول می‌کردیم، سـکوت او نیز چنین حالتی را دارد. حتی برخی گفته‌اند که مرسـل از مسـند قوی تر اسـت؛ زیرا کسی که روایت را مرسل نقل می‌کند، راوی را ضمانت کرده و وثاقت او را در نزد خدا به گردن گرفته است و این اقتضا می کند که راوی موثق باشـد، بر خلاف زمانی که نام راوی را نقل می‌کند که در این صـورت وثاقت راوی را به عهده شـنونده گذاشته است تا درباره او تحقیق کند و ضمانت او را نکرده است؛ پس این حالت (اسناد) از ارسال ضعیف تر است.

القاسمی، محمد جمال الدین (متوفای۱۳۳۲ هـ)، *قواعد التحدیث من فنون مصطلح الحدیث*، ج ۱، ص ۱۳۴، ناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۳۹۹هـ – ۱۹۷۹م.

اعتراف ابن عون و سلیمان تیمی‌برای اثبات مطلب کفایت می‌کند:

ثانیاً: حتی اگر فرض کنیم که سند در این جا مقطوع با شد، باز هم ضرری به صحت ا ستدلال به این روایت نمی‌زند؛ زیرا همین اندازه که شخ صی از بزرگان اهل ت سنن در قرن اول هجری؛ آن هم شخ صی همانند ابن عون و سلیمان تیمی به چنین مطلبی اعتراف کرده باشـند، برای اثبات مطلب کفایت می‌کند؛ حتی اگر خودشـان شـاهد ماجرا نیز نبوده باشـند؛ چون امکان ندارد که چنین اشـخاصـی به دروغ بگویند و یا از افراد دروغگو روایت نقل کرده باشـند؛ زیرا طبق اعتقاد بزرگان اهل سنت، شک ابن عون از یقین دیگران برتر است:

وقال ابن المبارک ما رأیت أحدا أفضل من ابن عون وقال شعبه شک ابن عون أحب إلی من یقین غیره

ابن مبارک گفته: شخصی برتر از ابن عون ندیدم و شعبه گفته: شک ابن عون برای من از یقین دیگران بهتر و قابل قبول‌تر است.

الذهبی، شـمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای۷۴۸هـــــ)، سـیر أعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۶۵، تحقیق: شـعیب الأرناؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مؤسسه الرساله – بیروت، الطبعه: التاسعه، ۱۴۱۳هـ

مزی نیز در تهذیب الکمال می‌نویسد:

سمعت عمر بن حبیب یقول: سمعت عثمان البتی یقول: ما رأت عینای مثل ابن عون.

عمر بن حبیب می‌گوید: از عثمان بتی شنیدم که گفت: چشمانم (در فضیلت و برتری) فردی مثل ابن عون ندیده است.

المزی، یو سف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای۷۴۲هـــــ)، *تهذیب الکمال*، ج ۱۵، ص ۳۹۹، تحقیق د. ب شار عواد معروف، ناشر: مؤسسه الرساله – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۰هـ – ۱۹۸۰م.

بخاری در تاریخ کبیر خود می‌نویسد:

قال ابن المبارک: ما رأیت أحدا أفضل من ابن عون.

عبدالله بن مبارک می‌گوید: احدی را افضل از ابن عون ندیدم.

البخاری الجعفی، محمد بن إسـماعیل أبو عبدالله (متوفای۲۵۶هـــــ)، *التاریخ الکبیر*، ج ۵، ص ۵۱۲، تحقیق: السـید هاشـم الندوی، ناشر: دار الفکر.

در نتیجه بر فرض که روایت منقطع و از گفته‌های خود ابن عون باشد، بازهم برای اثبات ادعای ما کفایت می‌کند.

نتیجه:

مسلمه بن محارب، مجهول نیست؛ چرا که ابن حبان او را توثیق کرده است؛ ارسال ابن عون و سلیمان تیمی، ضرری به حجیت روایت نمی‌زند؛ چرا که اولاً: مرسل تابعی در نزد عالمان اهل سنت و ائمه اربعه آنها حجت است؛ ثانیاً: اعتراف بزرگانی از اهل سنت در قرن اول هجری؛ همچون ابن عون که شک او از یقین بالاتر است، و سلیمان تیمی، برای اثبات نظر شیعه کفایت می‌کند.

بررسی روایت ابن أبی شیبه و تهدید عمر به آتش زدن خانه فاطمه (سلام الله علیها)

اصل روایت:

ابن أبی شیبه در المصنف می‌نویسد:

حدثنا محمد بن بِشْرٍ نا عُبید الله بن عمر حدثنا زید بن أسلَم عن أبیه أسلم أَنَّهُ حِینَ بُویعَ لأَبِی بَکرٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) کانَ عَلِی وَالزُّبَیرُ یدْخُلان عَلی فَاطِمَه بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) فَیشَاوِرُونَهَا وَیرْتَجِعُونَ فی أَمرِهِمْ، فَلَمَّا بَلَغَ ذالِک عُمَرُ بنُ الْخَطَّابِ خَرَجَ حَتَّی دَخَلَ عَلی فَاطِمَه، فَقَالَ: یا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) مَا مِنَ الْخَلْقِ أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَینا مِنْ أَبِیک، وَمَا مِنْ أَحَدٍ أَحَبُّ إِلَینَا بَعْدَ أَبِیک مِنْک، وَایمُ اللَّهِ مَا ذَاک بِمَانِعِی إِنِ اجْتَمَعَ هؤُلاَءِ النَّفَرُ عِنْدَک أَنْ آمُرَ بِهِمْ أَنْ یحْرَقَ عَلَیهِمُ الْبَیتُ، قَالَ فَلَمَّا خَرَجَ عُمَرُ جَاؤُوهَا فَقَالَتْ: تَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ قَدْ جَاءَنِی وَقَدْ حَلَفَ بِاللَّهِ لَئِنْ عُدْتُمْ لَیحْرِقَنَّ عَلَیکمُ الْبَیتَ، وَایمُ اللَّهِ لَیمْضِینَّ مَا حَلَفَ عَلَیهِ فَانْصَرِفُوا رَاشِدِینَ، فِرُّوا رَأْیکمْ وَلاَ تَرْجِعُوا إِلَی، فَانْصَرَفُوا عَنْهَا وَلَمْ یرْجِعُوا إِلَیهَا حَتَّی بَایعُوا لأَبِی بَکرٍ.

هنگامی‌که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه به گفتگو و مشـــاوره پرداخته بودند، این خبر به عمر بن خطاب ر سید. او به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر ر سول خدا! محبوب‌ترین فرد نزد ما پدر تو ا ست و پس از او خودت!!! ولی ســوگند به خدا این محبت مانع از آن نیســت که اگر این افراد در خانه تو جمع شــوند من دســتور دهم خانه را بر آنها بسوزانند.

این جمله را گفت و بیرون رفت، هنگامی‌که علی (علیه ا سلام) و زبیر به خانه بازگ شتند، دخت گرامی پیامبر به علی (علیهم ا سلام) و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را بر شماها ب سوزاند، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است انجام می‌دهد! »

إبن أبی شیبه الکوفی، ابوبکر عبد الله بن محمد (متوفای۲۳۵ هـــ)، *الکتاب الم صنف فی الأحادیث والآثار*، ج ۷، ص ۴۳۲، ح۳۷۰۴۵، کتاب المغازی، باب ما جاء فی خلافه ابی بکر و سیرته فی الرده، تحقیق: کمال یو سف الحوت، نا شر: مکتبه الر شد – الریاض، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۹هـ

السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر، *جامع الا حادیث (الجامع الصغیر وزوائده والجامع الکبیر)*، ج ۱۳، ص ۲۶۷.

الهندی، علاء الدین علی المتقی بن ح سام الدین (متوفای۹۷۵هـــ)، *کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال*، ج ۵، ص ۲۵۹، تحقیق: محمود عمر الدمیاطی، ناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۹هـ – ۱۹۹۸م.

اثبات صحت سند روایت:

این روایت از نظر ســـندی هیچ مشـــکلی ندارد؛ اما این که عبد الرحمن دمشـــقیه می‌گوید: « وهذه روایه منقطعه لأن زید بن أسلم کان یرسل وأحادیثه عن عمر منقطعه» نوعی فریبکاری و تدلیس است؛ چرا که خود وی در ابتدا، سند روایت را این گونه نقل می‌کند:

محمد بن بشر نا عبید الله بن عمر حدثنا زید بن أسلم عن أبیه أسلم.

و سپس در ادامه ادعا می‌کند که زید بن أ سلم نمی‌تواند از عمر روایت نقل کند؛ در حالی که در سند روایت زید بن أ سلم از پدرش و او از عمر روایت را نقل کرده، نه این که زید بن أ سلم از عمر نقل کرده با شد؛ بنابراین ادعای انقطاع سند، سخنی است بی اساس.

افزون بر این برخی از بزرگان اهل سنت اعتراف کرده‌اند که سند این روایت صحیح است و هیچ ایرادی ندارد.

دکتر حسن بن فرحان مالکی، استاد و محقق امور تربیتی در آموزش و پرورش ریاض در این باره می‌نویسد:

ولکن حزب علی کان أقل عند بیعه عمر منه عند بیعه أبی بکر الصـــدیق نظراً لتفرقهم الأول عن علی بســـبب مداهمه بیت فاطمه فی أول عهد أبی بکر، وإکراه بعض الصـــحابه الذین کانوا مع علی علی بیعه أبی بکر، فکانت لهذه الخصـــومه والمداهمه، وهی ثابته بأسانید صحیحه وذکری مؤلمه لا یحبون تکرارها.

اطرافیان علی (علیه الســـلام) در زمان بیعت با عمر، کمتر از زمان بیعت با ابوبکر بودند؛ چون در آغاز خلافت ابوبکر به خانه فاطمه (ســلام الله علیها) هجوم برده شــد و به همین جهت بعضــی از صــحابه از بیعت با ابوبکر اکراه داشــتند. این مدعا با سندهای صحیحی که وجود دارد، ثابت شده است.»

و سپس در حاشیه آن می‌نویسد:

کنت أظن المداهمه مکذوبه لا تصح، حتی وجدت لها أسانید قویه منها ما أخرجه ابن أبی شیبه فی المصنف. أقول: إذن هی ثابته بأسانید صحیحیه. بل هی ذکری مؤلمه کما قرر هذا الاستاذ المالکی.

من در ابتدا فکر می‌کردم قصه هجوم دروغ است و صحت ندارد؛ ولی پس از مراجعه سندهای محکم برای آن پیدا کردم که یکی از این ســندها، ســخن ابن أبی شــیبه در کتابش المصــنف اســت؛ پس این حادثه دلخراش با ســندهای صــحیح ثابت می‌شود.»

المالکی، حســـن بن فرحان، *قراءه فی کتب العقائد المذهبُ الحنبلی نَموذجاً*، ص ۵۲، باب: «وصـــیه أبی بکر لعمر بالخلافه وموقف المسلمین منها » ناشر: مرکز الدراسات التاریخیه ـــ عمان ـــ المملکه الأردنیه الهاشمیه، الطبعه الأولی، ۱۴۲۱هـــ ـ ۲۰۰۰م.

گرچه همین تـ صریح دکتر فرحان مالکی برای اثبات صحت سند روایت کفایت می‌کند؛ ولی در عین حال سند روایت را بر اساس آراء عالمان رجال اهل سنت بررسی خواهیم کرد:

محمد بن بِشْر:

ابن حجر درباره او می‌نویسد:

محمد بن بشر العبدی أبو عبد الله الکوفی ثقه حافظ من التاسعه مات سنه ثلاث ومائتین.

محمد بُشر، مورد اعتماد، حافظ و از طبقه نهم راویان است که در سال ۲۰۳هـ از دنیا رفته است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲هـ) *تقریب التهذیب*، ج ۱، ص ۴۶۹، رقم: ۵۷۵۶، تحقیق: محمد عوامه، ناشر: دار الرشید – سوریا، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۶هـ – ۱۹۸۶م.

عبید الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب:

عبید الله بن عمر بن حفص بن عاصـــم بن عمر بن الخطاب العمری المدنی أبو عثمان ثقه ثبت قدمه أحمد بن صـــالح علی مالک فی نافع وقدمه بن معین فی القاسم عن عائشه علی الزهری عن عروه عنها من الخامسه مات سنه بضع وأربعین.

عبید الله بن بن عمر... مورد اعتماد و استوار در اعتقاد است..

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲هـ) *تقریب التهذیب*، ج ۱، ص ۳۷۳، رقم: ۴۳۲۴، تحقیق: محمد عوامه، ناشر: دار الرشید - سوریا، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۶هـ - ۱۹۸۶م.

زید بن أسلم القرشی العدوی:

زید بن أسلم العدوی مولی عمر أبو عبد الله وأبو أسامه المدنی ثقه عالم....

زید بن اسلم، مورد اعتماد و دانشمند بود.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲هـ) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۲۲، رقم: ۲۱۱۷، تحقیق: محمد عوامه، ناشر: دار الرشید - سوریا، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۶هـ - ۱۹۸۶م.

أسلم القرشی العدوی، أبو خالد و یقال أبو زید، المدنی، مولی عمر بن الخطاب:

أسلم العدوی مولی عمر ثقه مخضرم مات سنه ثمانین وقیل بعد سنه ستین وهو بن أربع عشره ومائه سنه ع.

اسلم عدوی، مورد اعتماد است. وی در سال ۸۰ هـ و برخی گفته‌اند که در سال ۶۰ و در سال ۱۱۴ سالگی از دنیا رفته است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲هـ) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۰۴، رقم: ۴۰۶، تحقیق: محمد عوامه، ناشر: دار الرشید - سوریا، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۶هـ - ۱۹۸۶م.

حتی می‌توان ادعا کرد که او صحابی بوده است؛ چرا که أسلم در زمان فتح یمن کافر بوده و به دست مسلمانان در فتح یمن توسط امیرمؤمنان علی علیه السلام اسیر شد و به غلامی مسلمانان درآمد و به عنوان غلام در دو سفر با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) همراه بوده است، و همانطور بنده بود تا این که عمر او را در زمان خلافت ابوبکر در مکه خرید.

بخاری در تاریخ کبیر خود می‌نویسد:

أسلم مولی عمر بن الخطاب القرشی العدوی المدنی أبو خالد کان من سبی الیمن... عن بن إسحاق بعث ابوبکر عمر بن الخطاب سنه إحدی عشره فأقام للناس الحج وابتاع فیها أسلم.

اسلم، غلام عمر از اسیران یمن بود. از ابن اسحاق نقل شده که عمر او را در سال یازدهم هجری در زمانی که ابوبکر او را سرپرست حجاج قرار داده بود، خریداری کرد.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای۲۵۶هـ)، *التاریخ الکبیر*، ج ۲، ص ۲۳، رقم: ۱۵۶۵، تحقیق: السید هاشم الندوی، ناشر: دار الفکر.

و طبق روایات اهل سنت، امیرمؤمنان تمام غنائم یمن را همراه خویش در حجه الوداع نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آورد و نمی شود ادعا کرد که او در حجه الوداع بوده است اما، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را ندیده است!!! زیرا عالمان اهل سنت، یکی از مدارک صحابی بودن شخص را حضور در حجه الوداع می‌دانند.

ابن حجر در الاصابه درباره او نقل می‌کند که وی دو سفر با رسول خدا صلی الله علیه وآله داشته است:

أسلم مولی عمر روی بن منده من طریق عبد المنعم بن بشیر عن عبد الرحمن بن زید بن أسلم عن أبیه عن جده أنه سافر مع النبی صلی الله علیه وسلم سفرتین والمعروف أن عمر اشتری أسلم بعد وفاه النبی صلی الله علیه وسلم کذلک ذکره بن إسحاق وغیره.

اسلم، غلام عمر در دو سفر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را همراهی کرده است، مشهور آن است که عمر او را در سال یازدهم و پس از وفات رسول خدا خریداری کرده است. ابن اسحاق و دیگران این قول را ذکر کرده‌اند.

العسقلانی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل الشافعی، *الإصابه فی تمییز الصحابه*، ج ۱، ص ۶۳، رقم: ۱۳۱، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۲ - ۱۹۹۲.

حتی اگر این مطلب نیز صحت داشته باشد که عمر او را پس از وفات رسول خدا در مکه خریداری کرده باشد، دلیل نمی‌شود که او پیش از خریداری عمر به همراه مولای پیشین خود با رسول خدا مسافرت نکرده و یا در مدینه نبوده باشد.

بنابراین وجه جمع این دو نظر این است که اسلم به همراه مولای پیشین خود با رسول خدا دو بار مسافرت کرده، پس از وفات رسول خدا به همراه مولای خود برای انجام فرائض حج به مکه رفته و عمر او را در مکه خریداری کرده است.

بر فرض که او صحابی نباشد؛ اما به طور قطع تابعی هست و مرسلات تابعی نیز نزد اهل سنت حجت است.

ملا علی قاری در رد این سخن که مرسل کسی که در صحابی بودن وی اختلاف است، مورد قبول نیست می‌نویسد:

قلت: مرسل التابعی حجه عند الجمهور، فکیف مرسل من اختلف فی صحه صحبته.

مرسل تابعی، نزد تمام دانشمندان حجت است؛ چه رسد به مرسل کسی که در صحت صحابی بودن او اختلاف است.

ملا علی القاری، علی بن سلطان محمد، *مرقاه المفاتیح شرح مشکاه المصابیح*، ج ۹، ص ۴۳۴، تحقیق: جمال عیتانی، ناشر: دار الکتب العلمیه - لبنان/ بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۲۲هـ - ۲۰۰۱م .

در نتیجه سند این روایت صحیح است.

بررسی شبهات دلالی روایت:

شبهه اول (جایگاه فاطمه (سلام الله علیها) نزد خلیفه دوم:

در روایت آمده است که عمر پیش از هر گونه اقدامی‌شخصاً نزد فاطمه رفت و مقام و منزلت او را چنین بیان فرمود:

«ای فاطمه! به خدا قسم هیچ کسی نزد ما محبوبتر از پدر گرامی‌آت نیست و به خدا قسم هیچ کس پس از پدر بزرگوارت نزد ما محبوبتر از شما نیست».

عملکرد عمر و بیان منزلت دختر گرامی‌رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) نشانگر احترام و محبت او به اهل بیت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌باشد.

پاسخ:

۱. این عبارات به ظاهر توسط ایادی بنی امیه به روایت افزوده شده تا عمل خلیفه را موجه جلوه دهند؛ ولی به هر حال نتوانسته‌اند موضوع هجوم به خانه وتهدید به آتش زدن خانه فاطمه را انکار کنند و دموکراسی افسانه ای بیعت ابوبکر را به نمایش بگذارند!!

۲. اگر بر فرض، عمر چنین عباراتی را گفته باشد؛ ولی بازهم تهدید جدی وی بیانگر بی‌توجهی به حضرت صدیقه طاهره است؛ زیرا این سخنان نشان می‌دهد که عمر از جایگاه و مقام و منزلت فاطمه در نزد خدا و رسولش آگاه بوده و در عین حال به خود اجازه می‌دهد که خانه آن بانوی گرامی‌را به آتش زدن تهدید نماید.

شبهه دوم (اهمیت بیعت و دوری از تفرقه):

مسـأله بیعت با خلیفه از چنان اهمیتی برخوردار بود که عمر ، با الفاظی سـخت این مسـأله را به فاطمه تفهیم نمود و فرمود: «به خدا قسم! هیچ چیزی مانع من نمی‌شود که درباره کسانی که نزد تو گرد آمده‌اند دستور دهم تا خانه را بر آنان بسوزانند».

مسأله بیعت به خاطر اتحاد و همبستگی مسلمانان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و باعنایت به تأکیدات پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) درباره اتحاد و همبستگی و اجتناب از تفرقه و بیعت با چند خلیفه، عمر مصلحت را در آن دید تا مخالفان بیعت با ابوبکر را تهدید نماید.

پاسخ:

تعارض اجبار به بیعت، با ادعای اجماع:

اولاً: اهل سنت از طرفی برای مشروعیت بیعت ابوبکر به اجماع صحابه استناد می‌کنند و از طرف دیگر می‌گویند حداقل علی (علیه السلام) و عده‌ای که در منزل او حضور داشتند از بیعت امتناع ورزیدند تا جایی که عمر مجبور می شود با توسل به تهدید و خشونت از آنان بیعت بگیرد.

حداقل چیزی که از این روایت استفاده می شود امتناع علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر است که بدون حضور علی علیه السلام و یارانش اجماع امت محقق نشده است، به این سخن ابن حزم اندلسی توجه کنیم که می‌گوید:

وَلَعْنَه اللَّهِ على كل إجْمَاعٍ يخْرُجُ عنه عَلِى بن أبى طَالِبٍ وَمَنْ بِحَضْرَتِهِ من الصَّحَابَه

لعنت خداوند بر هر اجماعی که علی بن ابوطالب بیرون از آن باشد و صحابه‌ای که در خدمت او هستند، در آن اجماع نباشند.

إبن حزم الظاهری، علی بن أحمد بن سعید أبو محمد (متوفای۴۵۶هـــ)، *المحلی*، ج ۹، ص ۳۴۵، تحقیق: لجنه إحیاء التراث العربی، ناشر: دار الآفاق الجدیده – بیروت.

و بر اساس سخن پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود:

علی مع الحق والحق مع علی.

«علی همیشه همراه حق وحق همراه علی است.»

مجمع الزوائد، الهیثمی، ج۷، ص۲۳۵ وتاریخ مدینه دمشق، ج۴۲، ص۴۴۹ و تاریخ بغداد، ج۱۴، ص۳۲۲و الإمامه والسیاسه، ج۱، ص۹۸، و تفسیر الکبیر، فخر رازی، ج۱، ص۲۰۵ و۲۰۷ و المستدرک، نیشابوری، ج۳، ص۱۲۴ ح ۴۶۲۹و....

آنچه در سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد، حق نبود؛ بلکه به یقین باطل بر سرنوشت مردم حاکم شده بود.

اجبار به بیعت خلاف قرآن است:

ثانیاً: مگر بیعت با خلیفه از ایمان به خدا و پیامبر بالاتر اســـت که خداوند اکراه و اجبار در آن را ممنوع کرده و در آیه ۲۵۶ سوره بقره می‌فرماید:

لا إكراهَ فِى الدِّين .

و در آیه ۳ سوره شعراء می‌فرماید:

لَعَلَّک باخِعٌ نَفْسَک ألاَّ یکونُوا مُؤْمِنین .

«گویی می‌خواهی جان خود را از شدّت اندوه از دست دهی بخاطر اینکه آن ها ایمان نمی‌آورند»

اما در عین حال به پیامبرش دستور نمی‌دهد که با اکراه و اجبار کسی را به اسلام دعوت کند؛ بلکه می‌فرماید:

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيكمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلا الْبَلاغُ الْمُبِينُ. النور / ۵۴.

بگو: «خدا را اطاعت کنید و از پیامبرش فرمان برید! و اگر سرپیچی نمایید، پیامبر مسئول اعمال خویش است و شما مسئول اعمال خود! امّا اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد و بر پیامبر چیزی جز رساندن آشکار نیست!».

آیا یک مورد سراغ دارید که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله وسلم کسی را با تهدید و اجبار وادار به اسلام کرده باشد؟

چرا خلیفه با دیگر متخلفان بیعت برخورد نکرد؟

ثالثاً: اگر مو ضوع امتناع از بیعت برای خلیفه آن قدر مهم و ارز شمند بود که حا ضر بود خانه فرزند پیامبر را به آتش بک شد؛ پس چرا با دیگر افرادی که از بیعت تخلف کردند این معامله را نکرد؟ افراد بسیاری از صحابه از بیعت با ابوبکر خودداری کردند.

بخاری به نقل از عمر بن خطاب می‌نویسد:

حِينَ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ أَنَّ الْأَنْصَارَ خَالَفُونَا وَاجْتَمَعُوا بِأَسْرِهِمْ فِي سَقِيفَه بَنِي سَاعِدَه وَخَالَفَ عَنَّا عَلِي وَالزُّبَيرُ وَمَنْ مَعَهُمَا

هنگامی‌که ر سول خدا صلی الله علیه و سلم از دنیا رفت، ان صار با ما مخالفت کردند و همه آنها در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و همچنین علی، زبیر و افرادی که با آن ها بودند، با ما مخالفت کردند.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای۲۵۶هـ)، *صحیح البخاری*، ج ۶، ص ۲۵۰۳، ح۶۴۴۲، کتاب الحدود، ب ۳۱، باب رَجْمِ الْحُبْلَى مِنَ الزِّنَا إِذَا أَحْصَنَتْ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه – بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۷ – ۱۹۸۷ .

ابوالفداء در تاریخ خود می‌نویسد:

فبایع عمر أبا بکر رضی الله عنهما وانثال الناس علیه یبایعونه فی العشر الأوسط من ربیع الأول سنه إحدی عشره خلا جماعه من بنی ها شم والزبیر وعتبه بن أبی لهب وخالد بن سعید ابن العاص والمقداد بن عمرو و سلمان الفار سی وأبی ذر وعمار بن یاسر والبراء بن عازب وأبی بن کعب ومالوا مع علی بن أبی طالب.

وقال فی ذلک عتبه بن أبی لهب:

ما کنت أحسب أن الأمر منصرف... عن هاشم ثم منهم عن أبی حسن

عن أول الناس إیماناً وسابقه... وأعلم الناس بالقرآن والسنن

وآخر الناس عهداً بالنبی من... جبریل عون له فی الغسل والکفن

من فیه ما فیهم لا یمترون به... ولیس فی القوم ما فیه من الحسن

وکذلک تخلف عن بیعه أبی بکر أبو سفیان من بنی أمیه ثم إن أبا بکر بعث عمر بن الخطاب إلی علی ومن معه لیخرجهم من بیت فاطمه رضی الله عنها، وقال: إن أبوا علیک فقاتلهم. فأقبل عمر بشیء من نار علی أن یضرم الدار، فلقیته فاطمه رضی الله عنها وقالت: إلی أین یا ابن الخطاب أجئت لتحرق دارنا قال: نعم....

عمر با ابوبکر بیعت کرد، مردم در ده روز میانی ماه ربیع الأول سال یازدهم هجری برای بیعت هجوم آوردند؛ ولی گروهی از بنی هاشم، زبیر، عتبه پسر ابولهب، خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر، عماریاسر، براء بن عازب و أبی بن کعب به طرف علی رفتند و به او گرایش یافتند.

عتبه بن ابولهب در این باره شعری سرود و گفت:

گمان نمی‌کردم خلافت از بنو ها شم و از علی گرفته شود، کسی که در ایمان اول و سابق بر همه بود، کسی که آگاه‌ترین مردم به دانش قرآن و سنت بود و آخر کسی بود که همراه پیامبر بود و او را ترک نکرد، کسی که جبرئیل در غسل و کفن نمودن رسول خدا او را یاری می‌داد، کسی که در میان مسلمانان او را همانندی نبود و همه خوبی‌ها را همراه داشت.

همچنین از بیعت با ابوبکر افرادی مانند ابوسفیان از قبیله امیه سرپیچی کردند، ابوبکر، عمر را فرستاد تا علی و همراهانش را از خانه فاطمه بیرون بیاورد و د ستور داد که اگر اطاعت نکردند، با آنان بجنگد، عمر با شعله‌ای از آتش به طرف خانه فاطمه آمد، فاطمه او را دید، فرمود: کجا آمده‌ای، آیا می‌خواهی خانه مرا آتش بزنی؟ گفت: آری...

أبو الفداء عماد الدین إسماعیل بن علی (متوفای۷۳۲هـ) *المختصر فی أخبار البشر*، ۱، ص ۱۰۷

و عاصمی مکی از عالمان مشهور قرن دوازدهم درباره متخلفین از بیعت با ابوبکر می‌نویسد:

تخلف عن بیعه أبی بکر یومئذ سعد بن عباده وطائفه من الخزرج وعلی بن أبی طالب وابناه والزبیر والعباس عم رسول الله وبنوه من بنی هاشم وطلحه وسلمان وعمار وأبو ذر والمقداد وغیرهم وخالد بن سعید بن العاص.

سعد بن عباده و گروهی از خزرجیان، علی بن ابوطالب و دو فرزندش، زبیر، عباس عموی رسول خدا و فرزندان عباس از بنی هاشم، طلحه، سلمان فارسی، أبوذر، مقداد و غیر آن و همچنین خالد بن سعید بن عاص از بیعت با ابوبکر سرپیچی کردند.

العا صمی‌آلمکی، عبد الملک بن حسین بن عبد الملک الشافعی (متوفای۱۱۱۱هـ)، *سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی*، ج ۲، ص ۳۳۲، : تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود- علی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - ۱۴۱۹هـ- ۱۹۹۸م.

و ابوجعفر طبری از عالمان مشهور سنی در قرن هفتم هجری می‌نویسد:

وتخلف عن بیعه أبی بکر یومئذ سعد بن عباده فی طائفه من الخزرج وعلی بن أبی طالب وابناه والعباس عم رسول الله صلی الله علیه وسلم وبنوه فی بنی هاشم والزبیر وطلحه وسلمان وعمار وأبو ذر والمقداد وغیرهم من المهاجرین وخالد بن سعید بن العاص.

الطبری، أحمد بن عبد الله بن محمد أبو جعفر (متوفای۶۹۴هـ)، *الریاض النضره فی مناقب العشره*، ج ۲، ص ۲۱۴، : تحقیق: عیسی عبد الله محمد مانع الحمیری، ناشر: دار الغرب الإسلامی - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۹۹۶م.

یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد:

وتخلف عن بیعه أبی بکر قوم من المهاجرین والأنصار ومالوا مع علی بن أبی طالب منهم العباس بن عبد المطلب والفضل بن العباس والزبیر بن العوام بن العاص وخالد بن سعید والمقداد بن عمرو وسلمان الفارسی وأبو ذر الغفاری وعمار بن یاسر والبراء بن عازب وأبی بن کعب

الیعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفای۲۹۲هـ *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۱۲۴، : ناشر: دار صادر - بیروت.

و ابن أثیر جزری درباره خالد و أبان بن سعید بن أبی العاص، دو تن از بزرگان صحابه، می‌نویسد:

وتأخر خالد وأخوه أبان عن بیعه أبی بکر رضی الله عنه.

خالد و برادرش ابان، بیعت با ابوبکر را به تأخیر انداختند.

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای ۶۳۰هـ)، *أسد الغابه فی معرفه الصحابه*، ج ۲، ص ۱۲۱، تحقیق عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت / لبنان، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۷ هـ – ۱۹۹۶ م.

و در جای دیگر می‌نویسد:

وکان أبان أحد من تخلّف عن بیعه أبی بکر....

ابان، یکی از افرادی بود که با ابوبکر بیعت نکرد.

همان: ج ۱، ص ۶۰

ابن أثیر می‌نویسد:

وتخلّف عن بیعته علی وبنو هاشم والزبیر ابن العوام وخالد بن سعید بن العاص وسعد بن عباده الانصاری ثم ان الجمیع بایعوا بعد موت فاطمه بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم الا سعد بن عباده فانه لم یبایع أحدا الی ان مات وکانت بیعتهم بعد سته أشهر علی القول الصحیح وقیل غیر ذلک.

علی و بنی هاشم، زبیر، خالد بن سعید بن عاص و سعد بن عباده انصاری از بیعت با ابوبکر سر باز زده و امتناع کردند، سپس بعد از فوت فاطمه (سلام الله علیها) همگی بیعت کردند، مگر سعد بن عباده که تا آخر عمرش با هیچ کس بیعت نکرد تا از دنیا رفت، و بیعت آن افراد بنابر قول صحیح، پس از گذشت شش ماه بود؛ اگر چه غیر از این هم گفته شده است.

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای ۶۳۰هـ)، *أسد الغابه فی معرفه الصحابه*، ج ۳، ص ۳۳۹، تحقیق عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت / لبنان، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۷ هـ – ۱۹۹۶ م.

تخلف سعد بن عباده:

سعد بن عباده، صحابی مشهور رسول خدا و رئیس قبیله خزرج از کسانی است که هرگز با ابوبکر بیعت نکرد؛ اما در تاریخ دیده نشده است که طرفداران خلیفه به خانه او هجوم آورده باشند و به زور بخواهند از او بیعت بگیرند.

ابن عبد البر قرطبی در الإستیعاب می‌نویسد:

وتخلف سعد بن عباده عن بیعه أبی بکر رضی الله عنه وخرج من المدینه ولم ینصرف إلیها إلی أن مات بحوران من أرض الشام لسنتین ونصف مضتا من خلافه عمر رضی الله عنه

سعد بن عباده از بیعت با ابوبکر امتناع کرده و کناره‌گیری نمود و به همین جهت از شهر مدینه خارج شد و دیگر بازنگشت تا آن که در مکانی به نام حوران در سر زمین شام، پس از گذشت دو سال و نیم از خلافت عمر، از دنیا رفت.

إبن عبد البر، یوسف بن عبد الله بن محمد (متوفای ۴۶۳هـ)، *الاستیعاب فی معرفه الأصحاب*، ج ۲، ص ۵۹۹، تحقیق علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۲هـ

المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای ۷۴۲هـ)، *تهذیب الکمال*، ج ۱۰، ص ۲۸۱، تحقیق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسه الرساله – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۰هـ – ۱۹۸۰م.

ابن حجر می‌نویسد:

وقصته فی تخلفه عن بیعه أبی بکر مشهوره.

«داستان تخلف سعد بن عباده از بیعت با ابوبکر، مشهور است.»

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲ هـ)، *الإصابه فی تمییز الصحابه*، ج ۳، ص ۶۶، تحقیق علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۲م.

ابن قتیبه دینوری در الإمامه والسیاسه، طبری و ابن أثیر در تاریخشان نویری در نهایه الأرب و حلبی در السیره الحلبیه می‌نویسند:

ثم بُعث إلیه أن أقبل فبایع فقد بایع الناس وبایع قومک فقال: أما والله حتی أرمیکم بما فی کنانتی من نبل وأخضب سنان رمحی وأضربکم بسیفی ما ملکته یدی وأقاتلکم بأهل بیتی ومن أطاعنی من قومی‌فلا أفعل.

وأیم الله لو أن الجن اجتمعت لکم مع الانس ما بایعتکم حتی أعرض علی ربی وأعلم ما حسابی.

فلما أتی ابوبکر بذلک قال له عمر لا تدعه حتی یبایع فقال له بشیر بن سعد إنه قد لج وأبی ولیس بمبایعکم حتی یقتل ولیس بمقتول حتی یقتل معه ولده وأهل بیته وطائفه من عشیرته فاترکوه فلیس ترکه بضارکم إنما هو رجل واحد فترکوه وقبلوا مشوره بشیر بن سعد واستنصحوه لما بدا لهم منه فکان سعد لا یصلی بصلاتهم ولا یجمع معهم ویحج ولا یفیض معهم بإفاضتهم فلم یزل کذلک حتی هلک ابوبکر رحمه اللّه.

افرادی نزد سعد بن عباده فرستاده شد که مردم همه بیعت کرده‌اند، تو هم بیعت کن، گفت: به خدا سوگند اگر با نیزه ها شما را هدف قرار دهم و نیزه‌ام را با خون شما رنگین کنم و با شمشیر شما را از پای درآورم و با قبیله‌ام و هر کسی که مرا اطاعت کند با شما درگیر شوم، دست در دست شما نخواهم گذاشت، به خدا سوگند اگر جن و انس در کنار شما قرار بگیرند، من با شما بیعت نخواهم کرد تا با خدای خودم دیدار کنم و حساب خویش را ببینم.

پس از آن که این گزارش را برای ابوبکر آوردند، عمر گفت: او را رها نکن تا بیعت کند، بشیر بن سعد گفت: او سر پیچی کرده و با شما بیعت نمی‌کند؛ مگر آن که خود و فرزندان و طائفه‌اش را قربانی کند، او را رها کنید که ضرر نمی‌کنید.

در نتیجه وی را رها کرده و مشورت و نصیحت بشیر بن سعید را پذیرفتند. سعد با آنان نماز نمی‌خواند و در نماز جمعه آنان شرکت نمی‌کرد و در سفر حج با آنان همراه نمی‌شد تا آنکه ابوبکر از دنیا رفت.

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای۲۷۶هـ)، *الإمامه والسیاسه*، ج ۱، ص ۱۴، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۷م؛

الطبری، أبی جعفر محمد بن جریر (متوفای۳۱۰هـ)، *تاریخ الطبری*، ج ۲، ص ۲۴۴، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت؛

الشیبانی، أبو الحسن علی بن أبی الکرم محمد بن محمد بن عبد الکریم (متوفای۶۳۰هـ)، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۱۹۴ تحقیق عبد الله القاضی، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۵هـ؛

النویری، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب (متوفای۷۳۳هـ)، *نهایه الأرب فی فنون الأدب*، ج ۱۹، ص ۲۲ تحقیق مفید قمحیه وجماعه، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۴م؛

الحلبی، علی بن برهان الدین (متوفای۱۰۴۴هـ)، السیره الحلبیه فی سیره الأمین المأمون، ج ۳، ص ۴۸۳، ناشر: دار المعرفه - بیروت - ۱۴۰۰.

حال پرسش ما این است که چرا ابوبکر و دار و دسته‌اش با دیگر متخلفان از بیعت، همان رفتار با فاطمه زهرا سلام الله علیها را انجام نداند؟

چرا در میان تمام خانه‌های مدینه، فقط خانه دختر رسول خدا نا امن بود؟

شبهه سوم (عمر فقط تهدید کرد):

عبد الرحمن دمشقیه در اشکال دلالی بر این روایت می‌گوید:

ولئن احتججتم بهذه الروایه أبطلتم اعتقادکم بحصـــول التحریق إلی التهدید بالتحریق. وأبطلتم اعتقادکم بأن علیا لم یبایع لأن هذه الروایه تقول: فلم یرجعوا إلی فاطمه حتی بایعوا أبا بکر.

اگر به این روایت اســتدلال کنید، اعتقادتان را نســبت به آتش زدن باطل و فقط تهدید به آتش زدن را ثابت کرده‌اید و همچنین این عقیده شــما که علی بیعت نکرد، نیز باطل می‌شــود؛ چون این روایت می‌گوید: به خانه بازنگشــتند تا آن که با ابوبکر بیعت کردند.

پاسخ:

اولاً: فرمایش حضرت فاطمه سلام الله علیها در بخش پایانی حدیث نشان دهنده جدی بودن تهدید عمر بن خطاب است.

ثانیاً: با توجه به جدی بودن تهدید، حضرت فاطمه سلام الله علیها برای جلوگیری از آتش زدن خانه و از بین رفتن فرزندان پیامبر به آنان گوشزد می‌کند که دیگر این جا نیایید.

ثالثاً: عبارت «فلم یرجعوا إلیها حتی بایعوا لا بی بکر» دروغ محض اســت که توســط ایادی بنی‌امیه به حدیث افزوده شــده است تا ثابت کنند که تهدید عملی نشده است با این که در صحیح بخاری و مسلم با صراحت آمده است که حضرت علی علیه السلام تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد.

بخاری می‌نویسد:

فَوَجَدَتْ فَاطِمَه علی أبی بَکرٍ فی ذلک فَهَجَرَتْهُ فلم تُکلِّمْهُ حتی تُوُفِّیتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ النبی صلی الله علیه وسلم ستَّه أَشْهُرٍ فلما تُوُفِّیتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِی لَیلًا ولم یؤْذِنْ بها أَبَا بَکرٍ وَصَــلَّی علیها وکان لِعَلِی من الناس وَجْهٌ حَیاه فَاطِمَه فلما تُوُفِّیتْ اسْــتَنْکرَ عَلِی وُجُوهَ الناس فَالْتَمَسَ مُصَــالَحَه أبی بَکرٍ وَمُبَایعَتَهُ ولم یکنْ یبَایعُ تِلْک الْأَشْــهُرَ فَأَرْسَــلَ إلی أبی بَکرٍ أَنْ ائْتِنَا ولا یأْتِنَا أَحَدٌ مَعَک کرَاهِیه لِمَحْضَرِ عُمَرَ.

فاطمه بر ابوبکر خ شم گرفت و با او قهر نمود و با او سخن نگفت تا اینکه از دنیا رفت و پس از ر سول خدا شش ماه زنده بود؛ هنگامی‌که از دنیا رفت همسرش او را شبانه دفن کرد و درباره دفن وی به ابوبکر اطلاع نداد و خود بر وی نماز خواند و تا فاطمه زنده بود علی علیه الســلام از آبروی خاصــی برخوردار بود و چون فاطمه از دنیا رفت، چهره‌های مردم را خوش برخورد نیافت و مصلحت را در بیعت با ابوبکر دید؛ زیرا تا آن زمان بیعت نکرده بود و لذا شخصی را نزد ابوبکر فرستاد و پیغام داد که تو خودت نزد ما بیا و هیچ کس همراه تو نباشد؛ چون از حضور عمر بدش می‌آمد!!!»

البخاری الجعفی، محمد بن إســماعیل أبو عبدالله (متوفای۲۵۶هــــــ)، *صــحیح البخاری*، ج ۴، ص ۱۵۴۹، ح ۳۹۹۸، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه – بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۷ – ۱۹۸۷.

النیسابوری، مسلم بن الحجاج أبو الحسین القشیری (متوفای۲۶۱هـ)، *صحیح مسلم*، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹، کتاب الجهاد والسیر، باب قول النبی لانورث، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت.

نتایج این روایت:

ما اصـــلا فرض را بر این می‌گیریم که طبق این روایت نمی‌توان هجوم به خانه و آتش زدن آن را ثابت کرد؛ اما این روایت چیزهای دیگری را ثابت می‌کند که عواقب آن برای اهل ســـنت کمتر از هجوم به خانه وحی و... نیســـت و اصـــل مبنای مشروعیت خلافت ابوبکر را زیر سؤال می‌برد.

الف: اثبات قصد عمر برای سوزاندن خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها:

این روایت در خوشبینانه‌ترین حالت، قصد عمر را برای سوزاندن خانه فاطمه زهرا اثبات می‌کند و سخن حضرت زهرا علیها السلام «أیم الله لیم ضین لما حلف علیه» تأکید بر تصمیم جدی عمر می‌با شد؛ در حالی که قصد بد نسبت به اهل مدینه، گناه نا بخشودنی است و رسول خدا قسم خورده است که خداوند چنین کسی را در آتش ذوب خواهد کرد؛ همان طور که نمک در آب، حل می‌شود.

مسلم نیشابوری در صحیحش در باب «بَاب من أَرَادَ أَهْلَ الْمَدِینَه بِسُوءٍ أَذَابَهُ الله» شش روایت نقل کرده است که اگر کسی قصد بدی نسبت به اهل مدینه داشته باشد، خداوند او را همانند نمک در آب، حل خواهد کرد:

عن أبی عبد اللَّهِ الْقَرَّاظِ أَنَّهُ قال أَ شْهَدُ علی أبی هُرَیرَه أَنَّهُ قال قال أبو الْقَا سِمِ (صلی الله علیه وآله) من أَرَادَ أَهْلَ هذه الْبَلْدَه بِسُوءٍ یعْنِی الْمَدِینَه أَذَابَهُ الله کما یذُوبُ الْمِلْحُ فی الْمَاءِ.

هر کس قصد بدی نسبت به مردم مدینه داشته باشد، خداوند او را (در آتش) ذوب می‌کند؛ همان گونه که نمک در آب حل می‌شود.

النیسابوری، مسلم بن الحجاج أبو الحسین القشیری (متوفای۲۶۱هـــــ)، *صحیح مسلم*، ج ۲، ص ۱۰۰۷، ح ۱۳۸۶ کتاب الحج، بَاب من أَرَادَ أَهْلَ الْمَدِینَه بِسُوءٍ أَذَابَهُ الله، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت.

آیا کسی حق دارد که تنها یادگار رسول خدا و سیده زنان اهل بهشت را تهدید کند که خانه‌ات را آتش خواهم زد؟

ب: نمایش دموکراسی و بیعت با تهدید وخشونت:

این روایت ثابت می‌کند که بیعت ابوبکر با توسل به تهدید و خشونت صورت گرفته و بحث دموکراسی، اجماع صحابه، اتفاق اهل حل و عقد (ریش ســفیدان و بزرگان)، بیعت مردم و... افســانه‌ای بیش نیســت که همین مطلب به تنهایی مشــروعیت خلافت اهل سنت را زیر سؤال می‌برد؛ چرا که طبق مبنای اهل سنت، خلیفه با آرای مردم انتخاب می شود؛ در حالی که در این روایت عکس آن مشاهده می‌شود.

پس ابوبکر نه از جانب خدا و رسولش انتخاب شده است و نه مردم او را به خلافت برگزیده‌اند (طبق این روایت)؛ بلکه با زور، خشونت و تهدید به خلافت رسیده است.

در این صورت چه تفاوتی است میان خلافت ابوبکر و دیگر سلاطین زورگو و مستبد که با سر نیزه و شمشیر بر مردم مسلط می‌شدند؟

ج: مخالفت امیرمؤمنان و اصحاب ایشان با خلافت ابوبکر:

نتیجه سوم و از همه مهمتر این است که فاطمه زهرا، امیر مؤمنان علیهما السلام و اصحاب و یاران او، با خلافت ابوبکر مخالف بوده و خلافت را حق امیر مؤمنان علیه السلام می‌دانسته‌اند ولذا امیر مؤمنان با اصحاب در خانه فاطمه زهرا جمع می‌شدند، تا راهکاری برای خلافت خویش پیدا کنند و این یعنی، خروج امیر مؤمنان علیه السلام از اجماع بر خلافت ابوبکر.

حال بار دیگر سخن ابن حزم اندلسی را یادآور می شویم که بر اجماعی که امیر مؤمنان در آن حضور ندارد، لعنت فرستاده است:

وَلَعْنَه اللَّهِ على كل إجْمَاعٍ يخْرُجُ عنه عَلِى بن أبى طَالِبٍ وَمَنْ بِحَضْرَتِهِ من الصَّحَابَه.

لعنت خداوند بر هر اجماعی که علی بن ابوطالب بیرون از آن باشد و صحابه‌ای که در خدمت او هستند، در آن اجماع نباشند.

إبن حزم الظاهری، علی بن أحمد بن سعید أبو محمد (متوفای۴۵۶هـ)، *المحلی*، ج ۹، ص ۳۴۵، تحقیق: لجنه إحیاء التراث العربی، ناشر: دار الآفاق الجدیده – بیروت.

لعنت خدا و ملائکه وتمام مردم بر کسی که اهل مدینه را بترساند:

مطلب دیگری که این روایت ثابت می‌کند، این است که خلیفه دوم با این تهدید حداقل مردم مدینه را ترسانده است که در این صورت پاسخ اهل سنت از روایت «من أخاف أهل المدینه أخافه الله، وعلیه لعنه الله والملائکه والناس أجمعین» چه خواهد بود؟

ذهبی در تاریخ الإسلام می‌نویسد:

قال یزید بن الهاد، عن أبی بکر بن المنکدر، عن عطاء بن یسار، عن السائب بن خلاد، أنه سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول: من أخاف أهل المدینه أخافه الله، وعلیه لعنه الله والملائکه والناس أجمعین. رواه مسلم بن أبی مریم، وعبد الله بن عبد الرحمن بن أبی صعصعه، عن عطاء عن السائب، وخالفهم موسی بن عقبه، عن عطاء فقال: عن عباده بن الصامت، والأول أصح.

سائب بن خلاد می‌گوید: از رسول خدا شنیدم فرمود: هر کس مردم مدینه را بترساند خدا اورا بترساند، و بر چنین کسی باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای۷۴۸هـ)، *تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام*، ج ۵، ص ۲۶، تحقیق د. عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الکتاب العربی – لبنان/ بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۷هـ – ۱۹۸۷م.

بررسی سند روایت:

یزید بن عبد الله:

او از راویان بخاری است، وابن حجر او را ثقه دانسته و از کسانی معرفی می‌کند که حدیث زیاد نقل کرده است.

یزید بن عبد الله بن أسامه بن الهاد اللیثی أبو عبد الله المدنی ثقه مکثر من الخامسه.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲هـ) *تقریب التهذیب*، ج ۱، ص ۶۰۲، رقم: ۷۷۳۷، تحقیق: محمد عوامه، ناشر: دار الرشید – سوریا، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۶هـ – ۱۹۸۶م.

ابوبکر بن المنکدر:

او از راویان بخاری است. و ابن حجر او را ثقه می‌نامد.

ابوبکر بن المنکدر بن عبد الله التیمی‌آلمدنی ثقه.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲هـ) *تقریب التهذیب*، ج ۱، ص ۶۲۴، رقم: ۷۹۸۹، تحقیق: محمد عوامه، ناشر: دار الرشید – سوریا، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۶هـ – ۱۹۸۶م.

عطاء بن یسار:

از راویان بخاری است و ابن حجر او را ثقه و دارای فضل و اهل موعظه و عبادت معرفی کرده است.

عطاء بن یسار الهلالی أبو محمد المدنی مولی میمونه ثقه فاضل صاحب مواعظ وعباده.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای۸۵۲هـ) *تقریب التهذیب*، ج ۱، ص ۳۹۲، رقم: ۴۶۰۵، تحقیق: محمد عوامه، ناشر: دار الرشید – سوریا، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۶هـ – ۱۹۸۶م.

سائب بن خلاد:

او صحابی است و صحابه از دیدگاه اهل سنت عدالتشان قطعی است.

محمد ناصر البانی در السلسه الصحیحه می‌نویسد:

[من أخاف أهل المدینه أخافه الله]. (وهذا إسناد حسن) وروی عن جابر بن عبد الله به إلا أنه لم یقل: أخافه الله وزاد: فعلیه لعنه الله وغضبه لا یقبل منه صرفا ولا عدلا. وإسناده صحیح. وقد صح الحدیث عن جابر بلفظ: من أخاف أهل المدینه فقد أخاف ما بین جنبی. أخرجه أحمد.

این روایت که اگر کسی مردم مدینه را بترساند خدا او را می‌ترساند، سندش صحیح است و از جابر نیز نقل شده است، فقط در نقل او جمله اخافه الله نیست، اگر چه جمله: پس بر او باد لعنت وخشم خدا، وجود دارد و سندش نیز صحیح است.

و همچنین با سند صحیح از جابر آمده است که فرمود: هر کس مردم مدینه را بترساند قلب مرا ترسانده است.

البانی، محمد ناصر (متوفای۱۴۲۰هـ)، *السلسله الصحیحه (مختصره)*، ج۵، ص۳۸۲، رقم ۲۳۰۴، ناشر: مکتبه المعارف – الریاض.

نتیجه:

این روایت از نظر سندی هیچ مشکلی ندارد، از نظر دلالی نیز حداقل تهدید به آتش زدن، بیعت گرفتن اجباری و... ثابت می کند که مساوی است با عدم مشروعیت خلافت أبوبکر.

آیا فاطمه (سلام الله علیها) از شیخین راضی شد؟

عدم رضایت صدیقه شهیده سلام الله علیها از شیخین، اصل و اساس مشروعیت خلافت آنها را زیر سؤال می‌برد؛ چرا که ثابت می‌کند تنها یادگار رسول خدا، برترین بانوی دو عالم، سیده زنان اهل بهشت با خلافت ابوبکر و عمر مخالف و از دست آن ها ناراضی و خشمگین بوده است و طبق روایات صحیح السندی که در صحیح‌ترین کتاب‌های اهل سنت آمده است، رضایت فاطمه رضایت رسول خدا و خشم او خشم رسول خدا است.

از این رو عالمان اهل سنت دست به کار شده و روایتی را جعل کرده‌اند تا ثابت کنند که شیخین پس از آن که دختر رسول خدا را به خشم آوردند، در واپسین روزهای زندگی آن حضرت به عیادت ایشان رفته و از او درخواست رضایت کردند و فاطمه زهرا سلام الله علیها نیز از آن ها راضی شد.!

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: سند روایت مرسل است؛ چرا که شعبی از تابعین است و خود شاهد ماجرا نبوده و این روایت همان اشکالی را دارد که اهل سنت به روایت بلاذری و طبری می‌کردند.

ثانیاً: بر فرض این که مرسلات تابعی مورد قبول باشد، باز هم نمی‌توان روایت شعبی را پذیرفت؛ زیرا شعبی از دشمنان امیرمؤمنان علیه السلام و ناصبی بوده است؛ چنانچه بلاذری و ابوحامد غزالی به نقل از خود شعبی می‌نویسند:

عن مجالد عن الشعبی قال: قدمنا علی الحجاج البصره، وقدم علیه قراء من المدینه من أبناء المهاجرین والأنصار، فیهم أبو سلمه بن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه... وجعل الحجاج یذاکرهم ویسألهم إذ ذکر علی بن أبی طالب فنال منه ونلنا مقاربه له وفرقاً منه ومن شره....

در شهر بصره همراه عده‌ای بر حجاج وارد شدیم گروهی از قاریان مدینه از فرزندان مهاجر و انصار که ابوسلمه بن عبد الرحمن بن عوف نیز در جمع آنان بود، حضور داشتند. حجاج با آنان مشغول گفتگو بود یادی از علی بن ابوطالب کرد و از او بدگویی نمود و ما نیز به خاطر رضایت حجاج و در امان ماندن از شرّ او از علی بدگویی کردیم ....

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای۲۷۹هـ) *أنساب الأشراف*، ج ۴، ص ۳۱۵؛

الغزالی، محمد بن محمد أبو حامد (متوفای۵۰۵هـ)، *إحیاء علوم الدین*، ج ۲، ص ۳۴۶، ناشر: دار االمعرفه – بیروت.

آیا روایت یک ناصبی می‌تواند برای ما حجت باشد؟

نارضایتی فاطمه (سلام الله علیها) از ابوبکر در صحیح ترین کتاب های اهل سنت

ثانیاً: غضب فاطمه سلام الله علیها بر ابوبکر از آفتاب روشن‌تر و غیر قابل انکار است. بخاری در صحیح‌ترین کتاب اهل سنت از تداوم غضب و قهر فاطمه سلام الله علیها بر ابوبکر، سخن گفته است.

در کتاب أبواب الخمس، می‌نویسد:

فَغَضِبَتْ فَاطِمَه بِنْتُ رسول اللَّهِ صلی الله علیه وسلم فَهَجَرَتْ أَبَا بَکرٍ فلم تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حتی تُوُفِّیتْ.

فاطمه دختر رسول خدا از ابوبکر ناراحت و از وی روی گردان شد و این ناراحتی ادامه داشت تا از دنیا رفت.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای۲۵۶هـ)، *صحیح البخاری*، ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح۲۹۲۶، باب فَرْضِ الْخُمُسِ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه – بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۷ – ۱۹۸۷.

در کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، حدیث ۳۹۹۸ می‌گوید:

فَوَجَدَتْ فَاطِمَه علی أبی بَکرٍ فی ذلک فَهَجَرَتْهُ فلم تُکلِّمْهُ حتی تُوُفِّیتْ

فاطمه بر ابوبکر غضب کرد و با وی سخن نگفت تا ازدنیا رفت.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای۲۵۶هـ)، *صحیح البخاری*، ج ۴، ص ۱۵۴۹، ح۳۹۹۸، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه – بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۷ – ۱۹۸۷.

در کتاب الفرائض، بَاب قَوْلِ النبی (صلی الله علیه وآله) لا نُورَثُ ما تَرَکنَا صَدَقَه حدیث ۶۳۴۶ می‌نویسد:

فَهَجَرَتْهُ فَاطِمَه فلم تُکلِّمْهُ حتی مَاتَتْ.

پس فاطمه از ابوبکر کناره‌گیری کرد و با وی سخن نگفت تا از دنیا رفت.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای۲۵۶هـ)، *صحیح البخاری*، ج ۶، ص ۲۴۷۴، ح۶۳۴۶، کتاب الفرائض، بَاب قَوْلِ النبی (صلی الله علیه وآله) لا نُورَثُ ما تَرَکنَا صَدَقَه، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه – بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۷ – ۱۹۸۷.

و در روایت ابن قتیبه آمده است که هنگامی‌که آن دو برای عیادت آمدند، فاطمه زهرا سلام الله علیها اجازه ورود نداد و ناچار شدند به امیرمؤمنان علی علیه السلام متوسل شوند و آن حضرت وساطت کرد، در پاسخ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

البیت بیتک.

یعنی علی جان! خانه خانه تو است، تو مختاری هر کسی را که دوست داری اجازه ورود بدهی. امیر مؤمنان علیه السلام برای اتمام حجت و این که آن دو بعداً بهانه نیاورند که ما می‌خواستیم از فاطمه رضایت بگیریم؛ ولی علی نگذاشت، به آن دو اجازه ورود داد.

هنگامی که آن دو عذرخواهی کردند، صدیقه طاهره نپذیرفت؛ بلکه از آنها این چنین اعتراف گرفت:

نشدتکما الله ألم تسمعا رسول الله یقول «رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی فمن أحب فاطمه ابنتی فقد أحبنی ومن أرضی فاطمه فقد أرضانی ومن أسخط فاطمه فقد أسخطنی »

شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا شما دو نفر از رسول خدا نشنیدید که فرمود: خوشنودی فاطمه خوشنودی من و ناراحتی او ناراحتی من است. هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد و احترام کند مرا دوست داشته و احترام کرده است و هر کس فاطمه را خوشنود نماید مرا خوشنود کرده است و هر کس فاطمه را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است؟.

هر دو نفرشان اعتراف کردند: آری ما از رسول خدا اینگونه شنیده‌ایم.

نعم سمعناه من رسول الله صلی الله علیه وسلم.

سپس صدیقه طاهره فرمود:

فإنی أشهد الله وملائکته أنکما أسخطتمانی وما أرضیتمانی ولئن لقیت النبی لأشکونکما إلیه.

پس من خدا و فرشتگان را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا اذیت و ناراحت کرده‌اید و در ملاقات با پدرم از شما دو نفر شکایت خواهم کرد.

به این نیز بسنده نکرده و فرمود:

والله لأدعون الله علیک فی کل صلاه أصلیها.

به خدا قسم پس از هر نماز بر شما نفرین خواهم کرد.

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای۲۷۶هـ)، *الإمامه والسیاسه*، ج ۱، ص ۱۷، باب کیف کانت بیعه علی رضی الله عنه، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت – ۱۴۱۸هـ – ۱۹۹۷م.

با این حال چگونه می‌توان باور کرد که صدیقه شهیده سلام الله علیها از آن دو راضی شده باشد؟ آیا روایت بخاری مقدم است یا روایت بیهقی؛ آن هم روایت شخصی که دشمن امیرمؤمنان علیه السلام محسوب می شده و خود نیز شاهد ماجرا نبوده است؟

ثالثاً: اگر فاطمه زهرا سلام الله علیها از آن دو نفر راضی شده بود، چرا وصیت کرد که او را شبانه دفن کنند و هیچ یک از کسانی را که به وی ستم روا داشته‌اند، برای تشییع جنازه و نماز خبر نکنند؟

محمد بن اسماعیل بخاری می‌نویسد:

وَعَاشَتْ بَعْدَ النبی صلی الله علیه وسلم سِتَّه أَشْهُرٍ فلما تُوُفِّیتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِی لَیلًا ولم یؤْذِنْ بها أَبَا بَکرٍ وَصَلَّی علیها

فاطمه پس از رسول خدا شش ماه زنده بود و چون از دنیا رفت همسرش علی شبانه او را دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد و خودش بر بدن فاطمه نماز خواند.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای۲۵۶هـ)، *صحیح البخاری*، ج ۴، ص ۱۵۴۹، ح۳۹۹۸، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه – بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۷ – ۱۹۸۷.

ابن قتیبه دینوری در تأویل مختلف الحدیث می‌نویسد:

وقد طالبت فاطمه رضی الله عنها أبا بکر رضی الله عنه بمیراث أبیها رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما لم یعطها إیاه حلفت لا تکلمه أبدا وأوصت أن تدفن لیلا لئلا یحضرها فدفنت لیلا

فاطمه از ابوبکر میراث پدرش رسول خدا را درخواست نمود و چون ابوبکر سرپیچی کرد سوگند یاد کرد که دیگر با وی سخن نگوید و وصیت کرد شبانه او را دفن کنند تا ابوبکر در تشییعش شرکت نکند.

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای۲۷۶هـ)، *تأویل مختلف الحدیث*، ج ۱، ص ۳۰۰، تحقیق: محمد زهری النجار، ناشر: دار الجیل، بیروت، ۱۳۹۳، ۱۹۷۲.

و عبد الرزاق صنعانی می‌نویسد:

عن بن جریج وعمرو بن دینار أن حسن بن محمد أخبره أن فاطمه بنت النبی صلی الله علیه و سلم دفنت باللیل قال فر بها علی من أبی بکر أن یصلی علیها کان بینهما شیء

از حسن بن محمد نقل است که گفت: فاطمه دختر پیامبر شب دفن شد تا ابوبکر بر پیکرش نماز نخواند؛ زیرا کدورتی بین آن دو وجود داشت.

و در ادامه نیز می‌گوید:

عن بن عیینه عن عمرو بن دینار عن حسن بن محمد مثله الا أنه قال اوصته بذلک.

از حسن بن محمد نیز همانند روایت پیشین نقل شده است؛ الا این که در این روایت گفته شده: فاطمه بر دفن شبانه وصیت کرد.

الصنعانی، ابوبکر عبد الرزاق بن همام (متوفای۲۱۱هـ)، *المصنف*، ج ۳، ص ۵۲۱، ح ۶۵۵۴ و ح ۶۵۵۵، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب الإسلامی – بیروت، الطبعه: الثانیه، ۱۴۰۳هـ

البته ممکن است که کسی بگوید: ابوبکر بعدا پشیمان شد و توبه کرد، در پاسخ باید گفت: توبه زمانی مفید و ارزشمند است که همراه با ندامتی بر خواسته از عمق وجود آدمی باشد و از طرفی گذشته را هم جبران نماید به این معنی که شخص توبه کننده حقوق تضییع شده را؛ چه الهی باشد و چه مردمی‌تمام آن را جبران نماید.

حال پرسش ما این است که آیا ابوبکر فدک را به صدیقه طاهره بازگرداند تا توبه‌اش توبه نصوح باشد و در نزد خداوند پذیرفته شود؟

نتیجه:

خشم فاطمه از شیخین تا واپسین لحظات زندگی‌اش و عدم رضایت از آن دو، از مسائلی است که در صحیح‌ترین کتاب اهل سنت پس از قرآن وارد شده و روایت بیهقی که از آن استفاده کسب رضایت فاطمه شده است، به دلیل وجود یک ناصبی در سلسله سند آن، اعتبار ندارد.

آیا ابوبکر بر پیکر حضرت زهرا (سلام الله علیها) نماز خوانده است؟

پاسخ اجمالی

با جستجویی که در منابع اهل سنت انجام شد، حدود پنج روایت با این عبارات: «فتقدم ابوبکر فصلی علیها فکبر علیها أربعا، صلی علیها ابوبکر، صَلَّى أَبُو بَكرٍ الصِّدِّيقُ عَلَى فَاطِمَه بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، وکبر ابوبکر علی فاطمه أربعا» بیانگر این نکته هستند که ابوبکر بر پیکر حضرت زهرا (سلام الله علیها) نماز خوانده است.

اما این روایات از نظر سند ضعیف هستند و در نتیجه حجت نیستند.

از طرف دیگر در مقابل این روایات، روایات صحیح بخاری و مسلم قرار دارند که تصریح می‌کنند، حضرت زهرا (سلام الله علیها) تا آخر عمر با ابوبکر قهر بودند و با او صحبت نکردند: فَغَضِبَتْ فَاطِمَه بِنْتُ رسول اللَّهِ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكرٍ فلم تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حتى تُوُفِّيتْ ، و هنگامی‌که از دنیا رفتند، امیر مؤمنان علیه السلام در مراسم تجهیز و تشییع دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آنها را با خبر نکردند و خود آن حضرت بر بدنش نماز خواند و دفن کردند:

فلما تُوُفِّيتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِي لَيلًا ولم يؤْذِنْ بها أَبَا بَكرٍ وَصَلَّى عليها...

این روایت صحیح بر روایات ضعیف دیگر مقدم است و ثابت می شود که ابوبکر بر بدن ایشان نماز نخوانده است و تا آخر عمر آن حضرت از دست وی ناراحت و ناراضی بوده‌اند.

و از طرف سوم، بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت تصریح نموده‌اند که ابوبکر بر بدن آن حضرت نماز نخوانده است.

پاسخ تفصیلی:

در این بخش، ابتدا روایات اهل سنت و پس از آن سخنان علمای آنها را در موضوع مورد بحث، بررسی می‌نماییم.

الف: بررسی روایات اهل سنت

روایات اهل سنت در این موضوع، دو دسته هستند:

۱. روایاتی که می‌گویند ابوبکر بر آن حضرت نماز گزارده است. (سند همه آنها ضعیف هستند و ضعف سند آنها اثبات خواهد شد)

۲. روایاتی که تصریح می‌کنند بنا به وصیت حضرت زهرا (سلام الله علیها)، امیرمؤمنان شبانه بدن مطهر ایشان را تجهیز نموده و به خاک سپردند. (سند آنها صحیح است)

به اقتضای روش تحقیق، هر دو دسته را بررسی نماییم تا نتیجه عادلانه و صحیح به دست آید.

دسته اول، نماز ابوبکر بر بدن حضرت زهرا (سلام الله علیها)

روایت اول: مالک بن انس از امام صادق علیه السلام

یکی از روایات موضوع بحث را، ابن عدی در کتاب «الکامل فی الضعفاء» از مالک بن انس با سند و متن ذیل نقل کرده است:

ثنا محمد بن هارون بن حسان البرقی بمصر ثنا محمد بن الولید بن أبان ثنا محمد بن عبد الله القدامی کذا قال وإنما هو عبد الله بن محمد القدامی قال مالک بن أنس أخبرنا عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جده قال توفیت فاطمه بنت ر سول الله صلی الله علیه وسلم لیلا فجاء ابوبکر وعمر وعثمان وطلحه والزبیر وسعید وجماعه کثیر سماهم مالک فقال ابوبکر لعلی تقدم فصل علیها قال لا والله لا تقدمت وأنت خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فتقدم ابوبکر فصلی علیها فکبر علیها أربعا ودفنها لیلا.

قال الشیخ وهذه الأحادیث التی أملیتها عن مالک بن أنس فی الموطأ ولا أعلم رواها عن مالک غیر عبد الله بن محمد بن ربیعه هذا

مالک از امام صادق علیه السلام از پدرش و ایشان از پدرش علی بن الحسین علیه السلام نقل کرده که فرمود: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله شب از دنیا رفت، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر سعید و بسیاری از افراد که مالک آنها را نام برده، حاضر شدند. ابوبکر به علی [علیه السلام] گفت: جلو بایست و بر فاطمه نماز بگزار. علی علیه السلام فرمود: نه به خدا ! از تو پیشی نمی‌گیرم در حالی که تو جانشین رسول خدا هستی. روای می‌گوید: ابوبکر بر بدن حضرت زهرا نماز خواند و بر او چهار تکبیر گفت و فاطمه را شبانه دفن کردند.

مصنف کتاب گفته است: این روایاتی را که من از مالک بن انس در موطأ بود، نوشتم و می‌دانم که جز عبد الله بن محمد بن ربیعه کسی دیگر آنها را روایت نکرده است.

الجرجانی، عبدالله بن عدی بن عبدالله بن محمد أبو أحمد (متوفای۳۶۵ هـــــ)، الکامل فی ضـــعفاء الرجال، ج ۴، ص۲۵۸، تحقیق: یحیی مختار غزاوی، دار النشر: دار الفکر – بیروت، الطبعه: الثالثه۱۴۰۹ - ۱۹۸۸

پاسخ اول؛ سند روایت ضعیف است

نخستین پاسخ این که سند این روایت ضعیف است؛ چرا که در سند آن «عبد الله بن محمد بن قدامی» از نظر علمای رجال اهل سنت تضعیف شده است. برای اثبات این مطلب سخنان علمای رجال را درباره ایشان نقل می‌کنیم:

۱. شمس الدین ذهبی

ذهبی از علمای بزرگ رجال اهل سنت، وی را یکی از ضعفاء ذکر کرده است:

۴۵۴۹ (۴۷۸۸) عبد الله بن محمد بن ربیعه بن القدامی آلم صیصی أحد الضعفاء أتی عن مالک بم صائب (منها) عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جده قال توفیت فاطمه لیلا فجاء ابوبکر وعمر وجماعه کثیره فقال ابوبکر لعلی تقدم فصـــل قال والله لا تقدمت وأنت خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم فتقدم ابوبکر وکبر أربعا.

عبد الله بن محمد بن ربیعه قدامی مصیصی، یکی از ضعفاء است که از مالک مصائبی را نقل کرده است. یکی از آنها روایت امام صادق علیه السلام از پدر و جدش است که فرمود: فاطمه شبانه وفات یافت ...

الذهبی الشافعی، شمس الدین ابوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای۷۴۸ هـ)، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۴، ص۱۸۰، تحقیق: الشیخ علی محمد معوض والشیخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۹۹۵م.

۲. ابن حجر عسقلانی:

ابن حجر نیز در کتاب «الاصابه» بعد از نقل روایت، تصریح می‌کند که این روایت را برخی از روایان متروک از مالک نقل کرده و دارقطنی و ابن عدی روایت او را وهن دانسته‌اند.

وقد رَوَی بعض المتروکین عن مالک عن جعفر بن محمد عن أبیه نحوه ووهاه الدارقطنی وابن عدی.

برخی متروکین این روایت را از مالک از جعفر بن محمد از پدرش همانند این روایت را نقل کرده و دارقطنی و ابن عدی آن را وهن دانسته‌اند.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای۸۵۲هـ)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص۵۸، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۲م.

۳. تضعیف ابن عدی:

ابن عدی صاحب کتاب «الکامل فی الضعفاء» بعد از نقل همین روایت و چند روایت دیگر، درباره روایات عبد الله بن محمد قدامی می‌نویسد:

وعامه حدیثه غیر محفوظه وهو ضعیف علی ما تبین لی من روایاته واضطرابه فیها ولم أر للمتقدمین فیه کلاما فأذکره.

بنابر آنچه از روایات این فرد و اضطراب روایاتش برای من روشن شده، عموم روایات وی (عبد الله بن محمد قدامی) محفوظ و ثابت نیست (و ضعیف است)؛ در کلمات گذشتگان چیزی درباره او نیافتم که ذکر کنم.

الجرجانی، عبدالله بن عدی بن عبدالله بن محمد أبو أحمد (متوفای۳۶۵ هـ)، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۴، ص۲۵۸، تحقیق: یحیی مختار غزاوی، دار النشر: دار الفکر – بیروت، الطبعه: الثالثه۱۴۰۹ - ۱۹۸۸

۴. ابن طاهر مقدسی:

مقدسی در کتاب «ذخیره الحفاظ» بعد از نقل روایت، تصریح می‌کند که عبد الله بن محمد قدامی ضعیف است:

۲۴۹۳ - حدیث : توفیت فاطمه بنت رسول الله لیلاً ، وجاء ابوبکر ، وعمر ، وعثمان ، وطلحه ، ... رواه عبد الله بن محمد القدامی : عن مالک بن أنس ، عن جفعر بن محمد عن أبیه ، عن جده قال : توفیت . ولم یروه عن مالک غیر القدامی وهو ضعیف .

این روایت را عبد الله بن محمد قدامی‌از مالک بن انس .... روایت کرده ... و او ضعیف است.

المقدسی، مطهر بن طاهر (متوفای۵۰۷ هـ)، ذخیره الحفاظ، ج۲، ص۱۱۷۲، تحقیق: د.عبد الرحمن الفریوائی، ناشر: دار السلف - الریاض، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۶ هـ -۱۹۹۶م.

۵. حاکم نیشابوری:

وی نیز تصریح می‌کند که عبد الله بن محمد احادیث جعلی از مالک نقل می‌کند:

۹۲ عبد الله بن محمد بن ربیعه القدامی روی عن مالک أنس وإبراهیم بن سعد أحادیث موضوعه.

عبد الله بن محمد بن ربیعه قدامی، از مالک بن انس و ابراهیم بن سعید روایات ساختگی را نقل کرده است.

الحاکم النیسابوری، محمد بن عبد الله بن حمدویه أبو عبد الله (متوفای ۴۰۵ هـــ) ، المدخل إلی الصحیح ، ج ۱، ص۱۵۲، تحقیق : د. ربیع هادی عمیر المدخلی، دار النشر : مؤسسه الرساله – بیروت، الطبعه : الأولی ، ۱۴۰۴

ابو یعلی قزوینی نیز می‌گوید:

(۱۳۴) عبد الله بن محمد بن ربیعه القدامی‌آلمصیصی یروی عن مالک وهو ضعیف یأتی بالمناکیر وما لا یتابع علیه.

عبد الله بن محمد قدامی‌آز مالک روایت کرده، او ضعیف است و روایات منکر و آنچه را قابل پیروی نیست نقل کرده است.

الخلیلی القزوینی، الخلیل بن عبد الله بن أحمد أبو یعلی (متوفای۴۴۶هـــ)، الإرشاد فی معرفه علماء الحدیث، ج۱، ص۲۸۰، تحقیق : د. محمد سعید عمر إدریس، دار النشر: مکتبه الرشد – الریاض، الطبعه : الأولی۱۴۰۹

ابن جزری تصریح نموده که وی اخبار را وارونه می‌کرده است:

عبد الله بن محمد بن ربیعه القدامی‌آلمصیصی روی عن مالک وإبراهیم بن سعد ... وکان یقلب الأخبار لا یحتج به.

عبد الله بن محمد قدامی ... روایات را وارونه می‌کرد و به روایات او احتجاج نمی‌شود.

الشیبانی الجزری، أبو الحسن علی بن أبی الکرم محمد بن محمد (متوفای۶۳۰هـــ)، اللباب فی تهذیب الأنساب، ج۳، ص۱۹، دار النشر: دار صادر – بیروت – ۱۴۰۰هـ – ۱۹۸۰م

پاسخ دوم: این روایت مغایر با روایت صحیح است

محب الدین طبری بعد از نقل روایت، در کتاب «الریاض النضره فی مناقب العشره ، این گونه پاسخ می‌دهد که این روایت با روایت صحیح دیگری که تصریح می‌کند امیر مؤمنان علیه السلام تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرده بود، منافات دارد؛ زیرا در این صورت امیر مؤمنان علیه السلام چگونه اجازه می‌دهد کسی که غاصب حق اوست، بر پیکر همسرش نماز بخواند:

وهذا مغایر لما جاء فی الصحیح فإنه ورد فی الصحیح أن علیا لم یبایع أبا بکر حتی ماتت فاطمه وطریان هذا مع عدم البیعه یبعد فی الظاهر والغالب وإن جاز أن یکونوا لما سمعوا بموتها حضروها فاتفق ذلک ثم بایع بعده.

این روایت با آنچه در صحیح بخاری آمده مغایر است، زیرا در روایت صحیح آمده است که (حضرت) علی (علیه السلام) تا زمانی که (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) از دنیا نرفت، با ابوبکر بیعت نکرد و طرح کردن این مطلب با این که علی (علیه السلام) بیعت نکرده بود، در ظاهر و غالبا بعید به نظر می‌رسد؛ هر چند جایز است که بگوییم هنگامی‌که ابوبکر و عمر خبر وفات (حضرت) فاطمه را شنیدند، حاضر شدند و پس از آن، (حضرت) علی (علیه السلام) با وی بعیت کرد.

الطبری، ابوجعفر محب الدین أحمد بن عبد الله بن محمد (متوفای۶۹۴هـ)، الریاض النضره فی مناقب العشره ، ج ۲، ص ۹۶، تحقیق: عیسی عبد الله محمد مانع الحمیری، ناشر: دار الغرب الإسلامی - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۹۹۶م.

منظور طبری از روایت صحیح این روایت بخاری و م سلم ا ست که امیر مؤمنان تا بعد از شهادت ح ضرت زهرا (سلام الله علیها) با ابوبکر بیعت نکرده بود:

حدثنا یحیی بن بُکیرٍ حدثنا اللَّیثُ عن عُقَیلٍ عن بن شِهَابٍ عن عُرْوَه عن عَائِ شَه أَنَّ فَاطِمَه علیها ال سَّلَام بِنْتَ النبی صلی الله علیه وسلم أَرْسَلَتْ إلی أبی بَکرٍ تَسْأَلُهُ مِیرَاثَهَا. ...

فَوَجَدَتْ فَاطِمَه علی أبی بَکرٍ فی ذلک فَهَجَرَتْهُ فلم تُکَلِّمْهُ حتی تُوُفِّیتْ وَعَا شَتْ بَعْدَ النبی صلی الله علیه و سلم سِتَّه أَشْهُرٍ فلما تُوُفِّیتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِی لَیلًا ولم یؤْذِنْ بها أَبَا بَکرٍ وَ صَلَّی علیها وکان لِعَلِی من الناس وَجْهٌ حَیاه فَاطِمَه فلما تُوُفِّیتْ ا سْتَنْکرَ عَلِی وُجُوهَ الناس فَالْتَمَسَ مُصَالَحَه أبی بَکرٍ وَمُبَایعَتَهُ ولم یکنْ یبَایعُ تِلْک الْأَشْهُرَ.

ح ضرت فاطمه [سلام الله علیها] بر ابوبکر غ ضب نمود و با وی قهر کرد و تا پایان عمر با او سخنی نگفت. و بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله شش ماه بیشتر زندگی نکرد. وقتی حضرت فاطمه [سلام الله علیها] از دنیا رفت، شوهرش شبانه او را دفن کرد و ابوبکر را خبر نساخت و خود بر او نماز خواند. تا حضرت فاطمه [سلام الله علیها] زنده بود، علی [علیه السلام] در میان مردم احترام دا شت؛ اما وقتی ح ضرت فاطمه [سلام الله علیها] از دنیا رفت، مردم از او روی گرداندند و این جا بود که خواستند حضرت علی [علیه السلام] با ابوبکر مصالحه و بیعت کند. علی [علیه السلام] در این شش ماه که حضرت فاطمه [سلام الله علیها] زنده بود، با ابوبکر بیعت نکرد.

البخاری الجعفی، ابوعبدالله محمد بن إ سماعیل (متوفای۲۵۶هـــــ)، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹، ح۳۹۹۸، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه - بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

این روایت در صحیح مسلم ج۳ ، ص۱۳۸۰، ح۱۷۵۹ نیز آمده است.

ابن حجر عسقلانی در شرح این روایت می‌نویسد امیرالمؤمنین علیه السلام بیش از شش ماه بیعت نکردند:

فلما ماتت واستمر علی عدم الحضور عند أبی بکر.

فتح الباری ج ۷، ص ۴۹۴، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی الوفاه: ۸۵۲ ، دار النشر : دار المعرفه - بیروت ، تحقیق : محب الدین الخطیب

هنگامی‌که حضرت زهرا [سلام الله علیها] از دنیا رفتند، امیرمؤمنان علیه السلام برای بیعت نزد ابوبکر نرفت.

لازم به ذکر است که غضب حضرت فقط به خاطر غصب فدک نبوده بلکه به خاطر غصب خلافت و غصب فدک و غصب خمس خیبر و غصب وجوهات مدینه بوده است.

روایت دوم: شعبی:

ابن سعد در کتاب «الطبقات الکبری»، دو روایت دیگر را در این موضوع نقل کرده و روایت نخست که از شعبی نقل شده، این است:

أخبرنا محمد بن عمر حدثنا قیس بن الربیع عن مجالد عن الشعبی قال صلی علیها ابوبکر رضی الله عنه.

شعبی می‌گوید: بر [فاطمه زهرا سلام الله علیها] ابوبکر نماز برگزار کرد.

البصری الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله (متوفای۲۳۰ هـ)، الطبقات الکبری ، ج ۸، ص ۲۹، دار النشر : دار صادر - بیروت ، طبق برنامه الجامع الکبیر

پاسخ: سند این روایت ضعیف است

ابن حجر در کتاب «الا صابه» بعد از نقل روایت، این طریق را ضعیف می‌داند و تصریح می‌کند که شعبی ضعیف است و علاوه بر آن، سند روایت نیز منقطع می‌باشد:

وروی الواقدی عن طریق الشعبی قال صلی ابوبکر علی فاطمه وهذا فیه ضعف وانقطاع.

واقدی از طریق شعبی روایت کرده که ابوبکر بر فاطمه نماز خواند. در این روایت ضعف وجود دارد و سندش نیز منقطع است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای۸۵۲هـ)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۵۸، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۲م.

بیهقی روایت دیگری را از شعبی نقل کرده که امیرمؤمنان علیه السلام از بازوان ابوبکر گرفت و او را برای نماز خواندن جلو انداخت.

اما خود بیهقی در پایان این روایت را رد کرده و می‌گوید: صحیح این است که به نقل عایشه در قضیه میراث هنگامی‌که فاطمه وفات یافت، علی بن ابی طالب علیه السلام ابوبکر را با خبر نساخت و خود بر بدن او نماز خواند.

متن هر دو روایت این است:

۶۶۸۷ فَأَخْبَرَنَا فَأَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ ، ثنا ابوبکر أَحْمَدُ بْنُ كَامِلِ بْنِ خَلَفِ بْنِ شَجَرَةَ الْقَاضِی ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ أَبِی شَیْبَةَ ، ثنا عَوْنُ بْنُ سَلامٍ ، ثنا سَوَّارُ بْنُ مُصْعَبٍ ، عَنْ مُجَالِدٍ ، عَنِ الشَّعْبِی ، أَنَّ فَاطِمَةَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهَا ، لَمَّا مَاتَتْ دَفَنَهَا عَلِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ لَیلا ، وَأَخَذَ بِضَبْعَی أَبِی بَكْرٍ الصِّدِّیقِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَدَّمَهُ یعْنِی فِی الصَّلاه عَلَیهَا ، كذَا رُوِی بِهَذَا الإِسْنَادِ وَالصَّحِیحُ.

۶۶۸۸ عن بن شهاب الزهری عن عروه عن عائشه رضی الله عنها فی قصه المیراث أن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم عاشت بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم سته أشهر فلما توفیت دفنها علی بن أبی طالب رضی الله عنهما لیلا ولم یؤذن بها أبا بکر رضی الله عنه وصلی علیها علی رضی الله عنه .

شـبعی می‌گوید: هنگامی‌فاطمه [سـلام الله علیها] از دنیا رفت، علی [علیه السـلام] او را شـبانه دفن کرد و از بازوان ابوبکر گرفت و او را برای نماز خواندن بر بدن آن حضرت جلو انداخت. همچنین با این سند نقل شده است، روایت صحیح از ابن شهاب از عروه از عایشه در قضیه طلب میراث نقل شده است که فاطمه دختر رسول خدا بعد از آن حضرت شش ماه زندگی کرد و هنگامی‌که وفات یافت علی بن ابی طالب [علیه السلام] او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را با خبر نساخت و علی [علیه السلام] بر او نماز خواند.

البیهقی أحمد بن الحسین بن علی بن موسی ابوبکر (متوفای ۴۵۸ هـ) ، سنن البیهقی الکبری ج ۴، ص ۲۹، تحقیق : محمد عبد القادر عطا، دار النشر : مکتبه دار الباز – مکه المکرمه – ۱۴۱۴ – ۱۹۹۴ ، طبق برنامه الجامع الکبیر

در برخی از چاپ‌های این کتاب کلمه «والصحیح» با عبارت روایت بعدی متصل است.

... کذا روی بهذا الاسناد والصحیح عن ابن شهاب الزهری عن عروه عن عائشه رضی الله عنها فی قصه المیراث. ...

السنن الکبری للبیهقی – (ج ۴ / ص ۲۹)، ناشر : دار الفکر ، طبق مکتبه اهل البیت.

این مطلب نشان می‌دهد که بیهقی روایت شعبی را قبول ندارد لذا به نظر او قول صحیح این است که ابوبکر نماز نخوانده است:

روایت سوم: حماد عن ابراهیم

ابن سعد روایت دیگری را از طریق «ابراهیم بن محمد بن حاطب» نقل کرده است:

أَخْبَرَنَا شَبَابَه بْنُ سَوَّارٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الأَعْلَى بْنُ أَبِي الْمُسَاوِرِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: صَلَّى ابوبکر الصِّدِّيقُ عَلَى فَاطِمَه بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم فَكَبَّرَ عَلَيْهَا أَرْبَعًا.

ابراهیم می‌گوید: ابوبکر صدیق بر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز خواند و بر ایشان چهار تکبیر گفت.

البصری الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله (متوفای۲۳۰ هـ)، الطبقات الکبری ، ج ۸، ص ۲۹، دار النشر : دار صادر – بیروت ، طبق برنامه الجامع الکبیر

پاسخ : سند روایت ضعیف است

در سند این روایت «عبد الاعلی ابن ابی المساور» وجود دارد که علمای رجال اهل سنت وی را به شدت تضعیف کرده‌اند و در نتیجه به روایت او نمی‌شود استدلال کرد. مزی از علمای رجال در شرح حال او چنین می‌نویسد:

عبدالاعلی بن أبی المساور الزُّهْرِی ، مولاهم ، أبو مسعود الجرار – بالراء المهمله المکرره – الکوفی ، نزیل المدائن.

رَوَى عَن : إبراهیم بن محمد بن حاطب ، وثابت بن أبی صفیه الثمالی ، وحماد بن أبی سُلَیمان ،... قال الحافظ ابوبکر الخطیب: وقد روی غیر واحد، عن یحیی ابن مَعِین الطعن علیه ، وسوء القول فیه.

وَقَال عَباس الدُّورِی، وإبراهیم بن عَبد الله بن الجنید، عن یحیی بن مَعِین: لیس بشیءٍ، زاد إبراهیم: کذاب.

وَقَال المفضل بن غسان الغلابی ، عن یحیی بن مَعِین : لیس بثقه. وَقَال محمد بن عثمان بن أبی شَیبَه ، عن علی بن المدینی : ضعیف ، لیس بشیءٍ. وَقَال محمد بن عَبد الله بن عمار الموصلی : ضعیف ، لیس بحجه. وَقَال أبو زُرْعَه : ضعیف جدا. وَقَال أبو حاتم : ضعیف الحدیث ، شبه المتروک. قَال البُخارِی : منکر الحدیث. وَقَال أبو داود : لیس بشیءٍ. وَقَال النَّسائی : متروک الحدیث.

خطیب بغدادی گفته: بسیاری از ابن معین نقل کرده که وی بر او طعن وارد کرده و درباره‌اش بد گفته است. عباس دوری، ابراهیم بن عبد الله از یحیی بن معین نقل کرده که روایت او چیزی نیست، ابراهیم اضافه کرده که او دروغگو است. مفضل بن غسان از یحیی بن معین نقل کرده که وی موثق نیست. به نقل محمد بن عثمان علی بن مدینی او را ضعیف دانسته و روایتش را بی‌ارزش می‌داند. محمد بن عبد الله موصلی گفته: وی ضعیف است روایتش حجت نیست. ابو زرعه گفته: او جدا ضعیف است. ابو حاتم نیز وی را ضعیف الحدیث و شبیه متروک الحدیث می‌داند. بخاری گفته: او منکر الحدیث است. نسائی وی را متروک الحدیث می‌داند.

المزی، ابوالحجاج یوسف بن الزکی عبدالرحمن (متوفای۷۴۲هـ)، تهذیب الکمال، ج ۱۶، صص۳۶۶ – ۳۶۸، تحقیق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسه الرساله - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۰هـ – ۱۹۸۰م.

ابن جوزی تضعیفات برخی دیگر را نیز درباره وی آورده است:

۱۸۰۹ عبد الأعلی بن أبی المساور أبو مسعود الجرار الکوفی ... وقال ابن نمیر والنسائی وعلی بن الجنید متروک الحدیث وقال البخاری منکر الحدیث وقال أبو زرعه ضعیف جدا وقال الدارقطنیضعیف وقال ابن عدی حدیثه لا یتابعه علیه الثقات.

ابن نمیر، نسائی و علی بن جنید گفته‌اند: وی متروک الحدیث است. بخاری گفته: او منکر الحدیث است. ... دارقطنی گفته: ضعیف است. ابن عدی گفته: افرادثقه از روایتش پیروی نمی‌کردند.

ابن الجوزی، عبد الرحمن بن علی بن محمد، أبو الفرج (متوفای۵۷۹هـ)، الضعفاء والمتروکین، ج ۲، ص ۸۱، تحقیق: عبد الله القاضی، دار النشر: دار الکتب العلمیه – بیروت، الطبعه : الأولی ۱۴۰۶

روایت چهارم: از ابن عباس

ابو نعیم اصفهانی در کتاب «حلیه الأولیاء وطبقات الأصفیاء»، روایت دیگری از ابن عباس نقل کرده که وی می‌گوید: ابوبکر در نماز بر حضرت زهرا (سلام الله علیها) چهار تکبیر گفته است؛ پس این روایت نشان می‌دهد که ابوبکر بر بدن آن حضرت نماز گزارده است. متن روایت با این سند نقل شده است:

حدثنا عبدالله بن محمد بن جعفر ثنا محمد بن عبدالله رشته ثنا شیبان ابن فروخ ثنا محمد بن زیاد عن میمون بن مهران عن ابن عباس ... کبر ابوبکر علی فاطمه أربعا وکبر عمر علی أبی بکر أربعا وکبر صهیب علی عمر أربعا.

ابن عباس می‌گوید: ... ابوبکر بر فاطمه چهار تکبیر گفت. عمر بر ابوبکر و صهیب بر عمر چهار تکبیر گفتند.

الأصبهانی، ابونعیم أحمد بن عبد الله (متوفای۴۳۰هـ)، حلیه الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ج۴، ص۹۶، ناشر: دار الکتاب العربی - بیروت، الطبعه: الرابعه، ۱۴۰۵هـ

پاسخ: سند روایت ضعیف است

در سند این روایت، محمد بن زیاد یشکری است که از سوی علمای رجال اهل سنت تضعیف شده است. ابن ابی حاتم در ابتدا این شخص را معرفی کرده و تصریح می‌کند که وی روایات را جعل می‌کرده است:

محمد بن زیاد الجزری الیشکری الحنفی یروی عن میمون بن مهران روی عنه العراقیون کان ممن یضع الحدیث علی الثقات ویأتی عن الأثبات بالأشیاء المعضلات لا یحل ذکره فی الکتب إلا علی جهه القدح ولا الروایه عنه إلا علی سبیل الاعتبار عند أهل الصناعه خصوصا دون غیرهم و...

محمد بن زیاد جزری یشکری حنفی، از میمون بن مهران روایت می‌کند و عراقیون از او روایت کرده‌اند. او از افرادی بود که روایت جعل می‌کرد و به افراد ثقه نسبت می‌داد و از افراد موثق معضلاتی نقل می‌کرد که ذکرش در کتاب‌ها جایز نیست، مگر این که برای قدح و ایراد وارد کردن با شد . و روایت از وی جایز نیست مگر برای عبرت گرفتن از آن برای اهل فن نه غیر آنها.

و در پایان این روایتش را نیز ذکر کرده است.

التمیمی‌آلبستی، الإمام محمد بن حیان بن أحمد بن أبی حاتم (متوفای۳۵۴هـ)، المجروحین من المحدثین والضعفاء والمتروکین، ج ۲، ص۲۵۰، تحقیق: محمود إبراهیم زاید، دار النشر: دار الوعی- حلب ، الطبعه: الأولی ۱۳۹۶هـ

شمس الدین ذهبی نیز تضعیفات علمای رجال اهل سنت را درباره وی ذکر کرده است:

محمد بن زیاد (ت) الیشکری المیمونی الطحان یروی عن میمون بن مهران وغیره وعنه شیبان بن فروخ وعقبه بن مکرم وجماعه قال أحمد کذاب أعور یضع الحدیث وروی إبراهیم بن الجنید وغیره عن ابن معین کذاب وقال ابن المدینی رمیت بما کتبت عنه وضعفه جدا وقال أبو زرعه کان یکذب وقال الدارقطنی کذاب.

محمد بن زیاد یشکری ... از میمون بن مهران و غیر او روایت کرده و از او شیبان بن فروخ و عقبه بن مکرم و گروهی روایت کرده‌اند. احمد حنبل می‌گوید: او فردی بسیار دروغگو یک چشمی بود که روایت جعل می‌کرد. ابراهیم بن جنید و غیر او از ابن معین نقل کرده که گفته: محمد بن زیاد بسیار اهل دروغ بود. ابن مدینی نیز او را به شدت تضعیف می‌کند و می‌گوید هر روایتی که از او نوشته بودم، دور ریختم. ابو زرعه گفت: او همیشه دروغ می‌گفت. دار قطنی نیز گفته است او بسیار درغگو بود.

الذهبی الشافعی، شمس الدین ابوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای۷۴۸ هـ)، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۶، ص۱۵۴، تحقیق: الشیخ علی محمد معوض والشیخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۹۹۵م.

بنابراین، محمد بن زیاد در این روایت به شدت تضعیف شده و از این جهت روایت از اعتبار ساقط و استدلال به آن صحیح نیست.

روایت پنجم: از عبد الله بن عمر

نور الدین هیثمی‌در کتاب «بغیه الباحث عن زوائد مسند الحارث»، نظیر این روایت را از عبد الله بن عمر نقل کرده است:

۲۷۲ـــــ حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ حَمْزَه حَدَّثَنَا فُرَاتُ بْنُ السَّـائِبِ حَدَّثَنَا مَيمُونُ بْنُ مِهْرَانَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ قَالَ ... كَبَّرَ ابوبكر عَلَى فَاطِمَه أَرْبَعًا ...

عبد الله بن عمر می‌گوید: ... ابوبکر بر (پیکر مطهر حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) چهار بار تکبیر گفت ...

الهیثمی، الحارث بن أبی أ سامه / الحافظ نور الدین (متوفای۲۸۲هـــــ)، بغیه الباحث عن زوائد م سند الحارث، ج ۱، ص۳۷۱ ، تحقیق: د. حسین أحمد صالح الباکری، دار النشر: مرکز خدمه السنه والسیره النبویه – المدینه المنوره ، الطبعه: الأولی ۱۴۱۳ – ۱۹۹۲

پاسخ: روایت از نظر سند ضعیف است

در سند آن «فرات بن سائب» قرار دارد و او از نظر علمای رجال اهل سنت ضعیف است. ابن حجر عسقلانی بعد از این که فرات بن سائب را شاگرد میمون بن مهران ذکر کرده، اقوال علمای رجال اهل سنت را درباره وی آورده است:

فرات بن السائب أبو سليمان وقيل أبو المعلى الجزرى عن ميمون بن مهران ..

قال البخارى منكر الحديث وقال يحيى بن معين ليس بشىء وقال الدارقطنى وغيره متروك. ...

وقال أبو حاتم الرازى ضعيف الحديث منكر الحديث وقال الساجى تركوه وقال النسائى متروك الحديث وقال عباس عن يحيى بن معين منكر الحديث وقال أبو أحمد الحاكم ذاهب الحديث وقال بن عدى له أحاديث غير محفوظه وعن ميمون مناكير.

فرات بن سـائب کنیه‌اش ابو سـلیمان و برخی گفته ابو المعلی جزری اسـت که از میمون بن مهران روایت می‌کند. بخاری گفته: او منکر الحدیث اسـت. یحیی بن معین گفته: او ارزشـی ندارد . دارقطنی و غیر او گفته‌اند که فرات بن سـائب متروک الحدیث است.

ابو حاتم رازی گفته: وی ضـعیف و منکر الحدیث اسـت. سـاجی گفته: علما او را ترک کرده‌اند. نسـائی گفته: وی متروک الحدیث ا ست. یحیی بن معین گفته: منکر الحدیث ا ست. حاکم نی شابوری گفته: روایت او از درجه اعتبار ساقط ا ست. ابن عدی گفته: او روایاتی نقل می‌نماید که ثابت نیست و از میمون روایات منکر نقل می‌کرد.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای۸۵۲ هـــ)، لسان المیزان، ج ۴، ص۴۳۰، تحقیق: دائره المعرف النظامیه – الهند، ناشر: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات – بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۶هـ — ۱۹۸۶م.

نتیجه:

با بررسی که در اسناد روایات فوق انجام شد، روشن می‌شود که این روایات ضعیف و از نظر سند مخدوش است.

دسته دوم؛ نفی نماز ابوبکر بر بدن حضرت زهرا (سلام الله علیها) و اثبات دفن مخفیانه (سند صحیح)

د سته‌ای دیگری از روایات (که روایت صحیح نیز در میان آنها ا ست) بر خلاف د سته اول، ت صریح دارند که بنا به و صیت حضرت زهرا (سلام الله علیها)، امیرمؤمنان (علیه السلام) بدن ایشان را شبانه تجهیز نموده و به خاک سپردند.

روایت اول؛ از صحیح بخاری و مسلم

بخاری در روایت صحیح آورده است، هنگامی‌که حضرت زهرا (سلام الله علیها) از دنیا رفتند، امیر مؤمنان (علیه السلام) بدن آن حضرت را شبانه تجهیز کرد و به خاک سپرد و ابوبکر را برای مراسم غسل، نماز، تکفین و تدفین حضرت با خبر نساخت:

۳۹۹۸ حدثنا یحیی بن بُکیرٍ حدثنا اللَّیثُ عن عُقَیلٍ عن بن شِهَابٍ عن عُرْوَه عن عَائِشَه أَنَّ فَاطِمَه علیها السَّلَام بِنْتَ النبی صلی الله علیه وسلم أَرْسَلَتْ إلی أبی بَکرٍ تَسْأَلُهُ مِیرَاثَهَا من رسول اللَّهِ صلی الله علیه وسلم مِمَّا أَفَاءَ الله علیه بِالْمَدِینَه وَفَدَک وما بَقِی من خُمُسِ خَیبَرَ فقال ابوبکر إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم قال لَا نُورَثُ ما تَرَکنَا صَدَقَه إنما یأْکلُ آلُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه وسلم فی هذا الْمَالِ وَإِنِّی والله لَا أُغَیرُ شیئا من صَدَقَه رسول اللَّهِ صلی الله علیه وسلم عن حَالِهَا التی کانت علیها فی عَهْدِ رسول اللَّهِ صلی الله علیه و سلم وَلَأَعْمَلَنَّ فیها بِمَا عَمِلَ بِهِ ر سول اللَّهِ صلی الله علیه و سلم فَأَبَی ابوبکر أَنْ یدْفَعَ إلی فَاطِمَه منها شیئا فَوَجَدَتْ فَاطِمَه علی أبی بَکرٍ فی ذلک فَهَجَرَتْهُ فلم تُکلِّمْهُ حتی تُوُفِّیتْ وَعَا شَتْ بَعْدَ النبی صلی الله علیه و سلم سِتَّه أ شْهُرٍفلما تُوُفِّیتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِی لَیلًا ولم یؤْذِنْ بها أَبَا بَکرٍ وَصَلَّی علیها. ...

البخاری الجعفی، ابوعبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای۲۵۶هـ)، صحیح البخاری، ج ۴، ص۱۵۴۹، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه – بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۷ – ۱۹۸۷.

بدر الدین عینی در شرح صحیح بخاری جمله «وصلی علیها» را این گونه معنا کرده است:

أی: صلی علی، رضی الله تعالی عنه، علی فاطمه.

یعنی، علی رضی الله عنه بر فاطمه نماز خواند.

العینی الغیتابی الحنفی، بدر الدین ابومحمد محمود بن أحمد (متوفای ۸۵۵هـــ)، عمده القاری شرح صحیح البخاری، ج ۱۷، ص ۲۵۹، ناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت.

در صحیح مسلم نیز همین عبارت آمده است:

فلما تُوُفِّیتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِی بن أبی طَالِبٍ لَیلًا ولم یؤْذِنْ بها أَبَا بَکرٍ وَصَلَّی علیها عَلِی.

النیسابوری القشیری، ابوالحسین مسلم بن الحجاج (متوفای۲۶۱هـــ)، صحیح مسلم، ج ۳، ص۱۳۸۰، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت.

روایت دوم: دفن شبانه به خاطر نماز نخواندن ابوبکر بر بدن حضرت زهرا (سلام الله علیها)

عبد الرزاق صاحب کتاب «المصنف» روایت معتبر دیگری را نقل کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام حضرت زهرا (سلام الله علیها) را شبانه دفن کردند، تا ابوبکر بر آن حضرت نماز نخواند:

۶۵۵۴ عبد الرزاق عَنِ ابْنِ جُرَيجٍ، وَعَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، أَنَّ حَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ أَخْبَرَهُ، أَنَّ فَاطِمَه بِنْتَ النَّبِی صلی الله علیه و سلم دُفِنَتْ بِاللَّيلِ، قَالَ: فَرَّ بِهَا عَلِی مِنْ أَبِی بَكرٍ، أَنْ يصَلِّی عَلَيهَا، كانَ بَينَهُمَا شَیءٌ.

حسن بن محمد خبر داده است که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله شبانه دفن شد، راوی می‌گوید: علی [علیه السلام] این کار را انجام داد تا ابوبکر بر پیکر ایشان نماز نخواند؛ زیرا میان ابوبکر و فاطمه چیزی (ناراحتی) بود.

الصنعانی، ابوبکر عبد الرزاق بن همام (متوفای۲۱۱هـ)، المصنف، ج ۳، ص۵۲۱، تحقیق : حبیب الرحمن الأعظمی، دار النشر: المکتب الإسلامی – بیروت، الطبعه : الثانیه ۱۴۰۳

بررسی سند روایت

این روایت از نظر سند معتبر است و راویان آن از سوی علمای رجال اهل سنت توثیق شده‌اند:

۱. عبد الرزاق:

ذهبی وی را ابتدا معرفی کرده و پس از آن سخنان علمای رجال را درباره توثیق او نقل کرده است:

عبد الرزاق بن همام بن نافع الحافظ الکبیر ابوبکر الحمیری مولاهم الصنعانی صاحب التصانیف روی عن عبید الله بن عمر قلیلا وعن بن جریج ... قلت وثقه غیر واحد وحدیثه مخرج فی الصحاح وله ما ینفرد به ونقموا علیه التشیع وماکان یغلو فیه بل کان یحب علیا رضی الله عنه ویبغض من قاتله.

عبد الرزاق بن همام بن نافع، حافظ بزرگ (حافظ به کسی می‌گویند که صد هزار روایت حفظ باشد) ابوبکر حمیری ... از عبید الله بن عمر (به مقدار کم) و ابن جریج نقل روایت نموده است ... می‌گویم: بسیاری از علماء وی را توثیق کرده‌اند و روایات او در کتابهای شش گانه اهل سنت نقل شده است. او بعضا روایاتی دارد که به تنهایی نقل کرده ؛ علما به شیعه بودنش اشکال کرده‌اند در حالی که او در شیعه بودن غلو نکرده بلکه محبت علی رضی الله عنه را داشته و بغض کسانی داشته که با ایشان جنگ کرده‌اند.

الذهبی الشافعی، شمس الدین ابوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ)، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص۳۶۴، ناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت، الطبعه: الأولی.

مزی در کتاب تهذیب الکمال بعد از معرفی وی می‌نویسد:

وَقَال أبو زُرْعَه الدمشقی ، عَن أبی الحسن بن سمیع ، عن أحمد بن صالح المِصْرِی : قلت لأحمد بن حنبل : رأیت أحدا أحسن حدیثًا من عبد الرزاق ؟ قال : لا. قال أبو زُرْعَه : عبد الرزاق أحد من ثبت حدیثه. ...

وَقَال أبو أحمد بن عدی : ولعبد الرزاق أصناف وحدیث کثیر ، و قد رحل إلیه ثقات المسلمین وأئمتهم وکتبوا عنه ولم یروا بحدیثه بأسًا...

ابو زرعه دمشقی به نقل از ابو الحسن بن سمیع به نقل از احمد بن صالح می‌گوید: به احمد بن حنبل گفتم: آیا کسی را نیکو تر از جهت روایت از عبد الرزاق دیدی؟ گفت: نه. ابو زرعه گفته: عبد الرزاق یکی از کسانی است که روایاتش ثابت و صحیح است. ...

ابو احمد بن عدی گفته ا ست: برای عبد الرزاق روایات زیادی ا ست و افراد موثق م سلمانان و پی شوایان آنها به سوی عبد الرزاق رفته و از وی روایت نوشته‌اند و در روایت نقل کردن از وی اشکالی نداشتند.

المزی، ابوالحجاج یوسف بن الزکی عبدالرحمن (متوفای۷۴۲هـ)، تهذیب الکمال، ج ۱۸، ص۵۶ – ۶۰، تحقیق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسه الرساله - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۰هـ – ۱۹۸۰م.

ذهبی در کتاب دیگرش وی را یکی از بزرگان معرفی کرده است:

عبد الرزاق بن همام بن نافع الحافظ ابوبکر الصنعانی أحد الأعلام ..

عبد الرزاق بن همام بن نافع حافظ بزرگ، ابوبکر صنعانی یکی از بزرگان است. ...

الذهبی الشافعی، شمس الدین ابوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ)، الکاشف فی معرفه من له روایه فی الکتب ال سته، ج ۱، ص۶۵۱، تحقیق: محمد عوامه، نا شر: دار القبله للثقافه الإ سلامیه، مؤ س سه علو - جده، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۳هـ - ۱۹۹۲م.

ابن حجر عسقلانی نیز می‌نویسد:

عبد الرزاق بن همام بن نافع الحمیری مولاهم ابوبکر الصنعانی ثقه حافظ مصنف شهیر ...

عبد الرزاق بن همام بن نافع حمیری ... ثقه و حافظ و مصنف شهیر است. ...

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای۸۵۲هـ)، تقریب التهذیب، ج۱، ص۳۵۴، تحقیق: محمد عوامه، ناشر: دار الرشید - سوریا، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶.

ابن حبان نیز وی را در کتاب «الثقات» آورده و نشانه این است که از نظر وی موثق است:

۱۴۱۴۶ عبد الرزاق بن همام بن نافع الحمیری الصنعانی کنیته أبو ...

التمیمی‌آلبستی، محمد بن حبان بن أحمد ابوحاتم (متوفای۳۵۴ هـ)، الثقات، ج ۸، ص۴۱۲، تحقیق: السید شرف الدین أحمد، ناشر: دار الفکر، الطبعه: الأولی، ۱۳۹۵هـ – ۱۹۷۵م.

ابن عساکر دمشقی نیز می‌نویسد:

۴۰۳۹ عبد الرزاق بن همام بن نافع ابوبکر الحمیری مولاهم الصنعانی أحد الثقات المشهورین.

عبد الرزاق بن همام بن نافع ابوبکر حمیری صنعانی، یکی از موثقان مشهور است.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن إبن هبه الله بن عبد الله،(متوفای۵۷۱هـ)، تاریخ مدینه دمشق وذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأماثل، ج ۳۶، ص ۱۶۰، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - ۱۹۹۵

البته توثیقات درباره وی فراوان است ولی به جهت رعایت اختصار به همین مقدار بسنده نمودیم.

۲. ابن جریج:

نام وی، عبد الملک بن عبد العزیز است. وی نیز از نظر علمای رجال اهل سنت توثیق شده است:

ذهبی او را این‌گونه معرفی کرده است:

ابن جریج ع عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج الإمام العلامه الحافظ ...

ابن جریج از روایان کتاب‌های شش گانه اصلی اهل سنت، عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج، پیشوا، علامه و حافظ است...

الذهبی الشافعی، شمس الدین ابوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای۷۴۸ هـ)، سیر أعلام النبلاء، ج ۶، ص۳۲۵، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مؤسسه الرساله - بیروت، الطبعه: التاسعه، ۱۴۱۳هـ

ابن حجر نیز در کتابش توثیقات علمای اهل سنت را درباره وی ذکر کرده است:

السته عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج الأموی ...

وقال بن أبی مریم عن بن معین ثقه فی کل ما روی عنه من الکتاب وقال جعفر بن عبد الواحد عن یحیی بن سعید کان بن جریج صدوقا... وقال سلیمان بن النضر بن مخلد بن یزید ما رأیت أصدق لهجه من بن جریج ... وذکره بن حبان فی الثقات ...

وقال بن خراش کان صدوقا وقال العجلی مکی ثقه..

ابن ابی مریم از ابن معین نقل کرده ابن جریج در نقل هر کتابی مورد وثوق و اطمینان می‌باشد. از یحیی بن سعید نقل شده که ابن جریج راستگو است. سلیمان بن نضر بن مخلد بن یزید گفته است: راستگوتر از ابن جریج ندیدم. ابن حبان نام وی را در کتاب «الثقات» خود آورده است. ابن خراش گفته: وی راستگو است. عجلی گفته: وی از اهل مکه و ثقه است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای۸۵۲هـ)، تهذیب التهذیب، ج۶، ص۳۵۷، نا شر: دار الفکر - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴ م.

۳. عمرو بن دینار الجمحی:

ذهبی وی را این‌گونه معرفی کرده است:

عمرو بن دینار: الإمام الکبیر الحافظ أبو محمد الجمحی ... أحد الأعلام وشیخ الحرم فی زمانه.

عمرو بن دینار، پیشوای بزرگ، حافظ ابو محمد جحمی، ... یکی از بزرگان و عالم بزرگ مکه در زمان خودش می‌باشد.

الذهبی الشافعی، شمس الدین ابوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای۷۴۸ هـ)، سیر أعلام النبلاء، ج ۵، ص۳۰۰، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مؤسسه الرساله - بیروت، الطبعه: التاسعه، ۱۴۱۳هـ

ذهبی در کتاب دیگرش سخنان علمای رجال اهل سنت را در توثیق وی آورده است:

قال شعبه ما رأيت أحدا اثبت فی الحديث من عمرو ... وقال بن مهدی قال لی شعبه لم أر مثل عمرو بن دينار ... قال عبد الله بن أبی نجيح ما رأيت أحدا قط أفقه من عمرو لا عطاء ولا مجاهدا ولا طاوسا وذكره بن عيينه فقال ثقه ثقه ثقه ... وروی نعيم بن حماد عن بن عيينه قال ما كان عندنا أحد أفقه ولا أعلم ولا أحفظ من عمرو بن دينار

شعبه گفت: ما در روايت، ثابت قدم‌تر از عمر بن دينار نديدم. .. به نقل ابن مهدی، شعبه گفته: همانند عمرو بن دينار من نديدم. ... عبد الله بن ابی نجيح گفته: من هرگز كسی را داناتر از عمرو نديدم (نه عطاء، نه مجاهد و نه طاوس را).

ابن عيينه وی را ذكر كرده و پس از آن سه مرتبه گفته: وی ثقه است. به نقل نعيم بن حماد ابن عيينه گفته است: در نزد ما هيچ فردی داناتر و حافظ تر از عمر بن دينار نيست.

الذهبی الشافعی، شمس الدين ابوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ)، تذكره الحفاظ، ج۱، ص۱۱۳، ناشر: دار الكتب العلميه – بيروت، الطبعه: الأولی.

در خلاصه تهذيب نيز آمده كه مسعر درباره اين روايت سه مرتبه كلمه «ثقه» را به كار برده است:

(ع) عمرو بن دينار الجمحی مولاهم أبو محمد المكی الأثرم أحد الأعلام ... قال مسعر كان ثقه ثقه ثقه ..

عمرو بن دينار جمحی ... يكی از بزرگان ... مسعر گفت: وی ثقه است (سه مرتبه).

الخزرجی الأنصاری اليمنی، الحافظ الفقيه صفی الدين أحمد بن عبد الله (متوفای۳۲۹هـ)، خلاصه تذهيب تهذيب الكمال فی أ سماء الرجال، ج ۱، ص ۲۸۸، تحقيق: عبد الفتاح أبو غده دار الن شر: مكتب المطبوعات الإ سلاميه/دار الب شائر – حلب / بيروت، الطبعه: الخامسه ۱۴۱۶ هـ

۴. حسن بن محمد بن علی بن أبی طالب:

اين راوی از راويان كتاب‌های شش گانه اصلی اهل سنت بوده و از نظر علمای رجال اهل سنت توثيق شده است. ابن حجر در ضمن معرفی، توثيقات وی را اين‌گونه نقل می‌كند:

ع السته الحسن بن محمد بن علی بن أبی طالب الهاشمی‌أبو محمد المدنی وأبوه يعرف بابن الحنفيه ... وعنه عمرو بن دينار وعاصم بن عمر بن قتاده ...

وقال بن سعد كان من ظرفاء بنی هاشم وأهل الفضل منهم ... وقال الزهری ثنا الحسن وعبد الله ابنا محمد وكان الحسن ار ضاهما فی أنفسنا وفی روايه وكان الحسن أوثقهما وقال محمد بن إ سماعيل الجعفری حدثنا عبد الله بن سلمه بن أ سلم عن أبيه عن حسن بن محمد قال وكان من أوثق الناس عند الناس. ...

از راويان صحاح سته، حسن بن محمد بن علی بن ابی‌طالب هاشمی، كنيه اش ابو محمد مدنی و پدرش معروف به ابن حنفيه است. از وی عمر بن دينار و ... روايت كرده‌اند.

ابن سعد گفته: او از زیرکان بنی هاشم و صاحب فضل آنها بود. زهری گفته: حسن بن محمد در نزد ما پسندیده‌ترین فرزندان محمد حنفیه بوده و در نقل دیگری زهری گفته: وی مورد وثوق‌ترین آنها بوده است. محمد بن اسماعیل جعفری گفته است: وی از موثق ترین مردم در نزد مردم بود.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای۸۵۲هـــ)، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۷۶، ناشر: دار الفکر – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۴ – ۱۹۸۴ م.

عجلی کوفی نیز وی را از اهل مدینه، موثق وتابعی می‌داند:

الحسن بن محمد بن علی بن أبی طالب مدنی ثقه تابعی ... وهو بن الحنفیه

العجلی، أبی الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح (متوفای۲۶۱هـــ)، معرفه الثقات من رجال أهل العلم والحدیث ومن الضعفاء وذکر مذاهبهم وأخبارهم، ج ۱، ص۳۰۰، تحقیق: عبد العلیم عبد العظیم البســتوی، ناشــر: مکتبه الدار – المدینه المنوره – السعودیه، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۵ — ۱۹۸۵م.

نووی نیز تصریح نموده است که همه بر توثیق وی اتفاق نظر دارند:

الحسن بن محمد بن الحنفیه ... واتفقوا علی توثیقه.

النووی الشــافعی، محیی الدین أبو زکریا یحیی بن شــرف بن مر بن جمعه بن حزام (متوفای۶۷۶ هـــــ)، تهذیب الأســماء واللغات، ج ۱، ص ۱۶۴، تحقیق: مکتب البحوث والدراسات، ناشر: دار الفکر – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۹۹۶م.

بنابراین، روایت فوق از نظر سند صحیح ا ست و ثابت می‌کند که ابوبکر بر پیکر مطهر ح ضرت زهرا سلام الله علیها نماز نخوانده است.

عبد الرزاق صنعانی بعد از نقل روایت فوق می‌گوید این روایت با سند (معتبر) دیگری نیز نقل شده است:

۶۵۵۵ عبد الرزاق عن بن عیینه عن عمرو بن دینار عن حسن بن محمد مثله الا أنه قال اوصته بذلک.

عبد الرزاق از ابن عیینه از عمرو بن دینار از حســن بن محمد همانند این روایت را نقل کرده ولی در این روایت آمده که حضرت زهرا سلام الله علیها به حضرت علی علیه السلام نمود که ایشان را شبانه دفن کند تا ابوبکر بر ایشان نماز نخواند.

مصنف عبد الرزاق ج ۳، ص ۵۲۱.

روایت سوم: ابن عباس: امیرالمؤمنین علیه السلام بر پیکر حضرت زهرا سلام الله علیها نماز خواند

ابن سعد روایت دیگری را از علی بن الح سین (علیه ا لسلام) نقل کرده ا ست که امیر مؤمنان (علیه ا لسلام) بر پیکر مطهر حضرت زهرا (سلام الله علیها) نماز برگزار کرده‌اند:

اخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ، حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِی، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ عَلِی بْنِ حُسَـینٍ، قَالَ: سَـأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ مَتَی دَفَنْتُمْ فَاطِمَه؟ فَقَالَ: دَفَنَّاهَا بِلَیلٍ بَعْدَ هَدْأَه، قَالَ: قُلْتُ: فَمَنْ صَلَّی عَلَیهَا ؟ قَالَ: عَلِی .

از علی بن الحسین [علیه السلام] نقل شده که فرمود: از ابن عباس سؤال کردم، چه زمانی فاطمه [سلام الله علیها] را دفن کردید؟ گفت: شبانه دفن کردیم بعد از این که رفت و آمد مردم در کوچه و شهر کم شد. گفتم: چه کسی بر ایشان نماز خواند؟ گفت: علی [علیه السلام]

الطبقات الکبری ج ۸ ، ص ۲۹

روایت چهارم: ابن شهاب زهری: حضرت علی (علیه السلام) بر پیکر مطهر حضرت زهرا (سلام الله علیها) نماز خواند

در روایت دیگر به نقل از ابن شهاب، امیر مؤمنان علیه السلام بر بدن آن حضرت نماز خوانده است:

۷۳۳۸ – حدثنا إبراهیم بن عبد الله ثنا [محمد بن إسحاق] [السراج] ثنا قتیبه ثنا اللیث بن سعد عن عقیل عن [ابن شهاب] الزهری قال : دفنت [فاطمه] بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلا وصلی علیها علی رضی الله عنهما .

ابن شهاب زهری گفته است: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله شبانه دفن شد و علی علیه السلام بر ایشان نماز خواند.

الأصبهانی، أبی‌نعیم (متوفای۴۳۰هـ)، معرفه الصحابه، ج ۶ ، ص ۳۱۹۲، دار النشر: طبق برنامه الجامع الکبیر.

ب: سخنان علمای اهل سنت در دفن شبانه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

در این قسمت سخنان علمای اهل سنت را به ترتیب وفات شان نقل می‌کنیم که تصریح نموده‌اند، بر پیکر مطهر صدیقه طاهره (سلام الله علیها) امیرمؤمنان علیه السلام نماز برگزار کرده‌اند:

۱. عجلی کوفی (متوفای ۲٦۱هـ)

ایشان در کتاب معرفه الثقات» می‌نویسد:

۲۳۴۸ فاطمه بنت سیدنا محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ... ودفنها علی بن أبی طالب رضی الله عنه لیلا وغسلها وصلی علیها.

فاطمه دختر سید ما حضرت محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم.... علی بن ابی‌طالب [علیه السلام] ایشان را شبانه دفن کردند و غسل دادند و بر ایشان نماز خواندند.

العجلی، أبی الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح (متوفای۲۶۱هـــ)، معرفه الثقات من رجال أهل العلم والحدیث ومن الضعفاء وذکر مذاهبهم وأخبارهم، ج ۲، ص ۴۵۸، تحقیق: عبد العلیم عبد العظیم البســتوی، ناشــر: مکتبه الدار – المدینه المنوره – السعودیه، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۵ — ۱۹۸۵م.

۲. سلیمان الجمل : متوفای۳۱۸هـ)

وی نیز در کتاب «حاشیه الشیخ سلیمان الجمل علی شرح المنهج (لزکریا الأنصاری) »، می‌نویسد:

وغسلها علی وأسماء بنت عمیس وصلی علیها وقیل عمه العباس وأوصت أن تدفن لیلا ففعل بها ذلک.

فاطمه [سلام الله علیها] را علی [علیه السلام] و اسماء بنت عمیس غسل داد و بر ایشان نماز خواند و گفته شده که عمویش عباس بر وی نماز خواند. آن حضرت وصیت نمود که شبانه دفن شود و علی [علیه السلام] به وصیت او عمل کرد.

حاشیه الجمل علی شرح المنهج، ج۲، ص۱۹۷، أبی بکر محمد بن إبراهیم بن المنذر النیسابوری (متوفای ۳۱۸هـ) ، دار النشر : دار طیبه – الریاض – ۱۹۸۵م ، الطبعه : الأولی ، تحقیق : د . أبو حماد صغیر أحمد بن محمد حنیف

۳. مسعودی (متوفای ٣٤٦هـ)

مسعودی می‌نویسد:

وتولی غسلها أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب رضی الله عنه ودفنها لیلاً بالبقیع وقیل غیره، ولم یؤذن بها ابوبکر .

غسل دادن حضرت فاطمه [سلام الله علیها] را امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب [علیه السلام] به عهده گرفت و شبانه در بقیع دفن نمود. قول ضعیفی گفته در غیر بقیع دفن شده است. اما ابوبکر را با خبر نساخت.

المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی (متوفای۳۴۶هـــ)، التنبیه والإشراف، ج ۱، ص۱۰۶، دار النشر : طبق برنامه الجامع الکبیر.

٤. ابن حبان: (متوفای ٣٥٤هـ)

ابن حبان می‌نویسد:

فدفنها علی لیلا ولم یؤذن به أبا بکر ولا عمر.

علی [علیه السلام] فاطمه [سلام الله علیها] را شبانه به خاک سپرد و عمر و ابوبکر را آگاه نساخت.

التمیمی‌آلبستی، محمد بن حبان بن أحمد ابوحاتم (متوفای۳۵۴ هـ)، الثقات، ج ۲، ص۱۷۰، تحقیق: السید شرف الدین أحمد، ناشر: دار الفکر، الطبعه: الأولی، ۱۳۹۵هـ — ۱۹۷۵م.

و در جای دیگر می‌گوید:

۱۰۹۲ فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ... وصلی علیها علی ولم یؤذن بها أحدا ودفنها لیلا.

فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم... برایشان علی [علیه السلام] نماز خواند و هیچ فردی را از مراسم تجهیز با خبر نساخت و شبانه او را دفن کردند.

الثقات ج ۳، ص۳۳۴

٥. ابن عبد البر (متوفای٤٦٣هـ)

ابن عبد البر می‌نویسد:

وماتت فاطمه رضی الله عنها بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وکانت أول أهله لحوقا به وصلی علیها علی بن أبی طالب ...

فاطمه [سلام الله علیها] دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم نخستین فردی از میان اهل بیت بود که به آن حضرت ملحق شد و بر پیکر ایشان علی بن ابی‌طالب [علیه السلام] نماز خواند.

ابن عبد البر النمری القرطبی المالکی، ابوعمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر (متوفای۴۶۳هـ)، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج ۴، ص ۱۸۹۸، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۲هـ

٦ . ابن جوزی (متوفای ۵۹۷هـ)

ابن جوزی می‌نویسد:

توفیت فاطمه الزهراء علیها السلام بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم بسته أشهر ... وغسلها علی علیها السلام وصلی علیها وقالت عمره صلی علیها العباس بن عبد المطلب ودفنت لیلا.

فاطمه زهرا سلام الله علیها شش ماه بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وفات یافت ... و ایشان را علی [علیه السلام] غسل داد و بر او نماز خواند. عمره گفته است: عباس بن عبد المطلب بر او نماز گزارد و شبانه دفن شد.

ابن الجوزی الحنبلی، جمال الدین ابوالفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای ۵۹۷ هـ)، صفه الصفوه، ج ۲، ص ۱۴، تحقیق: محمود فاخوری - د.محمد رواس قلعه جی، ناشر: دار المعرفه - بیروت، الطبعه: الثانیه، ۱۳۹۹هـ - ۱۹۷۹م.

ابن جوزی در کتاب دیگرش به صورت مسلم می‌گوید: حضرت علی علیه السلام بر ایشان نماز خواند و طبق یک قول ضعیف، عباس و یا ابوبکر نماز خوانده است:

وماتت فاطمه بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم بسته أشهر ... وغسلها علی وصلی علیها وقیل صلی علیها العباس وقیل صلی علیها ابوبکر

ابن الجوزی الحنبلی، جمال الدین ابوالفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای ۵۹۷ هـ)، تلقیح فهوم أهل الأثر فی عیون التاریخ والسیر، ج ۱، ص ۳۱، ناشر: شرکه دار الأرقم بن أبی الأرقم - بیروت، الطبعه: الأولی ۱۹۹۷م.

۷ . ابن اثیر جزری (متوفای ٦۳۰هـ)

ابن اثیر در کتاب «أسد الغابه فی معرفه الصحابه»، می‌نویسد:

وهی أوّل من غُطِّی نعشها فی الإسلام ، ثم بعده زینب بنت جحش . وصلی علیها علی بن أبی طالب . وقیل : صلی علیها العباس . وأوصت أن تدفن لیلاً ، ففعل ذلک بها .

بدن حضرت زهرا [سلام الله علیها] نخستین نعشی است که در اسلام پوشیده شد [یعنی در میان تابوت گذاشته شد] پس از او زینب دختر جحش است. بر بدن حضرت زهرا علی بن ابی [علیه السلام] نماز خواند و یک قول ضعیف گفته عباس بر ایشان نماز خوانده است. آن حضرت وصیت نمود تا شبانه دفن شوند و حضرت علی این وصیت را به انجام رسانید.

ابن أثیر الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای۶۳۰هـ)، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۷، ص ۲۴۴، تحقیق: عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی - بیروت / لبنان، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م.

۸ . مزی (متوفای ۷٤۲هـ)

مزی در کتاب «تهذیب الکمال» می‌نویسد:

وماتت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وکانت أول أهله لحوقا به ، وصلی علیها علی بن أبی طالب ...

فاطمه [سلام الله علیها] دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم از دنیا رفت و نخستین فردی از میان اهل بیت بود که به آن حضرت ملحق شد و بر پیکر ایشان علی بن ابی‌طالب [علیه السلام] نماز خواند.

المزی، ابوالحجاج یوسف بن الزکی عبدالرحمن (متوفای۷۴۲هـــــ)، تهذیب الکمال، ج ۳۵، ص۲۵۲، تحقیق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسه الرساله - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۰۰هـ — ۱۹۸۰م.

۹ . نووی (متوفای ٦٧٦هـ)

نووی می‌نویسد:

فاطمه الزهراء بنت رسول الله .... وقال الکلبی ... وغسلها علی وأسماء بنت عمیس وصلی علیها علی وقیل العباس وأوصت أن تدفن لیلا ففعل ذلک بها

فاطمه زهرا دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله... کلبی گفته: ... علی [علیه السلام] و اسماء دختر عمیس او را غسل داد و علی [علیه السلام] بر او نماز خواند و یک قول ضعیف گفته عباس بر او نماز خواند و وصیت نمود که شبانه دفن شود و علی [علیه السلام] وصیت حضرت را انجام داد.

النووی الشافعی، محیی الدین أبو زکریا یحیی بن شرف بن مر بن جمعه بن حزام (متوفای۶۷۶ هـــــ)، تهذیب الأسماء واللغات، ج ۲، ص ۶۱۷، تحقیق: مکتب البحوث والدراسات، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۹۹۶م.

۱۰ . ابن کثیر (متوفای٧٧٤هـ)

ابن کثیر بعد از این که تصریح می‌کند، امیر مؤمنان علیه السلام بر حضرت زهرا سلام الله علیها نماز خواند و یک قول هم گفته است که ابوبکر نماز خواند ولی این قول را عجیب و غریب می‌داند:

وصلی علیها علی وقیل ابوبکر وهو قول غریب .

ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء إسماعیل بن عمر القرشی (متوفای۷۷۴هـــــ)، فصول من السیره، ج۱، ص ۲۱۶، دار النشر: طبق برنامه الجامع الکبیر.

۱۱. ابن حجر عسقلانی (متوفای۸۵۲هـ)

وی در رد این مطلب که اسماء بنت عمیس فاطمه را غسل نداده، تحلیلی دارد که نشان می‌دهد ابوبکر بر پیکر حضرت زهرا سلام الله علیها نماز نخوانده است:

وقد ثَبَتَ أَنَّ أَبَا بَکرٍ لم یعْلَمْ بِوَفَاه فَاطِمَه لِمَا فی الصَّحِیحِ من حدیث عَائِشَه أَنَّ عَلِیا دَفَنَهَا لَیلًا ولم یعْلِمْ أَبَا بَکرٍ فَکیفَ یمْکنُ أَنْ تُغَسِّلَهَا زَوْجَتُهُ وَلَا یعْلَمُ هو وَیمْکنُ أَنْ یجَابَ بِأَنَّهُ عَلِمَ بِذَلِک وَظَنَّ أَنَّ عَلِیا سَیدْعُوهُ لِحُضُورِ دَفْنِهَا وَظَنَّ عَلِی أَنَّهُ یحْضُرُ من غَیرِ اسْتِدْعَاءٍ منه فَهَذَا لَا بَأْسَ بِهِ وَأَجَابَ فی الْخِلَافِیاتِ بأنه (أنه) یحْتَمِلُ أَنَّ أَبَا بَکرٍ عَلِمَ بِذَلِک وَأَحَبَّ أَنْ لَا یرُدَّ غَرَضَ عَلِی فی کتْمَانِهِ منه

ثابت است که ابوبکر طبق روایت صحیح که از عایشه نقل شده، وفات فاطمه [سلام الله علیها] را نمی‌دانست و آن روایت این است که علی [علیه السلام] فاطمه را شبانه به خاک سپرد و ابوبکر را آگاه نساخت؛ پس چگونه ممکن است که همسر ابوبکر او را غسل داده باشد در حالی که ابوبکر نمی‌دانست.

ممکن است پاسخ داده شود به این که ابوبکر وفاتش را می‌دانست ولی گمان داشت که علی او را در مراسم تجهیز دعوت می‌کند و از طرف دیگر علی [علیه السلام] گمان داشت که ابوبکر بدون دعوت حاضر می شود. پس در این صورت حضور اسماء اشکالی ندارد. در کتاب «خلافیات» این گونه جواب داده شده که احتمال دارد ابوبکر وفات فاطمه را می‌دانست اما دوست داشت که هدف علی را در کتمان این امر رد نکند.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل (متوفای۸۵۲هـ)، تلخیص الحبیر فی أحادیث الرافعی الکبیر، ج۲، ص۱۴۳، تحقیق : السید عبدالله هاشم الیمانی المدنی، ناشر: - المدینه المنوره – ۱۳۸۴هـ – ۱۹۶۴م.

۱۲. بدر الدین عینی (متوفای ۸۵۵هـ)

عینی در کتاب «عمده القاری شرح صحیح البخاری»، می‌نویسد:

وغسلها علی ، رضی الله تعالی عنه ، وصلی علیها ودفنت لیلاً، وفضائلها لا تحصی ، وکفی لها شرفاً کونها بضعه من رسول الله صلی الله علیه وسلم.

علی [علیه السلام] ایشان را غسل داد و بر او نماز خواند و شبانه دفن شد. فضائل آن حضرت فراوان است و در شرافت ایشان همان بس که او پاره وجود رسول خدا صلی الله علیه وآله بود.

العینی الغیتابی الحنفی، بدر الدین ابومحمد محمود بن أحمد (متوفای ۸۵۵هـ)، عمده القاری شرح صحیح البخاری، ج ۳، ص۱۷۴، ناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت.

۱۳. ملا علی قاری (متوفای۱۰۱٤هـ)

ملا علی هروی می‌نویسد:

تزوجها علی بن أبی طالب فی السنه الثانیه من الهجره فی شهر رمضان ... وغسلها علی وصلی علیها ودفنت لیلا .

در سال دوم هجری فاطمه [سلام الله علیها] با علی بن ابی‌طالب [علیه السلام] ازدواج نمود و علی [علیه السلام] بر او نماز خواند وشبانه به خاک سپرد.

ملا علی القاری، نور الدین أبو الحسن علی بن سلطان محمد الهروی (متوفای۱۰۱۴هـ)، مرقاه المفاتیح شرح مشکاه المصابیح، ج ۱، ص ۱۷۴، تحقیق: جمال عیتانی، ناشر: دار الکتب العلمیه - لبنان/ بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۴۲۲هـ - ۲۰۰۱م.

١٤. حلبی (متوفای ١٠٤٤هـ)

ایشان می‌نویسد:

وقال الواقدی وثبت عندنا أن علیا کرم الله وجهه دفنها ر ضی الله تعالی عنها لیلا و صلی علیها ومعه العباس والفضل ر ضی الله تعالی عنهم ولم یعلموا بها أحدا.

واقدی گفته ا ست. در نزد ما ثابت ا ست که علی [علیه السلام] ایشان را شبانه دفن کردند و بر ایشان نماز خواند، عباس و فضل همراه آن حضرت بود و آنها هیچ فردی را با خبر نساختند.

الحلبی، علی بن برهان الدین (متوفای۱۰۴۴هـ)، السیره الحلبیه فی سیره الأمین المأمون، ج ۳، ص۴۸۷، ناشر: دار المعرفه – بیروت – ۱۴۰۰.

نکته پایانی: عباس عموی حضرت نماز خوانده است

در برخی از گزراشات نقل شده است که عباس عموی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر بدن حضرت زهرا (سلام الله علیها) نماز خوانده است و این قول از افرادی همانند: مدائنی، واقدی، ضحاک، بلاذری، ابو نعیم و ابن جوزی نقل شده است:

ذهبی از قول واقدی می‌نویسد:

وقال الواقدی : هذا أثبت الأقاویل عندنا . وقال : وصلی علیها العباس ، ...

واقدی گفته است: صحیح‌ترین اقوال در نزد ما این است و گفت: بر حضرت زهرا سلام الله علیها عباس نماز خواند.

تاریخ الإسلام، ج ۳، ص۴۷

بلاذری می‌نویسد:

وتوفیت فاطمه رضی الله تعالی عنها بعد النبی صلی الله علیه وسلم ... وصلی علیها العباس بن عبد المطلب.

فاطمه [سلام الله علیها] بعد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم وفات یافت... و عباس بن عبد المطلب بر ایشان نماز خواند.

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای۲۷۹هـ)، أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۷۸، طبق برنامه الجامع الکبیر.

ضحاک نیز می‌نویسد:

فاطمه ابنه رسول الله صلی الله علیه وسلم ... وغسلها علی رضی الله عنه ودفنها لیلا وصلی علیها العباس بن عبد المطلب ...

فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله ... علی علیه السلام ایشان را غسل داد و شبانه دفن کرد و عباس بن عبد المطلب بر او نماز خواند.

الشیبانی، أحمد بن عمرو بن الضحاک ابوبکر (متوفای ۲۸۷هـ)، الآحاد والمثانی، ج ۵، ص ۳۵۴، تحقیق: د. باسم فیصل أحمد الجوابره، ناشر:دار الرایه – الریاض، الطبعه: الأولی، ۱۴۱۱ – ۱۹۹۱م.

ابن جوزی در کتاب دیگرش می‌نویسد:

فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم .. وصلی علیها العباس ...

ابن الجوزی الحنبلی، جمال الدین ابوالفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای ۵۹۷ هـــــ)، المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ج ۴، ص ۹۵، ناشر: دار صادر – بیروت، الطبعه: الأولی، ۱۳۵۸.

شیبانی در کتاب الکامل فی التاریخ می‌نویسد:

وفی هذه السنه ماتت فاطمه بنت النبی ... وصلی علیها العباس بن عبد المطلب ...

ابن أثیر الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای۶۳۰هـ) الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۰۴، تحقیق: عبد الله القاضی، ناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۵هـ

پاسخ:

اولا: این قول صرفا نظر برخی از علمای اهل سنت است و توان مقابله با روایات صحیح ندارد همان روایاتی که ثابت می‌کند امیر مؤمنان (علیه السلام) بر بدن حضرت زهرا (سلام الله علیها) نماز خوانده است. بنابراین، روایات مقدم بر این قول است.

ثانیا: در مقابل این قول، تعداد زیادی از علمای اهل سنت قرار دارند که تصریح می‌کنند، امیرمؤمنان علیه السلام بر بدن آن حضرت نماز خوانده است؛ پس این قول از آنجایی که با روایات و نظرات دیگر علمای اهل سنت مخالف است، قولی شاذ است و اعتباری ندارد.

ثالثا: نماز خواندن عباس بر پیکر مطهر ایشان، با نماز امیر مؤمنان علیه السلام منافات ندارد؛ زیرا معمولا کسانی که در دفن جنازه‌ای شرکت می‌کنند، نماز میت می‌خوانند. ممکن است جناب عباس به همراه چند تن دیگر جداگانه و یا تک تک آنها بر پیکر حضرت نماز خوانده باشند.

اما نکته مهم این است که ابوبکر در مراسم اصلا حضور نداشته است تا نماز بخواند؛ پس چگونه می‌توان گفت که او بر پیکر حضرت نماز خوانده است.

نتیجه:

از روایات صحیح واقوال علمای اهل سنت که نقل شد، به دست می‌آید که امیرمؤمنان (علیه السلام) بر پیکر مطهر حضرت زهرا (سلام الله علیها) نماز خواندند و نهایتا گروهی که دردفن آن حضرت شرکت داشتند نیز نماز برگزار کرده‌اند.

آیا خانه‌های مدینه دَرِ چوبی داشت؟

نقد و بررسی:

یکی از شبهاتی که اخیراً برخی از وهابی‌ها آن را با مانور فراوان و سر وصدای زیاد مطرح کرده‌اند همین شبهه است.

اما با بررسی روایات موجود در کتاب‌های شیعه و سنی این نتیجه به دست می‌آید، که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله خانه‌های مدینه دارای درهای چوبی بوده ا ست. موارد بـ سیاری می‌توان به عنوان شاهد نقل کرد که ما به چند نمونه ا شاره می‌کنیم. شما خواننده محترم برای اطلاع بیشتر به کتاب *مأ ساه الزهراء علیها السلام*، و *خلفیات مأ ساه الزهراء*، نو شته سید جعفر مرتضی مراجعه فرمایید.

ما ابتدا پاسخ علامه سید جعفر مرتضی را در پاسخ این شبهه نقل و سپس به پاسخ تفصیلی آن خواهیم پرداخت:

پاسخ علامه سید جعفر مرتضی:

علامه سید جعفر مرتضی در پاسخ این روایت می‌گوید:

فأمير المؤمنين إذن يصف حاله الفقر المدقع الذى كان يعانى منه أهل البيت (عليهم السلام)، ويذكر إيثار رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) حتى أهل النعم والأموال بما يتوفر لديه منها، مع ملاحظه: أن أبواب أهل البيت (عليهم السلام) بيوتهم كانت من جريد النخل الذى هو أصل السعفه بعد جرد الخوص عنها، أما غيرهم (عليهم السلام) فكان لبيوتهم ستائر، وكانت أبوابها من غير جريد النخل أيضا، ومنها الأخشاب لا مجرد ستائر ومسوح كما يدعون.

علی علیه السلام از فقر ناراحت کننده‌ای که خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با آن دست و پنجه نرم می‌کردند سخن می‌گوید و از بذل و بخشش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از اموال و نعمت‌های که نزدش جمع شده بود یاد می‌کند، با این که دَرِ خانه‌های اهل بیت از چوب خرما؛ پس از پاک کردن از شاخ و برگش بود؛ ولی دیگران دَرِ خانه‌هایشان از غیر چوب خرما بود و افزون برآن بر درهایشان پرده نیز آویزان کرده بودند.

العاملی، السید جعفر مرتضی (معاصر)، مأ ساه الزهراء علیها السلام شبهات وردود، ج ۲ ص ۲۳۲، نا شر: دار السیره بیروت – لبنان، الطبعه: الثانیه، ۱۴۱۸هـ ـ ۱۹۹۷ م

باز کردن درب خانه با کلید، چه معنایی دارد؟

خداوند در قرآن کریم به صحابه و دیگر مسلمانان اجازه می‌دهد که از خانه‌هایی که کلید آن در اختیار آنان هست، غذا بخورند. بی‌تردید خانه‌ای که در چوبی و یا آهنی نداشته باشد، داشتن کلید برای آن بی‌معنا خواهد بود:

لَيسَ عَلَى الْأَعْمى حَرَجٌ وَلا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلا عَلَى الْمَريضِ حَرَجٌ وَلا عَلى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبائِكُمْ ... أَوْ ما مَلَكْتُمْ مَفاتِحَهُ أَوْ صَديقِكُمْ لَيسَ عَلَيكُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَميعاً أَوْ أَشْتاتاً. (النور / ۶۱.)

بر نابینا و افراد لنگ و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه‌های خودتان [بدون اجازه خاصّی] غذا بخورید و همچنین خانه‌های پدرانتان ... یا خانه‌ای که کلیدش در اختیار شماست، یا خانه‌های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که به طور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید .

در حدیث ذیل نیز با صراحت سخن از باز کردن دَرِ اتاق به وسیله کلید است و این نشان می‌دهد که ورودی‌های منازل واتاق ها محصور و محفوظ بوده است.

حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحِيمِ بْنُ مُطَرِّفٍ الرُّؤَاسِى حَدَّثَنَا عِيسَى عَنْ إِسْمَاعِيلَ عَنْ قَيْسٍ عَنْ دُكَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ الْمُزَنِى قَالَ أَتَيْنَا النَّبِى، صلى الله عليه وسلم، فَسَأَلْنَاهُ الطَّعَامَ فَقَالَ « يا عُمَرُ اذْهَبْ فَأَعْطِهِمْ ». فَارْتَقَى بِنَا إِلَى عِلِّيه فَأَخَذَ الْمِفْتَاحَ مِنْ حُجْزَتِهِ فَفَتَحَ.

از دُکین بن سعید مزنی نقل شده است که گفت: خدمت پیامبر رفتیم و تقاضای غذا کردیم، به عمر فرمود: برو و به آنان غذا بده. عمر ما را به اتاق بالا برد، سپس کلید را از کمربندش بیرون آورد و در را باز کرد.

السجستانی الأزدی، سلیمان بن الأشعث أبو داود (متوفای۲۷۵هـــ)، *سنن أبی داود*، ج ۲ ص ۵۲۷، ح ۵۲۴۰، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، ناشر: دار الفکر.

البانی در صحیح و ضعیف سنن ابوداوود، شماره ۵۲۳۸ آن را تصحیح کرده است.

پیامبر دستور داد، شب ها دَرِ منازل را ببندند:

مسلم نیشابوری در صحیحش می‌نویسد:

۱۰. قَالَ أَبُو حُمَيدٍ إِنَّمَا أُمِرَ بِالأَسْقِيه أَنْ تُوكَأَ لَيلاً وَبِالأَبْوَابِ أَنْ تُغْلَقَ لَيلاً.

ابو حمید می‌گوید: پیامبر به ما امر کرد که شب‌ها ظروف آب را در گوشه‌ای قرار دهیم و نیز دستور داد که شب هنگام درها را ببندیم.

النیسابوری، مسلم بن الحجاج أبو الحسین القشیری (متوفای۲۶۱هـ)، *صحیح مسلم*، ج ۳، ص ۱۵۹۳، ح۲۰۱۰، کتاب الأشربه (والاطعمه)، باب فِی شُرْبِ النَّبِيذِ وَتَخْمِيرِ الإِنَاءِ، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت.

خانه های پیامبر (صلی الله علیه وآله) از چوب درخت سرو بود:

ابن کثیر دمشقی به نقل از حسن بصری می‌نویسد:

وکانت حجره من شعر مربوطه بخشب من عرعر قال وفی تاریخ البخاری أن بابه علیه السلام کان یقرع بالاظافیر فدل علی أنه لم یکن لابوابه حلق.

اتاق های رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از شاخه و چوب عَرعَر به وسیله مو بافته شده بود و در تاریخ بخاری آمده است: دَرِ خانه پیامبر را با نُک انگشتان و ناخن‌ها می‌زدند و این دلالت بر این دارد که حلقه‌هایی برای کوبیدن بر در نداشته است.

القرشی الدمشقی، إسماعیل بن عمر بن کثیر أبو الفداء (متوفای۷۷۴هـ)، البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۲۲۱، ناشر: مکتبه المعارف – بیروت.

خانه عائشه از چوب درخت سرو بود:

بخاری در *ادب المفرد* می‌نویسد:

عن محمد بن هلال أنه رأی حجر أزواج النبی صلی الله علیه وسلم من جرید مستوره بمسوح الشعر فسألته عن بیت عائشه فقال کان بابه من وجهه الشام فقلت مصراعا کان أو مصراعین قال کان بابا واحدا قلت من أی شیء کان قال من عرعر أو ساج.

محمد بن هلال خانه‌های همسران پیامبر را دیده است که پوششی بافته شده از مو بوده است. از وی درباره خانه عائشه پرسیدم، گفت: درِ خانه‌اش به طرف شام باز می شد، پرسیدم: یک لنگه داشت یا دو لنگه؟ گفت: یک لنگه بیشتر نداشت، گفتم: جنسش از چه بود؟ گفت از چوب درخت عرعر یا ساج.

البخاری الجعفی، محمد بن إســماعیل أبو عبدالله (متوفای۲۵۶هـــــ)، الأدب المفرد، ج ۱، ص ۲۷۲، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، ناشر: دار البشائر الإسلامیه - بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۹هـ - ۱۹۸۹م

عاصمی‌شافعی(متوفای ۱۱۱۱) می‌نویسد :

کان باب عائشه مواجه الشام وکان بمصراع واحد من عرعر أو ساج.

درِ خانه عائشه به طرف شام بود و یک لنگه داشت که از چوب درخت عرعر یا ساج بود.

العا صمی‌آلمکی، عبد الملک بن ح سین بن عبد الملک ال شافعی (متوفای۱۱۱۱هـــــ)، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج ۱، ص ۳۶۷، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود- علی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیه.

ابوالبقاء مکی حنفی (متوفای ۸۶۴) می‌نویسد:

وکان لبیت عائشه رضی الله عنها مصراع واحد من عرعر أوساج.

تاریخ مکه المشــرفه والمســجد الحرام والمدینه الشــریقه والقبر الشــریف، ج ۱، ص ۲۶۸، ناشــر: دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۴هـ ۲۰۰۴م، الطبعه: الثانیه، تحقیق: علاء إبراهیم، أیمن نصر

برای خانه عائشه یک در بود که یک لنگه داشت و از چوب عرعر یا ساج بود.

المکی الحنفی، أبو البقاء محمد بن أحمد بن محمد ابن الضیاء (متوفای۸۵۴هـ)، تاریخ مکه المشرفه والمسجد الحرام والمدینه ال شریفه والقبر ال شریف، ج ۱، ص ۲۶۸، تحقیق: علاء إبراهیم، أیمن ن صر، نا شر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعه: الثانیه، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۴م.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود می‌نویسد:

حدثنا محمد بن عبد اللَّهِ بن حَوْشَبٍ حدثنا عبد الْوَهَّابِ حدثنا یحیی بن سَعِیدٍ قال أَخْبَرَتْنِی عَمْرَه قالت سمعت عَائِشَه ر ضی الله عنها تَقُولُ لَمَّا جاء قَتْلُ زَیدِ بن حَارِثَه وَجَعْفَرٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بن رَوَاحَه جَلَسَ النبی صــلی الله علیه وســلم یعْرَفُ فیه الْحُزْنُ وأنا أَطَّلِعُ من شَقِّ الْبَابِ.

از عائشه نقل ا ست: هنگامی‌که خبر شهادت جعفر بن ابو طالب و عبدالله بن رواحه را آوردند؛ پیامبر بر زمین نشست و آثار حزن و اندوه در صورتش نمایان شد و من از شکاف در (شق الباب) او را می‌نگریستم.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای۲۵۶هـــــ)، *صحیح البخاری*، ج ۱، ص ۴۴۰، ح ۱۲۴۳، بَاب ما ینْهَی عن النَّوْحِ وَالْبُکاءِ وَالزَّجْرِ عن ذلک، تحقیق د. م صطفی دیب البغا، نا شر: دار ابن کثیر، الیمامه - بیروت، الطبعه: الثالثه، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

شکاف یا سوراخ دَر دلیل بر مدعای ما ا ست که خانه‌ها بدون دَر نبوده ا ست؛ بلکه درهایی که از «تخته» یا « سعف نخل» ساخته می‌شدند بر ورودی‌های منازل وخانه‌ها نصب می‌کرده‌اند.

خانه علی (علیه السلام) دارای دَر بود:

همچنین در برخی از روایات شیعه و سنی آمده است که خانه حضرت علی علیه السلام دارای دَرِ چوبی از نوع: سَعَفٍ (شاخه درخت خرما) عرعر، (درخت سرو) ساج و... بوده است.

در داستان ازدواج فاطمه زهرا و امیرمؤمنان علیهما السلام آمده است:

ثُمَّ دَعَا عَلِیاً علیه السلام فَصَنَعَ بِهِ کمَا صَنَعَ بِهَا ثُمَّ دَعَا لَهُ کمَا دَعَا لَهَا ثُمَّ قَالَ قُومَا إِلَی بَیتِکمَا جَمَعَ اللَّهُ بَینَکمَا وَ بَارَک فِی نَسْلِکمَا وَ أَصْلَحَ بَالَکمَا ثُمَّ قَامَ فَأَغْلَقَ عَلَیهِ بَابَه .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) علی بن ابوطالب (علیه السلام) را احضار نمود و همان عملی را که با فاطمه انجام داده بود با علی نیز انجام داد. آنگاه همان دعائی را برای علی خواند که برای فاطمه خوانده بود. سپس به علی و فاطمه علیهما السّلام فرمود: برخیزید بسوی خانه خود روید، خدا شما را نسبت به یک دیگر مهربان کند! و به نسل شما برکت دهد! و عاقبت شما را بخیر نماید! رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پس از این دعاها برخاست و دَرِ خانه را بست.

الصنعانی، ابوبکر عبد الرزاق بن همام (متوفای۲۱۱هـ)، *المصنف*، ج ۵ ص ۴۸۹، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب الإسلامی – بیروت، الطبعه: الثانیه، ۱۴۰۳هـ؛

الطبرانی، سلیمان بن أحمد بن أیوب أبو القاسم (متوفای۳۶۰هـ)، *المعجم الکبیر*، ج ۲۲ ص ۴۱۲، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، ناشر: مکتبه الزهراء – الموصل، الطبعه: الثانیه، ۱۴۰۴هـ – ۱۹۸۳م؛

التمیمی‌آلمغربی، أبو حنیفه النعمان بن محمد (متوفای۳۶۳ هـ)، شرح الأخبار فی فضائل الأئمه الأطهار، ج ۲ ص ۳۵۹، تحقیق: السید محمد الحسینی الجلالی، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی ـ قم، الطبعه: الثانیه، ۱۴۱۴ هـ؛

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، بحار الأنوار، ج ۴۳ ص ۱۴۲، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء – بیروت – لبنان، الطبعه: الثانیه المصححه، ۱۴۰۳ – ۱۹۸۳ م.

امام کاظم از پدرش امام صادق علیهما السلام نقل کرده است که فرمود:

جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله و سلم) أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِی بْنَ أَبِی طَالِبٍ وَفَاطِمَه وَالْحَسَنَ وَالْحُسَینَوَأَغْلَقَ عَلَیهِ وَعَلَیهِمُ الْبَابَ وَقَالَ یا أَهْلِی وَأَهْلَ اللَّه ....

پیامبر اکرم؛ علی بن ابوطالب، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را جمع کرد و درب را بر روی آنها بست و فرمود:

ای خانواده من که پیوستگان خدائید، پروردگار به شما سلام می‌رساند....

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، بحار الأنوار، ج ۲۴ ص ۲۱۹، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء – بیروت – لبنان، الطبعه: الثانیه المصححه، ۱۴۰۳ – ۱۹۸۳ م.

و در حدیثی دیگر از پدرش امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند که فرمود:

لَمَّا کانَتِ اللَّیلَه الَّتِی قُبِضَ النَّبِی (صلی الله علیه وآله وسلم) فِی صَبِیحَتِهَا دَعَا عَلِیاً وَ فَاطِمَه وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَینَ (علیهم السلام) وَ أَغْلَقَ عَلَیهِ وَ عَلَیهِمُ الْبَابَ وَ قَالَ یا فَاطِمَه وَأَدْنَاهَا مِنْهُ فَنَاجَاهَا مِنَ اللَّیلِ طَوِیلًا فَلَمَّا طَالَ ذَلِک خَرَجَ عَلِی وَ مَعَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ وَ أَقَامُوا بِالْبَابِ وَ النَّاسُ خَلْفَ الْبَاب .

شبی که رسول خدا صلی الله علیه وآله صبح آن از دنیا رفت، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و دَرِ خانه را بست و فرمود: فاطمه جانم! سپس او را نزدیک خودش برد و با دخترش مدتی طولانی مشغول گفتگو شد و چون مدت طولانی شد، علی و دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام از خانه بیرون آمدند و پشت در همراه با مردم به انتظار ماندند.

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـــ)، بحار الأنوار، ج ۲۲ ص ۴۹۰، باب ۱، و صیته ص عند قرب وفاته و فیه، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء – بیروت – لبنان، الطبعه: الثانیه المصححه، ۱۴۰۳ – ۱۹۸۳ م.

بستن دَر دلیل بر چه چیزی می‌تواند باشد؟

محمد بن جریر طبری شیعی می‌نویسد :

قَالَ سَلْمَانُ رَضِی اللَّهُ عَنْهُ فَمَضَیتُ إِلَیهَا فَطَرَقْتُ الْبَابَ وَ اسْتَأْذَنْتُ فَأَذِنَتْ لِی بِالدُّخُولِ فَدَخَلْتُ فَإِذَا هِی جَالِسَه.

سلمان می‌گوید: به خانه فاطمه رفتم، در را کوبیدم و اجازه ورود گرفتم، به من اجازه داد تا وارد شوم. هنگامی‌که وارد شدم دیدم نشسته است.

الطبری ، أبی جعفر محمد بن جریر بن رستم (قرن۵هـــ) ، دلائل الامامه ، ص ۱۰۷ ، نشر و تحقیق : مؤسسه البعثه ـــ قم ، الطبعه الأولی ، ۱۴۱۳هـ ؛

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، بحار الأنوار، ج ۹۱ ص ۲۲۶، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء – بیروت – لبنان، الطبعه: الثانیه المصححه، ۱۴۰۳ – ۱۹۸۳ م.

در این حدیث سلمان می‌گوید: دَر را کوبیدم، آیا کوبیدن دَر مفهومی غیر از معنای رایج آن دارد؟

شکستن در خانه حضرت زهرا در هجوم:

در روایت هجوم به خانه فاطمه سلام الله علیها آمده است:

قَالَ عُمَرُ قُومُوا بِنَا إِلَیهِ فَقَامَ ابوبکر وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ خَالِدُ بْنِ الْوَلِیدِ وَ الْمُغِیرَه بْنُ شُعْبَه وَ أَبُو عُبَیدَه بْنُ الْجَرَّاحِ وَ سَالِمٌ مَوْلَی أَبِی حُذَیفَه وَ قُنْفُذٌ وَ قُمْتُ مَعَهُمْ فَلَمَّا انْتَهَینَا إِلَی الْبَابِ فَرَأَتْهُمْ فَاطِمَه صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیهَا أَغْلَقَتِ الْبَابَ فِی وُجُوهِهِمْ وَ هِی لا تَشُکُ أَنْ لا یدْخَلَ عَلَیهَا إِلا بِإِذْنِهَا فَضَرَبَ عُمَرُ الْبَابَ بِرِجْلِهِ فَکسَرَهُ وَ کانَ مِنْ سَعَفٍ.

عمر گفت: ما را نزد وی ببر، ابوبکر و عمر و عثمان و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه و ابوعبیده جراح و سالم مولی ابوحذیفه و قنفذ حرکت کردند و من نیز با آنان به راه افتادم. هنگامی‌که به خانه ر سیدیم، فاطمه آنها را دید، در را بر روی آنان ب ست، فاطمه شک نداشت که آنان بدون اجازه وی داخل نخواهند شد؛ اما عمر با لگد در را که از چوب درخت خرما بود، شکست.

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، بحار الأنوار، ج ۲۸ ص ۲۲۷، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسه الوفاء – بیروت – لبنان، الطبعه: الثانیه المصححه، ۱۴۰۳ – ۱۹۸۳ م.

در روایت ابن قتیبه آمده است:

ثم قام عمر، فمشی معه جماعه، حتی أتوا باب فاطمه، فدقوا الباب، فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلی صوتها: یا أبت یا رسول الله، ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب وابن أبی قحافه...

عمر وگروهی همراه وی به خانه فاطمه ر سیدند، دقّ الباب کردند، فاطمه هنگامی‌که صدای آنان را شنید، فریاد زد: ای پدر بزرگوارم، ای رسول خدا! پس از تو از دست پسر خطاب (عمر) و ابوقحافه (ابوبکر) چه رنجها که ندیدم.

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای۲۷۶هـــ)، الإمامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۶، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیه – بیروت – ۱۴۱۸هـ – ۱۹۹۷م، با تحقیق شیری، ج۱، ص۳۷، و با تحقیق، زینی، ج۱، ص۲۴.

نتیجه:

استدلال به روایت و فرمایش علی علیه السلام: « لا سُقُوفَ لِبُیوتِنَا وَ لا أَبْوَابَ» اهل سنت را به مقصودشان نمی‌رساند؛ زیرا: اولاً: طراح شبهه سخن علی علیه السلام را ناقص نقل کرده است؛ به گونه‌ای که خواننده احساس می‌کند که اهل بیت علیهم السلام منزل مسکونی به شکل متعارف نداشته‌اند؛ چون خانه‌ای که نه سقف دارد و نه دَر و نه دیوار، قابل تصور نیست؛ در حالی که متن حدیث چنین است: نحن اهل بیت محمد (صلی الله علیه وآله) لا سقوف لبیوتنا ولا أبواب ولا ستور (در نقل شیخ مفید، ستور به معنای دیوار آمده است) الا الجرائد وما اشبهها.

جمله پایانی این حدیث گویای استفاده از چوب حاصل شده از برگه‌های درخت خرما است؛ چون جریده به معنای چوب باقی مانده پس از تراشیدن اضافات آن است که با بستن آن چوب‌ها کنار یکدیگر برای پوشش و دیوار کشی و در ورودی و غیر آن استفاده می‌شده است؛ بنابراین از این روایت و روایات دیگر استفاده می‌شود که خانه اهل بیت علیهم السلام از جمله خانه فاطمه زهرا و علی علیهما السلام مانند خانه‌های افراد دیگر دارای در ورودی بوده است که باز و بسته می‌شده و از استحکام مخصوصی هم برخوردار بوده است.

همچنین روایات دیگری از مصادر اهل سنت نقل شد که خانه‌های مدینه و نیز خانه امیر مؤمنان علیه السلام دَر داشته است و این دَرها نیز چوبی بوده است.

چرا امیرمؤمنان (علیه السلام) از همسرش دفاع نکرد؟

یکی از مهمترین شبهاتی که وهابی‌ها با تحریک احساسات مردم، به منظور انکار قضیه هجوم عمر بن خطاب و کتک زدن فاطمه زهرا سلام الله علیها مطرح می‌کنند، این است که چرا امیرمؤمنان علیه السلام از همسرش دفاع نکرد؟ مگر نه این که او اسد الله الغالب و شجاع ترین فرد زمان خود بود و...

عالمان شیعه در طول تاریخ از این شبهه پاسخ‌های گوناگونی داده‌اند که به اختصار به چند نکته بسنده می‌کنیم.

عکس العمل تند حضرت در برابر عمر بن خطاب:

امیرمؤمنان علیه السلام در مرحله اول و زمانی که آن ها قصد تعرض به همسرش را داشتند، از خود واکنش نشان داد و با عمر برخورد کرد، او را بر زمین زد، با مشت به صورت و گردن او کوبید؛ اما از آن جایی که مأمور به صبر بود از ادامه مخاصمه منصرف و طبق فرمان رسول خدا صلی الله علیه وآله صبر پیشه کرد. در حقیقت با این کار می‌خواست به آنها بفهماند که اگر مأمور به شکیبائی نبودم و فرمان خدا غیر از این بود، کسی جرأت نمی‌کرد که این فکر را حتی از مخیله‌اش بگذراند؛ اما آن حضرت مثل همیشه تابع فرمان‌های الهی بوده است.

سلیم بن قیس هلالی که از یاران مخلص امیرمؤمنان علیه السلام است، در این باره می‌نویسد:

وَدَعَا عُمَرُ بِالنَّارِ فَأَضْرَمَهَا فِی الْبَابِ ثُمَّ دَفَعَهُ فَدَخَلَ فَاسْتَقْبَلَتْهُ فَاطِمَةُ علیه السلام وَصَاحَتْ یا أَبَتَاهْ یا رَسُولَ اللَّهِ فَرَفَعَ عُمَرُ السَّیفَ وَهُوَ فِی غِمْدِهِ فَوَجَأَ بِهِ جَنْبَهَا فَصَرَخَتْ یا أَبَتَاهْ فَرَفَعَ السَّوْطَ فَضَرَبَ بِهِ ذِرَاعَهَا فَنَادَتْ یا رَسُولَ اللَّهِ لَبِئْسَ مَا خَلَّفَک أَبُو بَکرٍ وَعُمَرُ. فَوَثَبَ عَلِی (علیه السلام) فَأَخَذَ بِتَلَابِیبِهِ ثُمَّ نَتَرَهُ فَصَرَعَهُ وَوَجَأَ أَنْفَهُ وَرَقَبَتَهُ وَهَمَّ بِقَتْلِهِ فَذَکرَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَمَا أَوْصَاهُ بِهِ فَقَالَ وَالَّذِی کرَّمَ مُحَمَّداً بِالنُّبُوَّةِ یا ابْنَ صُهَاک لَوْ لا کتابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ وَعَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَی رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) لَعَلِمْتَ أَنَّک لا تَدْخُلُ بَیتِی.

عمر آتش طلبید و آن را بر در خانه شعله‌ور ساخت و سپس در را فشار داد و باز کرد و داخل شد! حضرت زهرا علیها السّلام به طرف عمر آمد و فریاد زد: یا ابتاه، یا رسول اللّه! عمر شمشیر را در حالی که در غلافش بود بلند کرد و بر پهلوی فاطمه زد. آن حضرت ناله کرد: یا ابتاه! عمر تازیانه را بلند کرد و بر بازوی حضرت زد. آن حضرت صدا زد:

یا رسول اللّه، ابوبکر و عمر با بازماندگانت چه بد رفتار می‌کنند»!

علی علیه السّلام ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد؛ ولی به یاد سخن پیامبر صلی الله علیه وآله و وصیتی که به او کرده بود افتاد، فرمود: ای پسر صُهاک! قسم به آنکه محمّد را به پیامبری مبعوث نمود، اگر مقدرّات الهی و عهدی که پیامبر با من بسته است، نبود، می‌دانستی که تو نمی‌توانی به خانه من داخل شوی»

الهلالی، سلیم بن قیس (متوفای ۸۰هـ)، *کتاب سلیم بن قیس الهلالی*، ص۵۶۸، ناشر: انتشارات هادی ـ قم ، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵هـ

همچنین آلوسی مفسر مشهور اهل تسنن به نقل از منابع شیعه این روایت را نقل کرده است:

أنه لما یجب علی غضب عمر وأضرم النار بباب علی وأحرقه ودخل فاستقبلته فاطمة وصاحت یا أبتاه ویا رسول الله فرفع عمر السیف وهو فی غمده فوجأ به جنبها المبارک ورفع السوط فضرب به ضرعها فصاحت یا أبتاه فأخذ علی بتلابیب عمر وهزه ووجأ أنفه ورقبته

عمر عصبانی شد و درب خانه علی را به آتش کشید و داخل خانه شد، فاطمه سلام الله علیها به طرف عمر آمد و فریاد زد: «یا ابتاه، یا رسول الله»! عمر شمشیرش را که در غلاف بود بلند کرد و به پهلوی فاطمه زد، تازیانه را بلند کرد و بر بازوی فاطمه زد، فریاد زد: «یا ابتاه» (با مشاهده این ماجرا) علی (علیه السلام) ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید.

الآلوسی البغدادی، العلامة أبی الفضل شهاب الدین السید محمود (متوفای۱۲۷۰هـ)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی*، ج۳، ص۱۲۴، ناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت.

تسلیم وصیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله):

امیرمؤمنان علیه السلام در تمام دوران زندگی‌اش، مطیع محض فرمان‌های الهی بوده و آن چه او را به واکنش وامی داشت، فقط و فقط اوامر الهی بود و هرگز به خاطر تعصب، غضب و منافع شخصی از خود واکنش نشان نمی‌داد.

آن حضرت از جانب خدا و رسولش مأمور به صبر و شکیبائی در برابر این مصیبت‌های عظیم بوده است و طبق همین فرمان بود که دست به شمشیر نبرد.

مرحوم سید رضی الدین موسوی در کتاب شریف خصائص الأئمه (علیهم السلام) می‌نویسد:

أَبُو الْحَسَنِ فَقُلْتُ لِأَبِی فَمَا کانَ بَعْدَ إِفَاقَتِهِ قَالَ دَخَلَ عَلَیهِ النِّسَاءُ یبْکینَ وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ وَضَجَّ النَّاسُ بِالْبَابِ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَالْأَنْصَارِ فَبَینَا هُمْ کذَلِک إِذْ نُودِی أَینَ عَلِی فَأَقْبَلَ حَتَّی دَخَلَ عَلَیهِ قَالَ عَلِی (علیه السلام) فَانْکبَبْتُ عَلَیهِ فَقَالَ یا أَخِی... أَنَّ الْقَوْمَ سَیشْغَلُهُمْ عَنِّی مَا یشْغَلُهُمْ فَإِنَّمَا مَثَلُک فِی الْأُمَّةِ مَثَلُ الْکعْبَةِ نَصَبَهَا اللَّهُ لِلنَّاسِ عَلَماً وَإِنَّمَا تُؤْتَی مِنْ کلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ وَنَأْی سَحِیقٍ وَلَا تَأْتِی وَإِنَّمَا أَنْتَ عَلَمُ الْهُدَی وَنُورُ الدِّینِ وَهُوَ نُورُ اللَّهِ یا أَخِی وَالَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ لَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَیهِمْ بِالْوَعِیدِ بَعْدَ أَنْ أَخْبَرْتُهُمْ رَجُلًا رَجُلًا مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَیهِمْ مِنْ حَقِّک وَأَلْزَمَهُمْ مِنْ طَاعَتِک وَکلُّ أَجَابَ وَسَلَّمَ إِلَیک الْأَمْرَ وَإِنِّی لَأَعْلَمُ خِلَافَ قَوْلِهِمْ فَإِذَا قُبِضْتُ وَفَرَغْتَ مِنْ جَمِیعِ مَا أُوصِیک بِهِ وَغَیبْتَنِی فِی قَبْرِی فَالْزَمْ بَیتَک وَاجْمَعِ الْقُرْآنَ عَلَی تَأْلِیفِهِ وَالْفَرَائِضَ وَالْأَحْکامَ عَلَی تَنْزِیلِهِ ثُمَّ امْضِ [ذَلِک] عَلَی غیر لائمة [عَزَائِمِهِ وَ] عَلَی مَا أَمَرْتُک بِهِ وَعَلَیک بِالصَّبْرِ عَلَی مَا ینْزِلُ بِک وَبِهَا [یعنی بفاطمة] حَتَّی تَقْدَمُوا عَلَی.

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: از پدرم امام صادق علیه السلام پرسیدم: پس از به هوش آمدن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه اتفاق افتاد؟ فرمود: زنها داخل شدند و صدا به گریه بلند کردند، مهاجرین و انصار جمع شده و اظهار غم و اندوه می کردند، علی فرمود: ناگهان مرا صدا زدند، وارد شدم و خودم را روی بدن پیغمبر انداختم، فرمود:

برادرم، این مردم مرا رها خواهند کرد و به دنیای خودشان مشغول خواهند شد؛ ولی تو را از رسیدگی به من باز ندارد، مثل تو در بین این امت مثل کعبه است که خدا آن را نشانه قرار داده است تا از راه‌های دور نزد آن بیایند... پس چون از دنیا رفتم و از آنچه به تو وصیت کردم فارغ شدی و بدنم را در قبر گذاشتی، در خانه‌ات بنشین و قرآن را آنگونه که دستور داده‌ام، بر اساس واجبات و احکام و ترتیب نزول جمع‌آوری کن، تو را به بردباری در برابر آنچه که از این گروه به تو و فاطمه زهرا سلام الله علیها خواهد رسید سفارش می‌کنم، صبر کن تا بر من وارد شوی.

الشریف الرضی، أبی الحسن محمد بن الحسین بن موسی الموسوی البغدادی (متوفای۴۰۶هـ) *خصائص الأئمة* (علیهم السلام)، ص۷۳، تحقیق وتعلیق: الدکتور محمد هادی الأمینی، ناشر: مجمع البحوث الإسلامیة الآستانة الرضویة المقدسة مشهد – إیران، ۱۴۰۶هـ

المجلسی، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ)، *بحار الأنوار*، ج ۲۲، ص ۴۸۴، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسة الوفاء – بیروت – لبنان، الطبعة: الثانیة المصححة، ۱۴۰۳ – ۱۹۸۳ م.

در روایت دیگری سلیم بن قیس هلالی نقل می‌کند:

ثُمَّ نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) إِلَی فَاطِمَةَ وَإِلَی بَعْلِهَا وَإِلَی ابْنَیهَا فَقَالَ یا سَلْمَانُ أُشْهِدُ اللَّهَ أَنِّی حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَسِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ أَمَا إِنَّهُمْ مَعِی فِی الْجَنَّةِ ثُمَّ أَقْبَلَ النَّبِی (صلی الله علیه وآله) عَلَی عَلِی (علیه السلام) فَقَالَ یا عَلِی إِنَّک سَتَلْقَی [بَعْدِی] مِنْ قُرَیشٍ شِدَّةً مِنْ تَظَاهُرِهِمْ عَلَیک وَظُلْمِهِمْ لَک فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَاناً [عَلَیهِمْ] فَجَاهِدْهُمْ وَقَاتِلْ مَنْ خَالَفَک بِمَنْ وَافَقَک فَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَاناً فَاصْبِرْ وَکفَّ یدَک وَلا تُلْقِ بِیدِک إِلَی التَّهْلُکةِ فَإِنَّک [مِنِّی] بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی وَلَک بِهَارُونَ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ إِنَّهُ قَالَ لِأَخِیهِ مُوسَی إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یقْتُلُونَنِی .

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به فاطمه و همسر او و دو پسرش نگاهی کرد و فرمود: ای سلمان! خدا را شاهد می‌گیرم افرادی که با اینان بجنگند با من جنگیده‌اند، افرادی که با اینان روی صلح داشته باشند با من صلح کرده‌اند، بدانید که اینان در بهشت همراه منند.

سپس پیامبر صلی الله علیه وآله نگاهی به علی علیه السلام کرد و فرمود: ای علی! تو به زودی پس از من، از قریش و متحد شدنشان علیه خودت و ستمشان سختی خواهی کشید. اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و به وسیله موافقینت با آنان بجنگ، و اگر کمک کار و یاوری نیافتی صبر کن و دست نگهدار و با دست خویش خود را به نابودی مینداز. تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی، هارون برای تو اسوه خوبی است، به برادرش موسی گفت: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یقْتُلُونَنِی؛ این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند.

الهلالی، سلیم بن قیس (متوفای ۸۰هـ)، *کتاب سلیم بن قیس الهلالی*، ص۵۶۹، ناشر: انتشارات هادی ـ قم ، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵هـ

همچنین در ادامه روایت پیشین که از سلیم نقل شد، امیرمؤمنان علیه السلام خطاب به عمر فرمود:

یا ابْنَ صُهَاک لَوْ لا کتابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ وَعَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَی رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) لَعَلِمْتَ أَنَّک لا تَدْخُلُ بَیتِی.

ای پسر صحّاک! اگر مقدرات خداوندی و پیمان و سفارش رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود، هر آینه می‌فهمیدی که تو قدرت ورود به خانه مرا نداری.

الهلالی، سلیم بن قیس (متوفای ۸۰هـ)، *کتاب سلیم بن قیس الهلالی*، ص۵۶۸، ناشر: انتشارات هادی ـ قم ، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵هـ

البته روایات در این باب بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ از این رو به همین چند روایت بسنده می کنیم.

به راستی چه کسی جز حیدر کرّار می‌تواند از چنین امتحان سختی بیرون بیاید؟! زمانی ارزش این کار مشخص می‌شود که بدانیم علی علیه السلام همان کسی است که در میدان نبرد، همچون شیر ژیان بر دشمن حمله می‌کرد و پهلوانان و یلان کفر را یکی پس از دیگری از سر راه بر می‌داشت، روزی پشت پهلوانی همچون عمر بن عبدود را به خاک می‌مالد و روزی دیگر فرق سر مرهب یهودی را همراه با کلاه خودش می‌شکافد.

آن روز فرمان خداوند این بود که دشمنان از ترس ذوالفقارش خواب آسوده نداشته باشند؛ ولی روز دیگر فرمان این است که همان ذوالفقار در نیام باشد تا اساس اسلام حفظ شود و دشمنان اسلام از نابود کردن آن مأیوس شوند.

احتمال شهادت حضرت زهرا علیها السلام هنگام درگیری:

دفاع از ناموس، از مسائل فطری و مشترک میان همه انسان‌ها است؛ اما روشن است که اگر کسی بداند که قصد دشمن از تعرض به ناموس وی این است که او را به واکنش وادار کنند تا به مقصود مهمتر و شوم‌تری دست یابند؛ انسان عاقل، با تدبیر و مسلط بر نفس خویش، هرگز کاری نخواهد کرد که دشمن به مقصودش برسد.

قصد مهاجمین به خانه وحی این بود که امیرمؤمنان علیه السلام را به واکنش وادار کنند و با استفاده از این فرصت، ثابت کنند که شخصی همانند علی علیه السلام برای رسیدن به حکومت دنیوی حاضر شد که افراد زیادی را از دم شمشیر بگذراند.

و نیز اگر امیرمؤمنان علیه السلام از خود واکنش نشان می‌داد و با آنها درگیر می‌شد، ممکن بود که فاطمه زهرا در این درگیری ها کشته شود، سپس دشمنان شایع می‌کردند که علی علیه السلام برای به دست آوردن حکومت دنیایی، همسرش را نیز فدا کرد و در حقیقت او بود که سبب کشتن همسرش شد؛ چنانچه در باره عمار یاسر، یار وفادار امیرمؤمنان علیه السلام چنین کردند.

هنگام ساختن مسجد مدینه، عمار یاسر برخلاف دیگران که یک خشت برمی‌داشتند، او دو تا دو تا می‌آورد، پیامبر اسلام او را دید، با دست مبارکش، غبار را از سر و صورت نازنین عمار زدود و پس فرمود:

وَيحَ عَمَّارٍ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ، يدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيدْعُونَهُ إِلَى النَّار.

عمار را گروه ستمگر می‌کشند، او آنان را به بهشت می‌خواند وآنان او را به جهنّم.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای۲۵۶هـ)، *صحیح البخاری*، ج ۱، ص۱۷۲، ح۴۳۶، کتاب الصلاة،بَاب التَّعَاوُنِ فی بِنَاءِ الْمَسْجِدِ، و ج۳، ص۱۰۳۵، ح ۲۶۵۷، الجهاد والسیر، باب مَسْحِ الْغُبَارِ عَنِ النَّاسِ فِی السَّبِیلِ، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة – بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷هـ – ۱۹۸۷م.

صدور این روایت از رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق عمّار قطعی بود و تمام مردم از آن آگاه بودند و نیز ثابت می‌کرد که معاویه و دار و دسته‌اش همان گروه نابکار هستند؛ از این رو هنگامی که معاویه شنید عمار کشته شده و لرزه بر دل بسیاری از مردم انداخته، و این فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله سر زبان‌ها افتاده است، عمرو عاص را به حضور طلبید و پس از مشورت با او شایع کردند که علی علیه السلام او را کشته است و این گونه استدلال کردند که چون عمار در جبهه علی وهمراه او بوده است و علی او را به جنگ فرستاده است؛ پس او قاتل عمار است.

احمد بن جنبل در مسندش می‌نویسد:

مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَمَّا قُتِلَ عَمَّارُ بْنُ ياسِرٍ دَخَلَ عَمْرُو بْنُ حَزْمٍ عَلَى عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ فَقَالَ قُتِلَ عَمَّارٌ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ فَقَامَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فَزِعًا يرَجِّعُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى مُعَاوِيةَ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيةُ مَا شَأْنُک قَالَ قُتِلَ عَمَّارٌ فَقَالَ مُعَاوِيةُ قَدْ قُتِلَ عَمَّارٌ فَمَاذَا قَالَ عَمْرٌو سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ يقُولُ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيةُ دُحِضْتَ فِی بَوْلِک أَوَنَحْنُ قَتَلْنَاهُ إِنَّمَا قَتَلَهُ عَلِی وَأَصْحَابُهُ جَاءُوا بِهِ حَتَّى أَلْقَوْهُ بَينَ رِمَاحِنَا أَوْ قَالَ بَينَ سُيُوفِنَا.

ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم از پدرش نقل می‌کند که گفت: هنگامی که عمار یاسر به شهادت رسید، عمرو بن حزم نزد عمرو عاص رفت و گفت: عمار کشته شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است: گروه ستمگر، عمار را می‌کشند، عمرو عاص ناراحت شد و جمله «لا حول ولا قوة الا بالله» را می‌گفت تا نزد معاویه رفت، معاویه پرسید: چه شده است؟ گفت: عمار کشته شده است. معاویه گفت: کشته شد که شد، حالا چه شده است؟ عمرو گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که

می‌فرمود: عمار را گروه باغی و ستمگر خواهد کشت، معاویه گفت: مگر ما او را کشته‌ایم، عمار را علی و یارانش کشتند که او را همراه خویش وادار به جنگ کردند و او را بین نیزه‌ها و شمشیرهای ما قرار دادند.

الشیبانی، أحمد بن حنبل أبو عبدالله (متوفای۲۴۱هـ)، *مسند أحمد بن حنبل*، ج۴، ص۱۹۹، ح ۱۷۸۱۳، ناشر: مؤسسة قرطبة – مصر؛

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای ۴۵۸هـ)، *سنن البیهقی الکبری*، ج۸، ص۱۸۹، ناشر: مکتبة دار الباز – مکة المکرمة، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، ۱۴۱۴ – ۱۹۹۴؛

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای۷۴۸هـ)، *سیر أعلام النبلاء*، ج ۱، ص ۴۲۰ و ص ۴۲۶، تحقیق: شعیب الأرناؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مؤسسة الرسالة – بیروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳هـ

هیثمی پس از نقل روایت می‌گوید:

رواه أحمد وهو ثقة.

الهیثمی، علی بن أبی بکر (متوفای ۸۰۷ هـ)، *مجمع الزوائد ومنبع الفوائد*، ج۷، ص۲۴۲، ناشر: دار الریان للتراث/ دار الکتاب العربی – القاهرة، بیروت – ۱۴۰۷هـ

و حاکم نیشابوری پس از نقل روایت می‌گوید:

هذا حدیث صحیح علی شرط الشخین ولم یخرجاه بهذه السیاقة.

این حدیث با شرائطی که بخاری و مسلم قبول دارند، صحیح است؛ ولی آنها به این صورت نقل نکرده‌اند.

الحاکم النیسابوری، محمد بن عبدالله أبو عبدالله (متوفای ۴۰۵ هـ)، *المستدرک علی الصحیحین*، ج۲، ص۱۵۵، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت الطبعة: الأولی، ۱۴۱۱هـ – ۱۹۹۰م.

مناوی به نقل از قرطبی می نویسد:

وهذا الحدیث أثبت الأحادیث وأصحّها، ولمّا لم یقدر معاویة علی إنکاره قال: إنّما قتله من أخرجه، فأجابه علی بأنّ رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم إذن قتل حمزة حین أخرجه.

قال ابن دحیة: وهذا من علی إلزام مفحم الذی لا جواب عنه، وحجّة لا اعتراض علیها.

این حدیث از محکم‌ترین و صحیح‌ترین احادیث است و چون معاویه قدرت بر انکارش نداشت، گفت: عمار را کسی کشت که او را همراه خود آورده است و لذا علی (علیه السلام) در پاسخش فرمود: پس بنابراین حمزه را هم در جنگ احد پیامبر کشته است؛ چون آن حضرت بود که حمزه را همراه خودش آورده بود.

ابن دحیه می‌گوید: این پاسخ علی چنان کوبنده است که حرفی برای گفتن باقی نمی‌گذارد و دلیلی است که انتقادی بر آن نیست.

المناوی، عبد الرؤوف (متوفای: ۱۰۳۱هـ)، *فیض القدیر شرح الجامع الصغیر*، ج ۶، ص ۳۶۶، ناشر: المکتبة التجاریة الکبری – مصر، الطبعة: الأولی، ۱۳۵۶هـ

چرا امیر المؤمنین در هیچ جنگی در زمان خلفاء شرکت نکرد؟

این که امیرمؤمنان علیه السلام شجاع‌ترین فرد زمان خودش بود، هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست؛ آن قدر شجاع و دلاور بود که شنیدن نامش خواب را از چشمان پهلوانان دشمن می‌پراند؛ تا جایی که عمر بن خطاب می‌گفت:

والله لولا سیفه لما قام عمود الاسلام.

به خدا سوگند! اگر شمشیر علی علیه السلام نبود ، عمود خیمه اسلام استوار نمی‌شد.

إبن أبی الحدید المدائنی المعتزلی، أبو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای۶۵۵ هـ)، *شرح نهج البلاغة*، ج ۱۲، ص ۵۱، تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت / لبنان، الطبعة: الأولی، ۱۴۱۸هـ – ۱۹۹۸م.

حتی در زمانی که تمام یاران بی وفای رسول خدا صلی الله علیه وآله در جنگ احد و حنین آن حضرت را رها و از معرکه گریختند، امام علی علیه السلام پروانه‌وار اطراف شمع وجود پیامبر گرامی چرخید و از او دفاع می‌کرد.

اما چرا همان علی علیه السلام در هیچ یک از جنگ‌های زمان خلفاء شرکت نکرد؟

همان کسی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله در تمام نبردهای مسلمانان علیه کفار، یهودیان و... شرکت فعال داشت و پیشاپیش تمام سربازان پرچم اسلام را به دوش می‌کشید و پهلوانان دشمن را یکی پس از دیگری بر زمین می‌کوبید، چه اتفاقی افتاده بود که در زمان خلفاء در هیچ نبردی حضور نمی‌یافت؟

آیا شجاعتش را از دست داده بود، یا جنگ در رکاب خلفاء را جهاد نمی‌دانست؟ یا این که خلفاء، بر خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله قصد استفاده از آن حضرت را نداشتند؟

امیر المؤمنین علیه السلام بهترین تصمیم را گرفت:

امر دائر بود بین این که امیرمؤمنان علیه السلام اساس اسلام را حفظ نماید و از حق خود بگذرد؛ یا این که بر آن عده اندک حمله نموده و آنها را از دم تیغ بگذراند و در عوض دشمنان اسلام و منافقین با استفاده از این فرصت اساس اسلام را به خطر بیندازند، امیرمؤمنان علیه السلام راه دوم را برگزید و با این فداکاری دین اسلام را برای همیشه حفظ و دشمنان اسلام را ناامید کرد و به طور قطع این تصمیم عاقلانه‌تر بوده است.

در خطبه سوم نهج البلاغه می‌فرماید:

وَطَفِقْتُ أَرْتَئِی بَینَ أَنْ أَصُولَ بِیدٍ جَذَّاءَ أَوْ أَصْبِرَ عَلَی طَخْیَةٍ عَمْیَاءَ. یهْرَمُ فِیهَا الْکبِیرُ وَیشِیبُ فِیهَا الصَّغِیرُ وَیکدَحُ فِیهَا مُؤْمِنٌ حَتَّی یلْقَی رَبَّهُ. فَرَأَیتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَی هَاتَا أَحْجَی. فَصَبَرْتُ وَفِی الْعَینِ قَذًی وَفِی الْحَلْقِ شَجًا. أَرَی تُرَاثِی نَهْباً.

در این اندیشه فرو رفته بودم که: با دست تنها (با بی‌یاوری) به پا خیزم (و حق خود و مردم را بگیرم) و یا در این محیط پر خفقان و تاریکیی که پدید آورده‌اند صبر کنم، محیطی که: پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج وا می‌دارد.

(عاقبت) دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیکتر است؛ لذا شکیبائی ورزیدم؛ ولی به کسی می‌ماندم که: خاشاک چشمش را پر کرده و استخوان راه گلویش را گرفته، با چشم خود می‌دیدم، میراثم را به غارت می‌برند.

و در خطبه پنجم نهج البلاغه، هنگامی که شخصی همانند ابوسفیان به قصد گرفتن ماهی از آب گل آلود و استفاده از موقعیت به دست آمده، نزد آن حضرت آمد و پشنهاد بیعت و جنگ با أبوبکر را داد، امام علیه السلام خطبه خواند و فرمود:

أَيهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجَاةِ... أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوِ اسْتَسْلَمَ فَأَرَاحَ... فَإِنْ أَقُلْ يقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْک وَإِنْ أَسْكتْ يقُولُوا جَزِعَ مِنَ الْمَوْتِ هَيهَاتَ بَعْدَ اللَّتَيا وَالَّتِی وَاللَّهِ لابْنُ أَبِی طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْی أُمِّهِ. بَلِ انْدَمَجْتُ عَلَى مَكنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لاضْطَرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيةِ فِی الطَّوِی الْبَعِيدَةِ.

ای مردم امواج کوه پیکر فتنه‌ها را، با کشتی‌های نجات در هم بشکنید... (دو کس راه صحیح را پیمودند) آن کس که با داشتن یار و یاور و نیروی کافی به پا خاست و پیروز شد و آن کس که با نداشتن نیروی کافی کناره‌گیری کرد و مردم را راحت ساخت. اگر سخن گویم (و حقم را مطالبه کنم) گویند: بر ریاست و حکومت حریص است و اگر دم فرو بندم (و ساکت نشینم) خواهند گفت از مرگ می ترسد. (اما) هیهات پس از آن همه جنگ‌ها و حوادث (این گفته بس ناروا است). به خدا سوگند علاقه فرزند ابوطالب، به مرگ از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر بیشتر است؛ اما من از علوم و حوادثی آگاهم که اگر بگویم همانند طناب‌ها در چاه های عمیق به لرزه درآئید.

چرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از سمیه و دیگر زنان مسلمان دفاع نکرد؟

امیرمؤمنان علیه السلام، به همان دلیل از خود واکنش نشان نداد که رسول خدا صلی الله علیه وآله در هنگام کشته شدن سمیه، مادر عمار یاسر توسط مشرکان و تعرض آنها به وی، از خود واکنشی نشان نداد.

ابن حجر عسقلانی در الإصابة می‌نویسد:

(۱۱۳۴۲) سمیة بنت خباط... والدة عمار بن یاسر کانت سابعة سبعة فی الاسلام عذبها أبو جهل وطعنها فی قبلها فماتت فکانت أول شهیدة فی الاسلام... عذبها آل بنی المغیرة علی الاسلام وهی تأبی غیره حتی قتلوها وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یمر بعمار وأمه وأبیه وهم یعذّبون بالأبطح فی رمضاء مکة فیقول صبرا یا آل یاسر موعدکم الجنة.

سمیه دختر خباط... مادر عمار یاسر هفتمین کسی است که اسلام آورد، ابوجهل او را اذیت می‌کرد و آن قدر نیزه بر پایین شکمش زد تا به شهادت رسید و او نخستین زن شهید در اسلام است. آل بنومغیره، چون مسلمان شده بود و دست بردارد نبود او را آزار و اذیت کردند؛ تا کشته شد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، منظره شکنجه شدن عمار و مادر و پدرش را در مکه می‌دید و می‌فرمود: ای خاندان یاسر! صبور باشید که وعده گاه شما بهشت است.

العسقلانی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل الشافعی، *الإصابة فی تمییز الصحابة*، ج ۷، ص ۷۱۲، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولی، ۱۴۱۲ - ۱۹۹۲.

با این که رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌دید کافری همچون ابوجهل متعرض ناموس مسلمانان می‌شود؛ ولی در عین حال هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌داد و به آنان نیز فرمان می‌داد که صبر نمایند.

مگر نه این که رسول خدا صلی الله علیه وآله غیورترین و شجاع‌ترین فرد عالم است، پس چرا از ناموس مسلمانان دفاع نکرد؟ چرا شمشیرش را برنداشت تا گردن ابوجهل را از تنش جدا کند؟

و نیز زمانی که عمر بن خطاب، متعرض زنان مسلمان می‌شد و آنها را به خاطر اسلام آوردنشان کتک می‌زد، چرا رسول خدا صلی الله علیه وآله از خود واکنشی نشان نمی‌داد.

ابن هشام در السیرة النبویة، می‌نویسد:

ومر [ابوبکر] بجاریة بنی مؤمل، حی من بنی عدی بن کعب، وکانت مسلمة، وعمر بن الخطاب یعذبها لتترک الاسلام، وهو یومئذ مشرک، وهو یضربها، حتی إذا مل قال: إنی أعتذر إلیک، إنی لم أترکک إلا ملالة، فتقول: کذلک فعل الله بک.

ابوبکر می‌دید که کنیز مسلمان شده از بنو مؤمل از خاندان عدی بن کعب، عمر او را کتک می‌زد تا دست از اسلام بردارد و مسلمان بودن را ترک کند (چون عمر هنوز مشرک بود) آن قدر او را زد تا خسته شد، گفت: اگر تو را کتک نمی‌زنم برای این است که خسته شده‌ام، از این جهت مرا ببخش. کنیز در پاسخ گفت: بدان که خدا نیز این گونه با تو رفتار خواهد کرد.

الحمیری المعافری، عبد الملک بن هشام بن أیوب أبو محمد (متوفای۲۱۳هـ)، *السیرة النبویة*، ج ۲، ص ۱۶۱، تحقیق طه عبد الرءوف سعد، ناشر: دار الجیل، الطبعة: الأولی، بیروت – ۱۴۱۱هـ؛

الشیبانی، أحمد بن حنبل أبو عبد الله (متوفای۲۴۱هـ)، *فضائل الصحابة*، ج ۱، ص ۱۲۰، تحقیق د. وصی الله محمد عباس، ناشر: مؤسسة الرسالة – بیروت، الطبعة: الأولی، ۱۴۰۳هـ – ۱۹۸۳م؛

الکلاعی الأندلسی، أبو الربیع سلیمان بن موسی (متوفای۶۳۴هـ)، *الإکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله والثلاثة الخلفاء*، ج ۱، ص ۲۳۸، تحقیق د. محمد کمال الدین عز الدین علی، ناشر: عالم الکتب – بیروت، الطبعة: الأولی، ۱۴۱۷هـ؛

الانصاری التلمسانی، محمد بن أبی بکر المعروف بالبری (متوفای۶۴۴هـ) *الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة*، ج ۱، ص ۲۴۴؛

الطبری، أحمد بن عبد الله بن محمد أبو جعفر (متوفای۶۹۴هـ)، *الریاض النضرة فی مناقب العشرة*، ج ۲، ص ۲۴، تحقیق عیسی عبد الله محمد مانع الحمیری، ناشر: دار الغرب الإسلامی – بیروت، الطبعة: الأولی، ۱۹۹۶م؛

النویری، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب (متوفای۷۳۳هـ)، *نهایة الأرب فی فنون الأدب*، ج ۱۶، ص ۱۶۲، تحقیق مفید قمحیة وجماعة، ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت، الطبعة: الأولی، ۱۴۲۴هـ – ۲۰۰۴م.

چرا رسول خدا صلی الله علیه وآله جلوی عمر را نگرفت و او را از این کار منع نکرد؟ چرا شمشیرش را برنداشت و گردن عمر را نزد؟

اهل تسنن، هر پاسخی دادند، ما نیز عین همان را درباره صبر امیرمؤمنان علیه السلام و شمشیر نکشیدن آن حضرت خواهیم داد.

چرا عثمان از زنش دفاع نکرد؟

هنگامی که یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله به خانه عثمان ریختند و همسر او را زده و انگشتش را قطع کردند، او از همسرش دفاع نکرد، شما از این عملکرد عثمان چه پاسخی دارید؟

طبری، در تاریخش می‌نویسد:

وجاء سودان بن حمران لیضربه فانکبت علیه نائلة ابنة الفرافصة واتقت السیف بیدها فتعمدها ونفح أصابعها فأطن أصابع یدها وولت فغمز أوراکها وقال أنها لکبیرة العجیزة وضرب عثمان فقتله.

سودان بن حمران آمد تا او را کتک بزند، نائله دختر فرافصه (زن عثمان) خود را بر روی او انداخت، سودان شمشیر را گرفت و انگشت او را قطع کرد و سپس دست به پشت او زد و گفت: عجب پشت بزرگی دارد، سپس عثمان را زد و کشت.

الطبری، أبی جعفر محمد بن جریر (متوفای۳۱۰)، *تاریخ الطبری*، ج ۲، ص ۶۷۶، ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت.

همچنین ابن أثیر در الکامل فی التاریخ می‌نویسد:

وجاء سودان لیضربه فأکبت علیه امرأته واتقت السیف بیدها فنفح أصابعها فأطن أصابع یدیها وولت فغمز أوراکها وقال أنها لکبیرة العجز وضرب عثمان فقتله.

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد (متوفای۶۳۰هـ) *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۶۸، تحقیق عبد الله القاضی، ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۵هـ

ابن کثیر دمشقی سلفی می‌نویسد:

ثم تقدم سودان بن حمران بالسیف فمانعته نائلة فقطع أصابعها فولت فضرب عجیزتها بیده وقال: أنها لکبیرة العجیزة. وضرب عثمان فقتله.

القرشی الدمشقی، إسماعیل بن عمر بن کثیر أبو الفداء (متوفای۷۷۴هـ)، *البدایة والنهایة*، ج ۷، ص ۱۸۸، ناشر: مکتبة المعارف – بیروت.

چرا عثمان از زنش دفاع نکرد، مگر نه این که او مرد بود، غیرت داشت و باید از زنش دفاع می‌کرد؟ پس چرا هیچ واکنشی از خود نشان نداد و حاضر شد که ببیند یاران رسول خدا به همسر او اهانت کرده و متعرض همسر او شوند؟

چرا عمر از زنش دفاع نکرد؟

اهل سنت اصرار دارند که امّ کلثوم دختر امیرمؤمنان علیه السلام همسر عمر بوده است؛ اما می‌بینیم که هنگامی که مغیرة بن شعبه اهانت زشتی به امّ کلثوم کرده و او را با امّ جمیل، زنا کار مشهور عرب تشبیه و قیاس می‌کند، عمر هیچ عکس العملی از خود نشان نمی‌دهد.

ابن خلکان در وفیات الأعیان می‌نویسد:

ثم إن أم جمیل وافقت عمر بن الخطاب رضی الله عنه بالموسم والمغیرة هناک فقال له عمر أتعرف هذه المرأة یا مغیرة قال نعم هذه أم کلثوم بنت علی فقال له عمر أتتجاهل علی والله ما أظن أبا بکرة کذب علیک وما رأیتک إلا خفت أن أرمی بحجارة من السماء.

ام جمیل (کسی که سه نفر شهادت دادند مغیره با او زنا کرده است و به خاطر امتناع شاهد چهارم از شهادت، از حد رهایی یافت) در حج، با عمر همراه شده و مغیره نیز در آن زمان در مکه بود. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می شناسی؟

مغیره در پاسخ گفت: آری این امّ کلثوم دختر علی است!

عمر گفت: آیا خودت را به بی‌خبری می‌زنی؟ قسم به خدا من گمان می‌کنم که ابوبکرة درباره تو دروغ نگفته است و هر زمان که تو را می‌بینم می‌ترسم که از آسمان سنگی بر سر من فرود آید!

إبن خلکان، أبو العباس شمس الدین أحمد بن محمد بن أبی بکر (متوفای۶۸۱هـ)، *وفیات الأعیان و انباء أبناء الزمان*، ج۶ ص۳۶۶، تحقیق احسان عباس، ناشر: دار الثقافة – لبنان.

و ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد:

حدثنا ابن عمار والجوهری قالا حدثنا عمر بن شبة قال حدثنا علی بن محمد عن یحیی بن زکریا عن مجالد عن الشعبی قال کانت أم جمیل بنت عمر التی رمی بها المغیرة بن شعبة بالکوفة تختلف إلی المغیرة فی حوائجها فیقضیها لها قال ووافقت عمر

بالموسم والمغيرة هناک فقال له عمر أتعرف هذه قال نعم هذه أم كلثوم بنت علی فقال له عمر أتتجاهل علی والله ما أظن أبا بكرة كذب عليک وما رأيتک إلا خفت أن أرمی بحجارة من السماء.

ام جمیل همان کسی است که مغیره را به زنای با او متهم کردند و در کوفه به نزد مغیره رفته و کارهای او را انجام می‌داد! این زن در زمان حج با مغیره و عمر همراه شد. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می‌شناسی؟ پاسخ داد: آری این امّ کلثوم دختر علی است!

عمر گفت: آیا در مقابل من خود را به بی‌خبری می‌زنی؟ قسم به خدا من گمان ندارم که ابوبکرة درباره تو دروغ گفته باشد! و تو را نمی‌بینم، مگر آنکه می‌ترسم از آسمان سنگی بر سر من فرود آید!

الأصبهانی، أبو الفرج (متوفای۳۵۶هـ)، *الأغانی*، ج ۱۶، ص ۱۰۹، تحقیق: علی مهنا وسمیر جابر، ناشر: دار الفکر للطباعة والنشر – لبنان.

زنا کردن مغیره با امّ جمیل، مشهور و معروف و امّ جمیل به بدکاره بودن شهره شهر و انگشت نمای عام و خاص بود. چرا هنگامی که مغیرة بن شعبه، دختر رسول خدا را با چنین زنی زناکاری مقایسه می‌کند، خلیفه دوم او را مجازات نمی‌کند؟